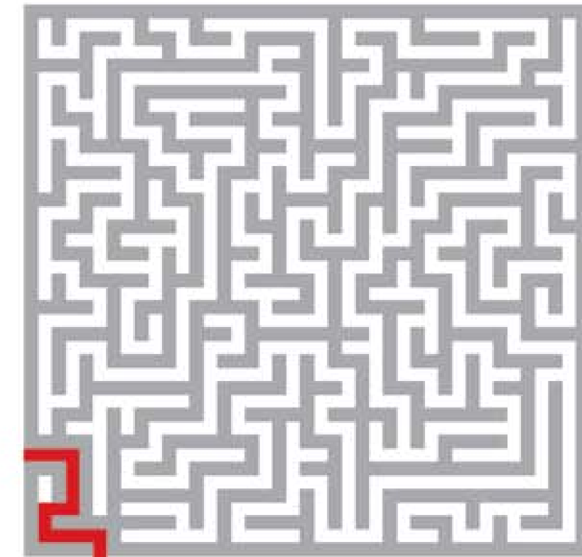

همشهری ماه ■ شماره ۲۸ ■ ویژه‌نامه ایرانشناسی ■ تابستان ۱۳۸۸
۱۳۲ صفحه ■ همراه با ضمیمه کودکان ■ ۲۵۰۰ تومان ■ ISSN14589635 4
همشهری ماه
ویژه‌نامه ایران‌شناسی
سرزمین من
شاخه گلی برای خدا
گلاب قمصر مرغوب‌ترین عطر
طبیعی دنیا که کعبه را با آن می‌شویند
ایستاده با زخم
سفر به خرمشهر؛ به دنبال
آثار به‌جای‌مانده از دفاع مقدس
روز پرک‌های عاشق
پروانه‌ها که برای ایرانیان نماد عشق هستند
در سراسر این سرزمین پراکنده‌اند
شوشی‌ها
بیدار می‌شوند
گزارش اختصاصی سرزمین من از مراسم نوروز صیاد در ساحل
خلیج فارس و نمایش سنتی شوشی در جشن آغاز فصل صید

در تهران قدیم کارها با بسم‌الله آغاز می‌شد و در بسیاری از خانه‌ها زیر کاشی بسم‌الله باز می‌شد. اهل خانه موقع آمد و شد، بارها از زیر کاشی‌هایی می‌گذشتند که به آیات و احادیث، متبرک بودند. مردم با گذر از زیر بسم‌الله در را باز می‌کردند و روز را آغاز می‌کردند و شب با گذر از زیر آن، روز را به پایان می‌بردند و در را می‌بستند. این سردر زیبای آجرکاری قجری هم که یادگاری است از روزگاران دور تهران، به یکی از همان کاشی‌ها آراسته شده است. امید که هیچ‌گاه این عکس را در صفحه «دیگر نیست» نبینیم. / عکس: حامد جابرها




اینترنت هوشمند پرسرعت
بدون نیاز به شناسه کاربری و رمز عبور



۹۰۹۲۳۰۲۶۶۰
Inteligent Network







دارای مجوز شماره ۱۸/۵۵۹ از سازمان تنظیم مقررات و ارتباطات رادیویی
شماره تلفن پشتیبانی : ۶۶۵۶۵۶۵۰



# تشویق برای سپیدپوشی

**انتشار شماره سوم ویژه‌نامه «سرزمین من» بازتاب‌های مختلفی داشت؛ گذشته از لطف‌ها یا انتقادهای مخاطبان و کارشناسان، روایت یکی از اهالی شهر ورزنه که مطلب اصلی شماره پیش به آن اختصاص داشت، برای تحریریه ویژه‌نامه «سرزمین من» بسیار خوشحال کننده بود. رضا خلیلی بازتاب توزیع شماره سوم مجله را در این شهر این‌طور روایت می‌کند: ویژه‌نامه «سرزمین من» مردم ورزنه را خیلی خوشحال کرد. خیلی‌ها باور نمی‌کردند که نام و عکس شهرشان روی جلد مجله نفیسی مانند سرزمین من چاپ شده باشد. چون تعداد نشریه کم بود، گروهی گرد هم جمع می‌شدند تا مجله را ببینند و مطلب شهرشان را بخوانند. بیشتر از همه سپیدپوشان ورزنه خوشحال شدند و دختران جوان هم برای پوشیدن چادر سفید تشویق شدند. در همین یکی دو هفته آینده پرونده چادرسفیدها برای ثبت در فهرست میراث معنوی کشور راهی سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری می‌شود. با چاپ گزارش شما شورای شهر و شهرداری هم بیش از پیش از پرونده حمایت کردند».**

**محمود مختاریان**
[مسؤول فنی روزنامه ایران و مدرس دانشگاه]



شماره سوم ویژه‌نامه سرزمین من را به دقت نگاه کردم و چند نکته را در آن دیدم.

۱- در این نشریه عکس حرف اول را می‌زند و در این زمینه فوق‌العاده است. در حالی که ۹۰ درصد نشریات امروزی خواندنی نیستند، این نشریه آیتم‌های مختلفی برای ایجاد جذابیت دارد؛ مثلا گرافیک و عکس کاملا از مطلب پشتیبانی می‌کند تا خوانده شود.

۲- چاپ جلد شماره ۳ اصلا خوب نبود اما چاپ روکش آن عالی بود. در عوض چینش جلد خیلی خوب بود. فقط بالای لوگو کاش جایی که توضیح نشریه ویژه‌نامه آمده با رنگ سیاه و سورمه‌ای نبود؛ چون ذات نشریه شما شاداب است بهتر بود با رنگ شاد آن را مشخص می‌کردید.

۳- در چینش مطالب ریتم خوب و حساب‌شده‌ای به چشم می‌آید اما اگر جای شما بودم جای ماهیان زینتی، اسبدوانی را کار می‌کردم و فرشتگان زنده‌رود را به عنوان اولین گزارش کار نمی‌کردم چون ۲۰ صفحه است و همین روی جلد بودنش نشان اول بودن آن است.

۴- مجله شما بیشتر به تاریخ ایران باستان پرداخته، در حالی که مساجدی در سمرقند و بخارا وجود دارند که معماران ایرانی آنها را ساخته‌اند و قابلیت معرفی دارند.

در مجموع نگاهتان به ایران زیباشناسانه و متفاوت است و انتظار می‌رود فرهنگ ایرانی را به نسل‌های بعدی منتقل کنید. وهمین قدر بگویم که مجله سرزمین من با وسواس طراحی و تدوین شده و آدم‌هایی حرفه‌ای آن را منتشر می‌کنند که کارشان را خوب بلدند.

**علی‌اکبر قاضی‌زاده**
[ مدرس روزنامه‌نگاری و سردبیر روزنامه پول]



ابتدا جرات همشهری در انتشار چنین مجله پرهزینه‌ای را ستایش می‌کنم. چاپ و کاغذ خوبی دارد. توصیه می‌کنم کمی گستره دیدتان را وسیع‌تر کنید و از مشکلات عرصه توریسم هم بنویسید. ضمن اینکه امروزه فصل نوشتن گزارش‌های طولانی مانند شهر سپیدپوشان و تاج‌محل نیست. قرار نیست همه اطلاعات ریزودرشت هر مبحثی را به خواننده ارائه کنیم.

خیلی از مردم دنیا می‌دانند ایران جذابیت‌های فوق‌العاده‌ای دارد اما از خدمات توریستی در این کشور اطلاع ندارند. برای همین توصیه می‌کنم کمی دنبال حواشی توریسم هم بروید.

تیترهای جذابی دارید اما زبان گزارش‌هایتان خشک است. مطالبی راجع‌به کنسولگری‌ها و بیمه و معضلات گردشگری را هم به آن بیفزایید خیلی‌بهتر می‌شود.

**بیژن فرهنگ دره‌شوری**
[ کارشناس محیط‌زیست]



شروع این مجله خیلی خوب است. هم مطلب تمساح ایرانی و هم ورزنه جذاب بودند. اگر با همین کیفیت جلو بروید به این مجله امیدوار هستم و حتما با شما همکاری می‌کنم.

با توجه به شروع خوبی که داشته‌اید دلم نمی‌آید از شما انتقادی داشته باشم. فقط با آنکه مطالب خوب است، بهتر است زبان گزارش‌ها بانمک و جذاب شود و حتما در آینده به این کیفیت خواهد رسید و چون ابتدای راه است و اگر دو تا سه سال سرپا بایستد حتما نویسندگان و مخاطبان خودش را پیدا می‌کند.

میراث فرهنگی و میراث طبیعی بهترین زمینه‌ها برای پیوند هر انسان ایرانی با این سرزمین و تاریخ و طبیعت است. این مجله بین آنها عشق و کنجکاوی ایجادمی کند.

**محمدرضا زائری**
[روزنامه‌نگار]



تاکنون هر سه‌شماره نشریه را دیده و از آن لذت برده‌ام. این نشریه یک سروگردن بالاتر از نشریاتی است که تاکنون در این حوزه منتشر شده‌اند. ویژه‌نامه‌سرزمین‌من پروپیمان است و هر موضوعی را که مطرح کرده کامل به آن پرداخته. فقط مشکل این است که هنوز خیلی‌ها آن را نمی‌شناسند. اما من همه جا آن را معرفی می‌کنم.

**پرویز اسماعیلی**
[مدیرمسوول خبرگزاری مهر]

تلاش همکاران عزیز ویژه‌نامه نوپا، تخصصی و جذاب ویژه‌نامه «سرزمین من» گامی نو است که علاوه بر نگاه تخصصی و دغدغه‌مند پدیدآورندگانش در انعکاس هرچه بهتر زیبایی‌های ایران عزیز و ماندگار کردن آن، واجد شناختی عمیق از بایسته‌های روزنامه‌نگاری براساس تحولات جامعه اطلاعاتی است.

به سهم خودم، هم به عنوان عضوی از اهالی دهکده خبر و هم به عنوان یک مخاطب علاقه‌مند، تلاشتان را تحسین و برای موفقیت هرچه بیشترتان دعا می‌کنم.

**مجید رجبی‌معمار**
[مدیر شبکه تهران سیمای جمهوری اسلامی ایران]



سرزمین بزرگ و زیبای ما ایران بدون اغراق از قشنگ‌ترین جاهای دنیا، برتر و ارزشمندتر است و به لطف خدای بزرگ پر از نعمت و برکت و آکنده از نقاط طبیعی و پرجاذبه است با تاریخی کهن و فرهنگی ریشه‌دار و مردمی پاک‌سیرت و نیکونهاد و از دیدگاه تاریخ، موحد و انسان‌دوست.

بدون هرگونه گزافه‌گویی عرض می‌کنم که از دیدن ویژه‌نامه «سرزمین من» بسیار خوشحال و مسرور شدم.

در دوره دانشجویی علوم ارتباط، خودم به فکر این بودم که اگر روزگاری توانستم، آستین همت بالا زده و نشریه‌ای در خور شان تاریخ ، فرهنگ و داشته‌های فراوان و سترگ ملت و سرزمین ایران منتشر کنم و امروز بسیار خرسندم که آن آرزوی دیرین توسط جمعی از دوستان جوان باهنر و خردمند با زیبایی و بایستگی هرچه بیشتر مهیا و به همه مردم ایران در اقصی نقاط جهان و دوستداران این سرزمین عرضه شده است. برای همه دست‌اندرکاران، توفیق بیشتر و استحکام در تداوم این کار خوب را آرزومندم.



## [ از میان نامه‌ها ]

**■ فرانک بهرامی**

«سرزمین من» سیر من در خاکم است. با مجله‌تان سرکی می‌کشم به سرزمین‌های ناشناخته زادگاهم، به رسم و رسوم از نفس‌افتاده. برای همین سرزمین من امیدی است بر پایدارنگهداشتن من یا زادگاه من. انتشار چنین مجله‌ای نگاهی نو و حرفه‌ای و اراده‌ای استوار می‌خواهد اما در نگاه اول چاپ این شماره با سری قبل فرق دارد و کمی افت کرده‌است.

سه پرونده خوش‌آب و رنگ از نظر عکاسی و متن، پشت سر هم آمده؛ (عروس گلی، کورس، شاه‌چراغ).

بعد می‌رسیم به ترتیب عکس‌ها که در این شماره نیازش خیلی به چشم می‌خورد؛ مثلا در پرونده ورزنه، عکس اول بسیار خوب است و عکس دوم چندان متناسب با عکس قبلی نیست. من وارد فضای کویری ورزنه شدم، یکدفعه همه ذهنم آشفته شد و از فضا بیرون آمدم؛ خیل موتورها و یک لکه سفید از حضور زن ورزنه‌ای. باید عکس بهتری کار می‌شد. شاید این عکس لازم بود اما در ترتیب، آشفتگی ذهنی به‌وجود آورده.

ادیت عکس‌ها اغراق‌آمیز است و چشم، بیشتر درگیر آرایش عکس می‌شود تا تاثیر بصری عکس؛ مثلا رنگ قرمز در کفپوش تاج‌محل آن‌قدر اغراق‌آمیز است که من در نگاه اول به دنبال تیتری راجع به قتل و حادثه ناگواری در تاج‌محل بودم.

**● ممنون از دقتی که در بررسی مجله داشته‌اید. در پرونده ورزنه، مخاطب بعد از دو عکس وارد فضای شهری ورزنه می‌شود و این چندان نامتناسب نیست. با این حال تمام تلاش بر این است که با توجه به امکانات موجود ارائه متنی و تصویری این ویژه‌نامه به بهترین شکل ممکن باشد.**

**■ محمدمیثم عرب‌عامری**

گزارش‌های ویژه و اینفوگرافی‌ها خیلی جالب و مفید هستند. گزارش چشم مصنوعی و مطالب مناسبتی و مراسم در مناطق مختلف هم بسیار جذابند. خدا را شکر که این نشریه مجموعه کاملی از ایران‌شناسی است و کمتر مجله‌ای با این کیفیت منتشر می‌شود.

ضعف مجله در بخش جهانگردی است اما اگر بخش‌هایی مثل تاج‌محل و مزارشریف ادامه داشته باشد، خوب است.

**● حوزه جغرافیایی محتوای ویژه‌نامه‌سرزمین من محدوده ایران امروز و حوزه فرهنگی ایران یا ایران قدیم در نظر گرفته شده و طبیعی است آنگاه سراغ خارج از مرزهای ایران برویم که آثار فرهنگی یا حتی منقول ایرانی در آن یافتنی باشد.**

**■ عمار طالبی- گیلان**

بخش‌های گزارش‌های ۱۸صفحه‌ای خوب کار شده؛ مانند مشهد اردهال. مطالب مجله بسیار خواندنی و جذاب است. با توجه به اینکه خواننده نشنال جئوگرافیک هستم، شماره۳ مجله‌تان در حد فوق‌العاده و حتی در حد بین‌المللی بود.

اگر جلد مجله ضخیم‌تر شود، برای نگهداری خیلی بهتر است. کاش روی میراث فرهنگی، تالاب، صنایع‌دستی، آثار باستانی و بخش تاریخی بیشتر و کامل‌تر کار شود. پیشنهاد می‌شود در مورد برج میلاد مفصل کار شود. لطفا صومعه‌سرا را هم معرفی کنید.

**● تمام مواردی که شما به آنها اشاره کردید کم‌وبیش در مجله به فراخور جذابیت‌شان برای خود جایی دارند. درباره صومعه‌سرا هم چشم انشاءالله در فرصت مقتضی سراغ آنجا هم خواهیم‌رفت.**

**■ ساناز روشن‌پور**

ورزنه بسیار جالب و جذاب بود و چون من در حال تحقیق روی ورزنه هستم، از این بخش استفاده کردم. خیلی‌عالی بود.

**■ حمزه حسینی - اصفهان**

ورزنه بسیار جذاب و قشنگ بود و عکس روی جلد باعث شد که مطالب را بهتر و دقیق‌تر بخوانم. کمتر مجله‌ای پیدا می‌شود که خبرنگار، خودش در محل حضور داشته باشد و دقیقا ریز مطالب را انعکاس دهد. با اینکه خودم نزدیک ورزنه هستم، تا الان این اطلاعات را درباره این روستا نداشتم.

**■ رضا علیخانی کهنکی**

صفحه بازتاب استادان مفید و خوب بود. اگر تاخیر در ارسال مجله برطرف شود، خیلی عالی است. اگر تحریریه به ما ایده دهد که همکاری کنیم، خیلی خوب است چون شناخت زیادی نسبت به خوزستان داریم که می‌تواند به شما کمک کند.

**● از همین جا به همه مخاطبان گرامی نشریه بگوییم که هر گونه اشکال در توزیع یا اشتراک را می‌توانند با تماس با تلفن ۸۴۳۲۱۸۴۳ برطرف کنند.**

# [سرمقاله]

## طبیعت و مکافات

«گُل‌ها را لگد نکنید چون زیستگاه پروانه‌ها نابود می‌شود.» ممکن است بسیاری ادای چنین جمله‌ای را به حساب احساسات رقیق گوینده‌اش بگذارند؛ کما اینکه وقتی شاعری گِل کردن آب را نهی کرد چون ممکن است کبوتری در فرودست از آن بنوشد، او را سرزنش کردند که در هنگامه قتل‌عام آدمیان، چه جای غصه خوردن برای آب گل‌آلود کبوترها! اما نکته اینجاست که بشر جزئی از طبیعتی است که همه چیزش به هم ربط دارد و طبع آن بر مدار تناسب می‌چرخد؛ اینکه از هر دست که بدهی، از همان دست می‌گیری. این نکته آنگاه خود را نشان می‌دهد که به یاد بیاوریم روزهایی از تابستان امسال را که غبار، مردم بعضی از نقاط ایران را آزرد و عده‌ای را روانه بیمارستان کرد. خاستگاه اصلی این ذرات نامیمون، گرچه همواره وجود داشت اما یکی از عوامل افتادن گذار آنها به ایران، خشک‌شدن تالاب هورالعظیم بود که به خاطر بی‌مبالاتی‌های ما به این روز افتاده است.

اما در گیرودار قصه غبار و تهدیدات آن علیه سلامتی مردمان شهرنشین، در روستایی در جنوب ایران، مردم یک روز به دریا نرفتند و در آن روز دریا نفس کشید. «نوروز صیاد» جشنی است که در آن مردمانی که رزقشان از دریاست، نگاهشان را به دریا عوض می‌کنند و شادمانه با دریا و کنار دریا خوش می‌گذرانند. در این جشن، گذشته از ریشه‌های گاهشمارانه‌اش می‌توان رد احترام به طبیعت را گرفت. صیادانی که زندگی‌شان سختکوشانه می‌گذرد و وصله احساساتی‌گری به آنها نمی‌چسبد، یک روز سال را لب به صید دریا نمی‌زنند و محترمانه به دریا مجال نفس کشیدن می‌دهند.

نامهربانی امروز ما و احترام سنت ما به طبیعت شاید ریشه در تجربه سالیان آنها داشته باشد. گذشتگان ما انگار به تجربه دریافته بودند که احترام متقابل به طبیعت، ضامن دوام و بقای سلامت و زندگی آنهاست؛ نکته‌ای مغفول که ما در زندگی‌های امروزی آن را درست درنیافته‌ایم یا از یاد برده‌ایم. بی‌احترامی ما محدود به برخورد با دارایی‌های خدادادی یا میراث طبیعی‌مان نمی‌شود و میراث اجدادی‌مان نیز از این رهگذر بی‌نصیب نمانده است؛ مسأله‌ای که ممکن است در کوتاه مدت اثرات منفی خود را نشان ندهد اما در درازمدت گریبانمان را بگیرد؛ آن زمانی که توسعه نسنجیده باعث بربادرفتن میراث فرهنگی‌مان شود و به‌تدریج ایرانیان را با خود خویش بیگانه سازد. شکستن کمر بافت قدیمی شهرها زیر چنگک لودرها و به گوش نرسیدن فریاد دلسوزان، تنها یک نمونه از این بدکردن‌های ما به خود ماست.

حرف آخر اینکه مکافات دیر و زود دارد اما سوخت و سوز ندارد و بیتی از ناصرخسرو تمام‌کننده این معنی است:

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات
که واجب شد طبیعت را مکافات

● سردبیر


[ همشهری ماه / ویژه‌نامه ایرانشناسی - ایرانگردی / صاحب‌امتیاز: موسسه همشهری ]

**مدیر مسوول:** علی قنواتی
**سردبیران ارشد:** سیدجواد رسولی
حمید باباوند
**سردبیر:** رضا مختاری

**تحریریه**
علی‌شهیدی، محسن‌ظهوری
ایمان مهدی‌زاده
**دبیر عکس:** حسین کریم‌زاده
**عکس جلد:** امید صالحی
**طراح جلد:** علی هاشمی‌شهرکی
**امورداخلی:** فاطمه عطائی

**فنی و هنری**
**مدیر ارشد هنری:** علی هاشمی شهرکی
**مدیر تولید:** امین مؤیدی
**مدیرهنری:** حامد جابرها
**عکس:** محمدرضا شاهرخی‌نژاد
**تصویرسازی:** علی عطائی
**صفحه‌آرایی:** منصور بلدزاده
**ویرایش:** محمد امیرپور، مهدی دادخواه تهرانی
**ویرایش عکس:** شبنم رضوانی، رومیصا رهبر
**حروفچینی:** حمیدرضا خاموشی

**اجرایی**
**قائم‌مقام اجرایی گروه:** سید احسان جاهد
**بازرگانی و توسعه بازار:** مسعود شاهمرادی
**طرح و برنامه:** علی کاشفی‌پور
**انفورماتیک:** محمد نظری
**پشتیبانی:** ناصر ندافی

**تحریریه مکمل**
**سایت‌ومجلات‌دیجیتال:** سیدمرتضی‌توکلی
**کارگاه داستان:** سعید جعفریان
**محصولات فرهنگی:** امیرحسین راهنمایی

**با سپاس از:** جاسم غضبانپور، زهرا حسینی، هاشم داخته، عباس آشوری، علی رضایی، مهدی اولیا، هادی ابوالحسنی، محمدرضا ابوالحسنی، مجتبی کوچکی، سیدعباس میرهاشمی، حاج علی مطوری، ابوذر نوروزی، مجید ژاله‌نیا، مرضیه کاظمی، علی‌اصغر پوراشرف، مرضیه قاضی‌زاده و روابط عمومی شهرداری قمصر



**نشانی:** تهران، خیابان کریمخان زند، شماره ۱۰۱ کدپستی: ۱۵۸۵۶ **تلفن:** ۸۴۳۲۱۳۱۶ **روابط عمومی:** ۸۴۳۲۱۸۴۳ **آگهی‌ها:** ۸۸۸۱۲۲۶۷
**اشتراک:** ۸۴۳۲۱۸۴۳ **توزیع:** مؤسسه راه‌زندگی **چاپ:** هنرسرزمین سبز/ www.hamshahrimags.com/ **ایمیل:** sarzamineman@hamshahrimags.com






پروانه‌ها تنها حشراتی هستند که برای ایرانیان محبوب و دوست داشتنی‌اند و مردم آنها را سمبل عشق و احساس می‌دانند. شعرا در وصفشان شعرها گفته‌اند و ادیبان از آنها حکایت‌ها نوشته‌اند. این حشرات محبوب، تنوع و پراکندگی زیادی در ایران دارند و می‌توان گونه‌های مختلف آنها را در سراسر این سرزمین دید.

پروانه‌ها علاوه بر حضورشان در شعر فارسی، در جای جای ایران می‌پرند. در ایران ۴۰۰ گونه پروانه می‌پرد که حدود ۷۰ گونه آنها بومی و آندمیک کشور ما هستند. این موضوع نشان می‌دهد که جدای از محبوبیت این حشرات در ادب فارسی، اهمیت و جایگاه ایران از نظر تعداد و تنوع پروانه‌ها در جهان و خاورمیانه بسیار زیاد است؛ البته این آمار فقط درباره روزپرک‌هاست و بیدها یا همان شب‌پرک‌ها را شامل نمی‌شود. پروانه‌ها حشراتی از راسته پولک‌بالان (Lepidoptera) هستند که در بسیاری از نقاط ایران دیده می‌شوند اما مهم‌ترین زیستگاه‌های پروانه‌های بومی و آندمیک ایران در مناطق کوهستانی زاگرس و البرز واقع شده‌اند.











## کاکلی‌ها

**بوشهر – جوجه پرستوی دریایی چشمش به مادرش افتاده و دهانش را برای گرفتن غذا باز کرده است. جزیره مُند در خلیج‌فارس، یکی از مکان‌های امن برای پرنده‌ها و از جمله پرستوهای دریایی است. در تصویر دو گونه از این پرستوها را می‌بینید؛ جوجه و مادر، پرستوی دریایی کاکلی بزرگ (*Swift Tern Sterna Bergii*) و دو پرنده کنار جوجه، پرستوهای دریایی کاکلی کوچک (*Lesser Crested Tern Sterna Bengalensis*) هستند** / عکس: محمد فاطمی



## ماشین زمان

**کرمان - مردان میمندی در خانه‌ای دستکند در دل صخره‌ها، پشم گوسفندان را برای تهیه لباس و کلاه، به شیوه‌ای کهن می‌زنند.**
**در روستای باستانی میمند در استان کرمان، انگار زمان از حرکت بازایستاده و همه چیز به رنگ گذشته است/** عکس: پریسا کرم‌نژاد



## از چین تا چشمه

**مازندران – تاکنون در ایران ۴۲۰ چشمه آب معدنی شناسایی شده، اما هیچ‌کدامشان به اندازه چشمه باداب سورت در ساری که به ثبت آثار طبیعی ملی ایران رسیده شگفت‌انگیز نیستند؛ چشمه‌ای که از آخرین چین‌خوردگی البرز در دوران چهارم زمین‌شناسی شکل گرفت، از کوه سرازیر شد و در مسیر خود این حوضچه‌های رنگارنگ و اعجاب‌آور را به وجود آورد. اهالی منطقه به‌خاطر وجود گوگرد در این چشمه که خاصیت درمانی دارد، به آب آن سرشور می‌گویند.** / عکس: الیاس پیراسته





**یک قلاده پلنگ به ضرب گلوله در ایذه از پا در آمد**

# آنها به پلنگ‌ها شلیک می‌کنند

**مونا قاسمیان**

زمانی نه چنــدان دور در بافق، طبس و خارتــون، یوزهای ایرانی توسط مردم محلی کشته می‌شدند. اما چند سالی بیشتر نیست که آنها با آموزش، متوجه شده‌اند که بقای این حیوانات چه تاثیر مهمی روی زندگی آنها دارد. امروز دیگر نمی‌شــنویم در بافق روستاییان توله‌های یوز را به آتش کشیده باشند بلکه به جای آن در شهرشان مجســمه‌های یوز را نصب کرده‌اند تا شهرشان جاذبه گردشگران طبیعی هم بشود. در بافق همه کودکان یوز را می‌شناسند و می‌دانند در مواجهه با این حیوان چه اقدامی بایــد انجام دهند. اما این اتفاق همچنان برای پلنگ ایرانی در حد یک آرزو باقی مانده است؛ چرا که درهفته دوم تیرماه باز هم یک گونه کمیاب پلنگ در ایران توســط نیروی انتظامی در روســتای «چهار ده» ایذه کشته شد؛ اتفاقی که هر چند وقت یک بار برای پلنگ در گوشه‌ای از ایران روی می‌دهد. گاهی در کرمان، گاهی در لرستان یا حتی در شمال ایران.

خبرگزاری مهر، به نقل از یک شــاهد عینی ماجرا را این گونه شرح می‌دهد؛ «ســاعت ۲۳ بود که یک قلاده پلنگ ایرانــی به یکی از خانه‌های روستایی حمله‌ور شد. وقتی مابقی اهالی روستا به کمک آنان می‌آیند، پلنگ به دیگر اهالی روستا هم حمله می کند و شش نفر زخمی می‌شــوند. در نهایت با حضور ماموران پاسگاه انتظامی سرراک این پلنگ کشته می‌شود». اما سازمان محیط زیست از کنار این فاجعه به راحتی نمی گذرد.

دلاور نجفی- معاون محیط طبیعی سازمان محیط زیست- به ایسنا خبر می‌دهد که اداره کل محیط زیست خوزستان در پی این اقدام نیروی انتظامی نسبت به طرح شکایت در مراجع قضائی اقدام کرده اســت؛ چرا که ناجا موظف بود پیش از هر گونه اقدامی مراتب را به محیط زیست منطقه اطلاع دهد.

اما واقعیت این است که کســی پس از این واقعه نپرسید که پلنگ برای چه باید به مردم حملــه کند؟ یکی از اهالی ایــذه در این‌باره می گوید: «پلنگ، گرســنه بود و برای همین سراغ آغل گوسفندان «چهار ده» رفته بود اما سروصدای گوسفندان باعث می‌شود تا مردم ده باخبر شوند. پلنگ فرار می کند اما گرسنگی وادارش می کند تا بار دیگر به ده بازگردد ولی این بار مردم ده منتظرش بودند؛ یکی با بیل و دیگری با شنکش به او حمله‌ور شدند؛ بدنش را زخمی کردند و او هم برای دفاع از خود مردم ده را زخمی کرد. کشمکش ادامه داشت تا اینکه صدای چند گلوله پایانی شد برای زندگی پلنگ». با این حال هر چه گذشته و هر که مقصر بوده، مهم این است که صدای شلیک، صدای پایان زندگی این جانور کمیاب بود.

**مرگ پلنگ**
**ماموران محیط زیست خوزستان به نظاره این جنازه نشسته‌اند و می‌دانند که کاری از کسی برنمی آید. رئیس سازمان محیط زیست خوزستان از ماموران پاسگاه منطقه «سرراک» به مقامات قضائی شکایت کرده اما بعید است که خون پلنگ گریبان کسی را بگیرد؛ چرا که اساسا حیات وحش هنوز جایگاه درست خود را در ایران پیدا نکرده است. نابودی این جانور در ایران آن‌قدر شدت گرفته که نسل آن در خطر انقراض است و یافتن حتی یک قلاده از آن در هر منطقه‌ای نعمتی است. اما حالا از این پلنگ زیبا فقط جنازه‌ای مانده دست‌محیط‌زیستی‌ها، که آن‌را هم تاکسیدرمی می‌کنند تا یادگارش را به تماشابنشینند**
عکس: خبرگزاری‌مهر







**در تابستان امسال، سه پدیده نجومی در ایران روی داد**

# سه اتفاق در یک آسمان

**حمیدرضا نوروزی**

مردادماه امسال که سال جهانی نجوم است، برای ما ایرانی‌ها ماه نجوم هم بود. جدای از اتفاقات نجومی جالبی که معمولا هر ماه رخ می‌دهد، در این ماه سه اتفاق جالب رخ داد. اولین اتفاق که دقیقا در آخرین روز برای ورود به این ماه مشاهده شد و قرار است تا پایان این قرن منحصربه‌فردترین باقی بماند؛ مردمان آسیا شاهد طولانی‌ترین گرفت قرن بودند، حدود هفت دقیقه تاریکی در روز. کشور چین و هند مرکز این گرفت بودند و ساکنین شرق و جنوب شرق ایران هم از دیدن این اتفاق بزرگ بی‌بهره نماندند؛ صبح روز ۳۱تیرماه سال جاری خورشید نیمه طلوع کرد؛ خورشیدی که سال‌ها بر فراز نخلستان‌های شهرهای شرقی ایران می‌تابید، خورشیدی که آسمان تاریک و پرستاره ارگ تاریخی بم را روشن می‌کرد، این بار بیش از نیمی از صورت سرخ خود را در تاریکی پنهان کرده بود.

«هر آرزویی که داری بگو حتما برآورده می‌شــه...»، «ستاره یه نفر از تو آسمون افتاد پایین...» اینها داســتان‌ها و جملاتی هستند که قدیمی‌ها زمانی که شــهابی را در آســمان می‌دیدند به کوچک‌ترها می گفتند، اما شب ۲۱ مردادماه که اتفاق دوم نجومی ایرانیان بود، دیگر وقتی برای بیان جملات این چنینی نگذاشت؛ شهاب پشت شهاب آمد و شبی پر از آرزو بود. بارش شهابی برساوشی که دومین بارش شهابی بزرگ سال است، معمولا با نرخ ساعتی سرسویی حدود ۱۰۰ اســت. نرخ ساعتی سرسویی، تعداد شهاب‌هایی است که در صورت قرار داشتن کانون بارش شهابی در جایی با افق کاملا باز و صاف و حد قدر ۶٫۵ در طول یک ساعت با چشم بی‌ابزار قابل دیدن هستند. اوج بارش شهابی برساوشی که کانونش در صورت فلکی ذات‌الکرسی قرار دارد؛ هر سال برای ما ایرانیان قابل رویت است.

عبدالرحمن صوفی رازی، منجم و رصدگر خبره ایرانی، نویسنده کتب و رساله‌هایی درباره ستاره‌شناسی است که در این سال‌ها از دقت کتاب‌هایش برای امور نجومی در دنیا استفاده می‌شود. او کاشف خوشه‌ای ستاره‌ای در آسمان است که تا سال‌های نه چندان دور به نام صوفی در بین رصدگران دنیا خوانده می‌شــد و این سال‌ها این خوشــه را به علت شکل ظاهری و همچنین کم‌توجهی منجمان «چوب لباســی» می‌خوانند! فعالیت‌های صوفی در امر نجوم باعث شده تا در سه سال اخیر منجمان ایرانی به یاد او و به احترام فعالیت‌های بزرگ او در ماه مرداد دور هم جمع شوند و در مسابقه‌ای رصدی آسمان را زیر و رو کنند. امسال هم سومین رقابت صوفی در ۲۷ و ۲۸ مردادماه و در کنار مجموعه باستانی پاسارگاد انجام شد تا سومین اتفاق نجومی ایران در این ماه رخ دهد. این مسابقات به منظور ایجاد رقابت در بین رصدگران ایرانی و آشنایی هر چه بیشتر منجمان با عبدالرحمن صوفی رازی هر سال برگزار می‌شود؛ کسی که انجمن بین‌المللی نجوم یکی از لکه‌های ماه را به نام او؛ یعنی صوفی ثبت کرده‌است.

**نیمه بربم**
**ایران یکی از کشورهایی بود که می‌شد در آن طولانی‌ترین کسوف کامل قرن بیست و یکم را مشاهده کرد. این تصویر، خورشید نیمه را بر فراز شهر تاریخی بم نشان می‌دهد. خوشبختانه‌شرایط مطلوب جوی باعث شد تا بسیاری از رصدگران با سفر به شرق ایران شاهد طلوع این پدیده باشند**
عکس: حمیدرضا نوروزی





**میلادِ میلاد**
**بیشَ از یک دهه گذشت تا نماد جدید تهران از تماشایی بودن صرف خارج شود تا بتوان پایتخت را از ارتفاع ۲۹۰ متری تماشا کرد. بهره‌برداری از نماد جدید پایتخت گرچه بسیار بیشتر از زمان پیش‌بینی شده طول کشید اما سرانجام میلاد متولد شده و بازدید از آن برای عموم آزاد. برج میلاد قرار بود به عنوان یک دکل مخابراتی تلویزیونی مورد بهره‌برداری گیرد اما روزگار ساخت آن را آن‌قدر به تعویق انداخت تا تکنولوژی مجالی برای وجود چنین برج‌هایی نگذاشت. میلاد تهران اما همچنان قدر و منزلت خود را دارد؛ منزلتی که به خاطر امتیازش به عنوان یکی از بلندترین برج‌های جهان یا مقام نخست‌اش از نظر وسعت کاربری سازه راس در دنیا با ۱۳هزار متر زیربنا نیست، میلاد بام ایران است** /عکس: سارا استیری

دیدار از میلاد، بلندترین برج ایران آغاز شد

# قرار با بالابلند پایتخت

**فاطمه علی‌اصغر**

با آنکه چند سالی است از همه جای تهران می‌شود برج میلاد را دید اما بازدید از داخل آن هنوز امکان‌پذیر نشده بود؛ برجی بتنی بلندی که با ارتفاع ۴۳۵ متری‌اش – با احتساب دکل – به عنوان نماد جدید پایتخت شـناخته می‌شود و خیلی‌ها انتظار می کشیدند تا روزی فرابرسد که در رسـتوران گردان، کافه‌تریا، نگارخانه آزاد هنری و امکانات فروشگاهی در سرسرای برج، تجربه‌ای تازه برای خود رقم بزنند. حالا این انتظار به سر آمده و سرانجام پس از ۱۲ سال، مرحله اول ساخت برج با هزینه ۲۳۰ میلیارد تومان به نتیجه رسیده است؛ بازدید از برج میلاد از اواسط مردادماه برای عموم آزاد شد.

برای بازدید از چهارمین برج مخابراتی و هشـتمین برج بلند جهان از سـال گذشته ۱۸۶هزار نفر ثبت‌نام کرده بودند. در طول هفته‌های قبل پیامک‌هایی به آنان ارسال شد که روز و ساعت بازدید از برج را به آنان اطلاع داد تا روزهای یکشنبه و پنجشنبه بتوانند تهران را از ارتفاع ۲۹۰ ببینند. علی‌اکبر گلرخی – مدیرعامل شرکت برج میلاد آسـمان – وعده داد که با پایان بازدید ثبت‌نام کنندگان، بازدید عمومی شهروندان از برج میلاد در تمام طول هفته انجام می گیرد تا بر بلندای آسمانخراش ایران و در میان نورهای رنگی، پایتختی را که به سوی مدرنیته می‌رود به تماشا بنشینند. اما این تنها مرحله اول بازدید از برج میلاد است.

عملیات اجرایی مرحله دوم طرح برج میلاد سال گذشته آغاز شده و شهرداری تهران امیدوار است تا سال ۱۳۹۰ به پایان برسد. با پایان یافتن این مرحله، احداث واحدهای تجاری، اداری و هتل پنج ستاره مجموعه برج میلاد هم تکمیل می‌شود و جاذبه‌های گردشگری برج افزایش می‌یابد. ■







مرمت پل خواجو مخالفت کارشناسان را به دنبال داشت

# خواب خواجو برآشفت

**ایمان مهدی‌زاده**

تابستان امسال صدای لودر و بیل مکانیکی در پل خواجوی اصفهان اوج گرفت و سیاحان اصفهان را به سوی دیگر آثار باستانی شهر سوق داد؛ چرا که سازمان میراث فرهنگی این استان مرمت این پل ۴۰۰ ساله را آغاز کرده بود؛ مرمتی که کارشناسان این رشته را زیاد خشنود نکرد.

با وجود استادان زبده مرمت در اصفهان، سازمان نوسازی و بهسازی شـهرداری اصفهان عهده‌دار اجرای این مرمت شـد و شیوه کاری این پیمانکار موجب شـد دوسـتداران تاریخ و اصفهان واکنش‌های اعتراض‌آمیزی نشان دهند.

سـازمان میراث فرهنگی اصفهـان گفته بود مرمت پـل خواجو در بخش‌هایی انجام می‌شود که سیلاب‌های سال‌های اخیر به سنگ‌ها آسیب رسـانده اما برداشـتن سـنگ‌های دوران صفویه و گذاشتن سـنگ‌های «اکنابادی» به جای آن قرار کار نبود. با اینکه به گزارش خبرگزاری مهر مسؤولان سـازمان میراث فرهنگی اصفهان حاضر نشده‌اند پاسخگوی خبرنگاران باشـند اما پیگیری‌ها نشان می‌دهد پیمانکار به‌جای مرمت پل، دسـت به بازسـازی آن زده است. استاد مرمت‌گری که ده سال پیش پل خواجو را مرمت کرده، درباره قراردادش در آن وقت می گوید: «در قراردادمان با سازمان میراث فرهنگی اشاره شده بود حق برداشت سـنگ‌ها را نداریم و ما فقط کار مرمت و تعمیر را انجام دادیم. در حالی که مرمت امسال کاملا مغایر با قوانین مرمت و حفظ آثار است».

بیشتر سنگ‌های استفاده‌شده در پل خواجو منقوش به نشان حجاران صفوی بود و علاوه بر استحکام بیشتر نسبت به سنگ‌های اکنابادی، سبقه تاریخی به آنها ارزش نگهداری در موزه را داده بود. اما کارگران شهرداری سنگ‌های هزاره را از زیر پله‌ها برداشته و برای بالا آوردن سطح رودخانه و کم کردن عمق آب در کف زاینده‌رود و پر کردن آن، استفاده کرده‌اند، در حالی که می‌توانستند برای این کار از سنگ‌های معدنی ارزان‌قیمت استفاده کنند.

یکی دیگر از کارشناسان می گوید؛ «بعضی از پله‌های آسیب‌دیده مشکلاتی جزیی داشت که با بندکشی هم قابل رفع بود اما پیمانکار به‌جای مرمت دسـت به نوسازی زده اسـت.» یکی از استادکاران مرمت‌گر با اعتراض به شیوه مرمت پل خواجو معتقد است؛ «نباید همه سـنگ پله‌ها را از جا برمی‌داشـتند بلکه می‌توانستند پس از بررسی دقیق، هر سـنگی که نیاز به تعمیر داشت را پیاده، زیر آن را صاف کرده و برای استحکام زیر آن سنگ جدیدی بگذارند و سنگ قدیمی را روی آن قرار دهند تا علاوه بر حفظ هویت پله‌ها کار مرمت انجام شود نه بازسازی.» ■

**بازسازی تاریخ!**
**وقتی بنایی تاریخی نیاز به مرمت دارد و این کار انجام می‌شود، همه از اینکه اهمیت حفظ یکی دیگر از آثار میراث‌فرهنگی ایران درک شده شاد و خوشحال هستند، اما همیشه این اتفاق نمی‌افتد. خبر مرمت پل خواجو که انصافا هم نیاز شدید به مرمت داشت، کارشناسان را آن‌قدر نگران کرده که می‌ترسند هویت تاریخی این اثر از بین برود. آنها معتقدند که مرمت‌کاران این پل صفوی، دست به کار عجیبی زده‌اند و با برداشتن سنگ‌های دوران صفویه و گذاشتن سنگ‌های «اکنابادی» به جای آن در حال بازسازی پل هستند.**
عکس: حمیدرضا نیکومرام

[محیط‌زیست]

# سفر خاک

**ورود گردوغبار به سراسر ایران؛ این مسأله قدیمی، محیط زیست بعضی از استان‌ها را به مسأله‌ای ملی تبدیل کرد**

**ندا گنجی**

نه دودی هست و نه مهی، همه‌چیز تیره و تار است و هشدار پشت هشدار؛ بیماران قلبی در خانه بمانند! پیرزن‌ها و پیرمردها بیرون نیایند! ماسک‌ها بر چهره‌ها می‌نشیند و همه چیز ناواضح می‌شود... اما نه دودی هست و نه مهی؛ این بار پای غباری غلیظ در میان است و تا چشم کار می‌کند، خاک است و خاک. گردوغبار به شهرهای ایران آمد و از سه جبهه آن‌قدر پیشروی کرد که پایتخت را به تعطیلی کشاند؛ از ادارات دولتی گرفته تا مراکز آموزشی خصوصی و کار و کاسبی‌ها را یکسره کساد کرد. اورژانس هم به صحنه آمد تا کمکی برای مصدومان باشد. مردم بسیاری از شهرها چنین تجربه غبارآلودی را پیش از این هم از سر گذرانده بودند. غبار در این سال‌ها بارها نفس خوزستان را تنگ کرده بود اما این‌بار تهران را هم هدف قرار داد تا انتقادها بالا گیرد و همه به فکر چاره‌ای برای حل این مشکل بیفتند؛ مشکلی که به عقیده بسیاری از کارشناسان محیط زیست، پیش از این باید به فکر برطرف کردن آن می‌بودند.

عکس: کورش صالحی



**روز تاریک**
هنوز شب نشده اما چراغ‌ها روشنند. چنین غبار خفه‌کننده‌ای را خرمشهری‌ها در اردیبهشت‌ماه سال گذشته هم تجربه کردند؛ همان‌ها که طعم خاک در هوا را خوب می‌شناسند و مدت‌هاست گاه و بی‌گاه آسمان آبی را سرخ می‌بینند
عکس: هادی آبیار

یکشنبه، چهاردهم تیرماه سال ۱۳۸۸، اینجا تهران است؛ زیر تیغ تابستان. آسمان؟ آبی نیست؛ دلگیر است. ابری نیست، خاکی است. پیش از این همه‌چیز ظاهرا خوب بود اما تا عصر یکشنبه که ناگهان گردوغبار ایران را بلعید. از خلیج‌فارس تا خزر، هرمزگان و اصفهان و مازندران، خوزستان و تهران و خراسان، شیراز و سمنان و قم، همه، گردوغبار و خاک مهمانشان است؛ مهمانی نه‌چندان سرزده و ناخوانده.

## خانه غبار کجاست؟

چه شد که ایران را خاک گرفت؟ آغاز این اتفاق از کجا بود؟ جواب این پرسش‌ها هرچه باشـد، نقل امروز و دیروز نیست؛ از ده سال یا ۲۰ سـال پیش؟ دیگر فرقی نمی کند. دوستداران محیط‌زیست سال‌هاست هشدار می‌دهند که خشک شدن تالاب‌ها یعنی از هم گسیختن زنجیره‌های اکوسیستم طبیعت اما تالاب‌ها و باتلاق‌ها خشک شده و راه را برای خیزش گردوغبار هموار کرده‌اند. پریشان، هامون و شادگان خشک شده‌اند و حالا هورالعظیم؛ تالابی مشترک در مرز ایران و عراق؛ منطقه‌ای در بین‌النهرین که می گویند گردوغبار از آن خیز برداشته است.

ده‌ها سال پیش، وقتی دو رود دجله و فرات در دشت کم‌شیب عراق به هم پیوستند، از پس ایـن همگرایی، تالابی پدید آمد به وسـعت ۹۵۰هزار هکتار کـه البته امروز دیگر لکه‌ای مرطوب مانده، حدود ۴۰ تا ۵۰ هزار هکتار که امروزیان «هورالعظیم» می‌خوانندش؛ تالابی که به باور کارشناسان منحصربه‌فرد است و تنها تالابی است که آنان را ترغیب می کند به ارزش‌های اکولوژیکی و زیست‌محیطی‌اش نمره ۱۰۰ بدهند. اما «نابودی در کمین این تالاب نشسته»؛ این جمله را محمدرضا فاطمی برای توصیف وضعیت هورالعظیم می گوید. او که کارشـناس محیط‌زیست دریایی است، توضیح می‌دهد از زمانی که صدام با اغراض سیاسی و نظامی بر آب تالاب کانال زد و کل آب آن را به رودخانه دجله و فرات فرستاد، نابودی تالاب آغاز شد. کشورهایی چون سوریه و ترکیه هم بیش از ۴۰ سد روی رودخانه‌های دجله و فرات سوار کردند تا احیای تالاب به خاطره‌ها بپیوندد. هورالعظیم را دجله، فرات و کرخه با هم احیا می کنند. با این حال کرخه هم بی‌نصیب از سد و سدسازی نمانده است. سدهای استوار شده بر کرخه توسط ایران، اگرچه جلوگیری از طغیان این رود را سبب می‌شود اما تنها یک جریان ضعیف آبی برای تالاب هورالعظیم باقی مانده است.

کرخه با آنکه توانست وجود سدها را تحمل کند اما خشکسالی را تاب نیاورد و رمقی برایش نماند. کرخه کم‌آب شد و تالاب هم تشنه ماند. خشکی تالاب همانا و خیزش طوفان شـن هم همان. «طوفانی از شـن در جلگه بین‌النهرین که دارای ریزترین دانه‌هاست.» اسماعیل کهرم که کارشناس محیط‌زیست است، ادامه می‌دهد: «این دانه‌ها چنان ریز هستند که با ملایم‌ترین بادها – شش متر بر ثانیه – از سطح زمین برمی‌خیزند و به آسمان می‌روند و تا مدت‌ها در هوا معلق می‌مانند. در میان این ذره‌ها، مواد کربن‌داری هم هست که حاصل تجزیه گیاهان و جانوران در کف تالاب‌هاست که با ورود به شهرها، حالا با نفس ایرانیان هم درآمیخته است.

اما خشـکیدن هورالعظیم به تنهایی نمی‌تواند جوابی برای حل مسأله منشایابی گردوغبار باشد؛ چراکه «بررسی تغییرات جوی در ابعاد جهانی، منطقه‌ای و محلی هم مورد نیاز است». این را امیرحسین چرخابی – مسؤول طرح راهبردی شناخت عوامل موثر در فرسایش و رسـوب وزارت جهاد کشـاورزی – به «سرزمین من» می گوید: «وقتی حرارت زمین به طور متوسط ۸دهم درجه بالا می‌رود و خشکسالی‌های پی‌درپی زمین را عطشناک می کند، تمام سرزمین‌های روی کره زمین متاثر خواهند شد». از مقیاس جهانی که بگذریم، به تغییرات زیست‌محیطی منطقه‌ای می‌رسیم. چرخابی سوءمدیریت منابع آب، احداث سد و تغییر مسیر سیلاب‌ها را در عراق، سوریه، ترکیه و البته ایران، مهم‌ترین دلایل شدت گرفتن طوفان‌های شن در منطقه می‌داند و می گوید: «جنگ‌هایی که در ۳۰ سال اخیر در منطقه به وقوع پیوست، حفاظت از منابع طبیعی را هم به دست فراموشی سپرد؛ چنانکه از نخستین سال‌هایی که آمریکا به عراق حمله کرد، نیروگاه‌های این کشور هم نابود شده و از آن پس ساکنان عراق برای تامین سوختشان به قطع درخت‌ها متوسل شدند».

## زخم خوزستان

زخم تن خوزستان کهنه است، کهنه. نخل‌های خوزستان سبزند اما دیگر خواب‌هایشان را خاکستری می‌بینند؛ همان خاکستری رنگی که چشم‌های مردمان جنوب به آن عادت کرده است. هشت سال پیش که گردوغبار مهمان ناخوانده خوزستانی‌ها شد، کسی فکر نمی کرد که این ناخوانده لنگر بیندازد، رفتنش نیاید و رنگ را از زندگی‌شان برباید.



واقعیت این است که این توصیف نه سیاه‌نمایی است و نه شوخی؛ خوزستانی‌ها گردوغبار را از سال ۸۰ به خوبی می‌شناسـند. کهرم در این‌باره به ما می گوید: «این وضعیت قابل پیش‌بینی بود اما مردم و برخی مسـؤولان این اخطارها را سیاه‌نمایی دانستند». او توضیح می‌دهد: «گرم شـدن زمین نخست حرکت بادها و توفان‌های خشکی و دریایی را قوت بخشید و سپس فاصله وقوع این توفان‌ها را کاهش داد. البته وقتی بدانیم ایران میان کشورهایی جای گرفته که با کویرهایشان در جهان شناخته می‌شوند، پیش‌بینی این وضعیت به سادگی ممکن خواهد شد». این استاد دانشگاه تمام نگرانی‌هایش را در لحن کلامش می‌نشاند و می گوید: «ما، چوب از بین رفتن مرتع، جنگل و پوشش گیاهی در ایران و کشورهای همسایه خود را می‌خوریم».

مردمان جنوب، بیش از همه، معنی دل نگرانی‌های کهرم را درک می کنند؛ همان‌ها که در سال گذشته، ۵۵ بار در رویارویی با این پدیده مغلوب شدند؛ مغلوبیتی که درخواست برای مهاجرت به دیگر شهرها و امتناع از سرمایه‌گذاری در خوزستان نتیجه‌اش شد؛ پیامدهایی که ناصر شریف حسینی – نماینده مردم اهواز در مجلس شورای اسلامی – به آنها اشاره می کند و به «سرزمین من» می گوید: «گرمای هوا، مشکلات رفاهی و بیش از همه گرد و خاکی که در سال‌های اخیر خوزستان را درگیر کرده، به این پیامدها دامن زد و افزایش آسم و بیماری‌های تنفسی و همچنین افزایش مشکلات مصدومان شیمیایی را هم سبب شد». او انتقال آب کارون به استان‌های دیگر را در خشک شدن تالاب‌ها و سفره‌های آب زیرزمینی دخیل می‌داند و حتی خشک شدن نخل‌های عراق را به عنوان عاملی در تشدید پدیده گردوغبار معرفی می کند.

**دانه‌های غبار چنان ریز هستند که با ملایم‌ترین بادها –شش متر بر ثانیه –از سطح زمین برمی‌خیزند و به آسمان می‌روند و تا مدت‌ها در هوا معلق می‌مانند**

## میلاد ناپدید شد

همه به تکاپو افتادند؛ پس از هشت سال بارش گرد و خاک در خوزستان، این بار نوبت



**پرواز پرنده ممنوع!**

**اوج گرفتن در آسمان پایتخت همیشه هم نشانه شعف پرندگان نیست؛ محیط زیستی‌ها اسمش را فرار می گذارند که گاهی به دلیل موج سرما، گاهی هوای مه آلود و این بار به دلیل گرد و خاکی است که آمدنش به تهران بی سابقه بود** /عکس: علی کیا



**ماهواره‌ها خبر می‌دهند** ▲
غبار این‌بار آن‌قدر شدید بود که از چشم دوربین‌های ماهواره‌ای هم دور نماند و تصویر فراگیری غبار ایران یکی از مهم‌ترین عکس‌های سایت‌های هواشناسی جهان از جمله ناسا شد. اواسط تیرماه عراق بدترین توفان غباری را که به یاد می‌آید تجربه کرد. این توفان بیش از یک هفته روی این کشور ماند تا صدها نفر را راهی بیمارستان کند و سه نفر را راهی قبرستان. پس از آن، غبار به سمت شرق و به سوی ایران پیش رفت. یکی از ماهواره‌های ناسا اثر این توفان را بر نور خورشید اندازه‌گیری کرد. این ذرات معلق در هوا چه جامد و چه مایع می‌توانند نور خورشید را پیش از رسیدن به سطح زمین جذب کرده یا بازبتابانند. این ماهواره آلودگی‌ها را در ایران و عراق و دیگر کشورهای منطقه، در روزهای ۱۴ و ۱۵ تیرماه رصد کرد. تصویر، میزان رسیدن نور به سطح زمین را نشان می‌دهد. بخش خاکستری کم‌رنگ جاهایی را نشان می‌دهد که نور بیشتر به زمین رسیده و غبار، رقیق و نازک بوده و خاکستری پررنگ جاهایی را که نور کمتر به سطح زمین رسیده و غبار غلیظ بوده است



به پایتخت و شهرهای دیگر ایران رسیده است اما باز هم مثل همیشه یک پای ماجرا می‌لنگد؛ انگار تا حالا هیچ کس یا هیچ سازمانی نبوده که وقوع بحران را خبر دهد. در پی همین بی‌توجهی‌های مکرر، اعضای کمیته هماهنگی و نظارت موارد اضطراری هوا، روز شنبه یعنی یک روز پیش از آنکه بحران پایتخت را فراگیرد، در استانداری گردهم آمدند تا با چهار ماه تاخیر، اولین جلسه این کمیته را در سال ۸۸ برگزار کنند.

برای مسؤولان همه چیز عادی به نظر می‌آمد؛ غافل از آنکه زنگ خطر آلودگی هوا به صدا درآمده اســت. اما نه اخطاری و نه پیش‌هشداری؛ پس غبار که آمد، همه غافلگیر شدند؛ «میلاد» ناپدید شــد. اخطارها از پی هم وقتی صادر می‌شد که دیگر کار از کار گذشته بود و اتفاقی که نباید، افتاد؛ شاخص کیفیت هوای تهران روی خط بحران ایستاد؛ وضعیتی که دست‌کم در ۳۰ سال گذشته پایتخت‌نشینان را این گونه گرفتار نکرده بود. پای غبار که به تهران رسید، هوایی که آدم‌ها فرو می‌بردند ناگهان مهم به نظر رسید. ۲۰ هزار ماسک رایگان در میان پایتخت‌نشینان توزیع شد و اورژانس تهران هم از دیگر سو به میدان مقابله با این پدیده آمد. گردوغبار تهران – فقط در روز یکشنبه – میزان بیماری‌های ریوی و حملات قلبی را تا ۳۲ درصد بالا برد؛ این افزایش را شیب نمودارهای اورژانس تهران گواهی می‌دهد.

عصر دوشنبه ۱۵ تیرماه، اگرچه تعطیل رسمی بود ولی کمیته اضطراری آلودگی هوا تشکیل جلسه داد تا فعالیت تمام ادارات، سازمان‌ها و ارگان‌های دولتی و نظامی را در روز سه‌شنبه هم تعطیل اعلام کند. اعضای این کمیته در روزهای بعد هم تعطیلی فعالیت‌های جاری در تهران را تصمیم گرفتند تا آلودگی از این شهر رخت بربندد.

گردوغبار فقط در پایتخت نیست اما تعطیلات تنها برای این شهر رقم می‌خورد؛ خاک، سراسر ایران را می‌گیرد. فلک‌الافلاک خرم‌آباد از تیرگی هوا دیده نمی‌شود و بافت قدیمی بوشهر با خاک یکی می‌شود. غبار، نقش جهان اصفهان را در می‌نوردد و سایه‌اش را بر تخت جمشید می‌اندازد، از قم عبور کرده و تهران را تیره می‌کند و ناگهان مهم می‌شود.

## پایتخت عزیز دردانه!

ایران تیره و تار است و پایتخت تعطیل. علاجی هم جز ماسک زدن یا در خانه ماندن نمانده است. همه هشدار می‌دهند که باید فکری کرد که خبر می‌رسد رئیس سازمان حفاظت محیط زیست کشور به عراق سفر کرده است؛ سفری که محوریتش مذاکره با مقامات عراقی برای مهار غبار هوا بوده و این یعنی نوشدارو پس از مرگ سهراب. اگرچه









**هرکه بامش بیش خاکش بیشتر**
خاک غبار دامنگیر است و در این تصویر بر در و بام بوشهر نشسته است. بوشهری‌ها با غبار غریبه نبودند اما این بار این مهمان ناخوانده خیال رفتن نداشت و تا چند روز چهره این شهر غبارآلود بود
عکس: محمود صادقی

سهم افکار عمومی از جزئیات توافقاتی که در این سفر حاصل شد اندک است اما گویا قرار است دو گروه تخصصی زیست‌محیطی با ترکیبی از چند وزارتخانه عراق به ایران سفر کنند و از تجربیات کشورمان در زمینه کمربند سبز خوزستان استفاده کنند. دولت عراق هم متعهد شده تا بودجه‌ای برای این موضوع در نظر بگیرد.

سفر انجام شد و توافقات صورت گرفت اما نه محیط‌زیستی‌ها و نه آنان که از دور، دستی بر آتش دارند، هیچ‌گاه تصور نمی‌کردند که ذرات‌ریزی که هوای تهران و به‌طور کلی کشور را در بر گرفته‌اند، تبدیل به موضوعی سیاسی شوند. تلاقی زمان سفر رئیس سازمان محیط‌زیست به عراق با بحرانی شــدن وضعیت هوا در تهران و البته انفعال سازمان در قبال مهار این پدیده، به سیاسی شدنش دامن زد. این موضوع تا آنجا پیش می‌رود که حتی وحید نوروزی – نماینده شهرداری تهران در کمیته کاهش آلودگی هوا – از فاطمه واعظ جوادی – رئیس سازمان محیط زیست – می‌پرسد: «آیا باید این پدیده به تهران می‌رسید که مسؤولان به فکر حل این مسأله بیفتند؟ آیا معاونان این سازمان در چهارسال گذشته به استان خوزستان یا کردستان سفر نکرده‌اند که گردوغبار، یک هفته تعطیلشان کرده بود؟». تب انتقاد بالا گرفت تا آنجا که نماینده مردم خوزستان هم سکوت را جایز نمی‌داند و عملکرد مسؤولان را تبعیض‌آمیز توصیف می‌کند؛ «استان خوزستان با تحمل همه سختی‌های این گردوغبار، همیشه از نوع پیگیری‌ها اعتراض داشته است. اما در حال حاضر، تنها چیزی که مردم را ناراحت کرده، نگاه تبعیض‌آمیزی است که نسبت به آنها شده اســت و باید برای رفع آن تلاش کرد». حجت‌الاسلام سیدناصر موسوی گلایه‌هایش را این گونه ادامه می‌دهد: «بیش از دو سال است که خوزستان و پنج استان دیگر با پدیده گردوغبار دست به گریبانند ولی هیچ اقدامی برای رفع این مشکل صورت نگرفته است. ولی در یک اقدام شگفت‌انگیز وقتی این پدیده به استان‌های قم و تهران می‌رسد برای بررسی سریع، ستاد بحران تشکیل می‌شود و هیأت دولت دستورهای صریح به وزارتخانه‌ها می‌دهد که جای شگفتی دارد».

**برای مسؤولان همه چیز عادی به نظر می‌آمد؛ غافل از آنکه زنگ خطر آلودگی هوا به صدا درآمده است. اما نه اخطاری و نه پیش‌هشداری؛ پس غبار که آمد، همه غافلگیر شدند**



**همزیستی با غبار**
**گردوغبار عادت شده برای مردمان جنوب؛ حتی تن رنجور پیرمردی که تاب ایستادن ندارد؛ یک ماه؟ یک سال؟ نه، نزدیک به ده سال است که خس‌خس سینه برای او بی‌معناست**
عکس: هادی آبیار

اگرچه این نگاه تبعیض‌آمیز را کسی تایید نمی‌کند اما داریوش گل‌علی‌زاده – معاون محیط زیست انسانی اداره کل محیط زیست استان تهران – موضوع را در لفافه می‌پیچد و تحویل ما می‌دهد؛ «کسی نمی‌خواهد کشور را خط‌کشی کند. معلوم است که ساکنان دیگر مناطق کشور که گرد و خاک وارد زندگی‌شان شده هم حق بهره‌گیری از امکانات را دارند اما ۱۴ میلیون نفر در تهران سکونت دارند و از سوی دیگر تهران پایتخت کشور است. بنابراین طبیعی است که حساسیت‌های بیشتری را به خود جلب می‌کند».

## چراغ سبز عراق

گرد و خاک تحفه است؛ تحفه‌ای ناخوشایند؛ میهمانی ناخوانده از جنس خاک. مقصدش ایران اما خاستگاهش نامعلوم؛ عراق، سوریه یا عربستان؟ کسی نمی‌داند اما هر کس دنبال مقصری می‌گردد؛ یکی عراق را و دیگری عربستان را مسبب می‌داند.

وقتی فاطمه واعظ جوادی قصد عزیمت به عراق کرد، محمدباقر نبوی – معاون محیط زیست دریایی – را هم به همراه خود برد. پس ما هم برای یافتن مقصر اصلی ماجرا سراغ او می‌رویم. وقتی از نبوی می‌پرسیم که چرا منتقدان، سازمان متبوعش را به کم‌کاری پیرامون مهار آلودگی هوا و عدم انجام مذاکره‌ای جدی با عراق متهم کرده‌اند، می‌گوید: «چند سال است این موضوع را در جلسات مختلف بین‌المللی مطرح می‌کنیم. دو بار هم در اجلاس وزرای محیط‌زیست حوزه خلیج فارس (راپمی) در این‌باره هشدار داده‌ایم اما آنها جدی نگرفتند. حالا پس از سه سال وقتی عراق خود در این بحران گرفتار آمده به درخواست‌های ما برای همکاری‌های دوجانبه پاسخ مثبت نشان داده است. سازمان محیط‌زیست کجا در این‌باره کم‌کاری کرده؟ خب اگر آنها چراغ سبز نشان نمی‌دادند که نمی‌توانستیم برای مهار گردوغبار به کشورشان برویم و مثلا آنجا درخت بکاریم!» اما این موضوع را اسماعیل کهرم قبول ندارد. این کارشناس محیط‌زیست از سیاست‌های سازمان محیط‌زیست در زمینه مسائل مربوط به آلودگی هوا انتقاد می‌کند و به سرزمین من می‌گوید: «سفر به عراق به دلیل بحرانی شدن وضعیت هوا در تهران نبود. تلاقی این دو با هم صرفا تصادفی است».

اما آیا به راستی عراق منشاء اصلی این گرد و خاک‌هاست؟ امیرحسین چرخابی برای پاسخ به این سؤال، تصاویر ماهواره‌ای ۵ سال گذشته را سند قرار می‌دهد و می‌گوید: «بله، عراق». او که به تازگی از سوی وزارت جهاد کشاورزی جهت تحقیق برای دلایل بروز چنین پدیده‌ای گمارده شده، در گفت‌وگو با سرزمین من اضافه می‌کند: «فقدان داده‌های دقیق علمی، بررسی زوایای مختلف این پدیده را از ما سلب کرده است. برای منشأیابی این پدیده، داده‌های زمینی و تصاویر ماهواره‌ای همزمان مورد نیاز است». به اعتقاد او، روش علمی نمونه‌گیری، نیازمند سنجش، از سطوح یک متری تا طبقات مختلف جو در فواصل مختلف سال است. در عین حال دو جهت اصلی باد که یکی از عربستان است و دیگری از عراق هم باید مورد ارزیابی قرار گیرد. او می‌گوید: «البته وقتی می‌توانیم شبکه داده‌های زمینی را کامل کنیم که نمونه‌گیری‌هایی از خاک کشورهای همسایه هم انجام شود». چرخابی از نبود ارتباطات علمی میان کشوهای منطقه هم انتقاد می‌کند؛ «حتی نمی‌دانیم آنها برای مقابله با این پدیده چه می‌کنند! بنابراین در حال حاضر این ضرورت احساس می‌شود که یک کنفرانس منطقه‌ای در سطح کارشناسی برگزار شود».

## مرهمی به نام مالچ

گردوغبار امروز حاصل زخم‌هایی اســت که ما زمینیان در طول سالیان سال بر پیکر زمین نشانده‌ایم؛ زخم‌هایی که با قطع درختان شروع شد و با سدسازی‌های بی‌ضابطه به اوج رسید تا کاهش بارندگی، خشکسالی را به ارمغان بیاورد و کم‌آبی تالاب‌ها، راه‌عبور گردوغبار را هموار کند.

اگر برای ساخت پل‌هایی که پشت سر ویران کرده‌ایم مجالی طولانی نیاز است؛ اما راه‌های کوتاه‌تری هم هست که پیمودنش تنها به کاهش آثار این ویرانی‌ها – یعنی گردوغبار – بینجامد؛ پاشیدن «مالچ» یکی از همین راه‌هاست.

«مالچ‌پاشی عملیاتی است برای تثبیت ماسه‌های روان.» این را مسعود باقرزاده – کارشـــناس امور تالاب‌ها – می‌گوید؛ «مالچ نوعی قیر رقیق شـــده است برگرفته از ضایعات نفتی همچون مـــازوت که به آن قیر معطر هم می‌گوینـــد. مالچ را درون تانکرهای بزرگی می‌ریزند تا گرم شود و رقیق. رقیق که شد، آن را با فشار از پمپ‌های درون تانکر روی زمین می‌پاشند». مالچ‌پاشی البته می‌تواند با بذرپاشی برای ایجاد پوشش گیاهی هم همراه باشد. باقرزاده توضیح می‌دهد: «بذر را روی زمین و بر خاک روان می‌پاشند و مالچ را هم روی آن. مالچ‌ها بیش از شش ماه دوام نمی‌آورند و سپس خشک می‌شوند که در این مدت بذرها فرصت می‌یابند در خاک جان بگیرند. پس از پدید آمدن پوشش گیاهی، شن‌ها و خاک‌ها هم تثبیت می‌شوند». اما مالچ‌پاشی یک عیب بزرگ هم دارد. چرا که پس از مدتی پودر می‌شود و با هوا در می‌آمیزد و مشکلات تنفسی ایجاد می‌کند.

اما مدت‌هاست همسایگان ما مالچ‌پاشی را فراموش کرده‌اند؛ نزدیک به یک دهه. در واقع در سال‌های اخیر مسائل سیاسی مانع از آن شد که عراق به مالچ‌پاشی‌ها ادامه دهد که همین امر افزایش تعداد توفان‌های شن را سبب شد.

## عبور از غبار

حالا دیگر مدت زمانی از وقوع حادثه گذشته است؛ ابری تیره و توده‌ای از خاک آسمان ایران زمین را در چشم بر هم زدنی در نوردید. غبار همه جا را پوشاند؛ حتی چشم‌ها را تا نبینند داغی را که بر دل طبیعت نشست. همین بس که درختان برگ پهن پایتخت را دچار خزان زودرس کرد و البته درختان دیگر شهرها را هم. افزون بر این، گردوغبار هوا هم افزایش آفت کنه‌ها را سبب شد و هم کاهش میزان فتوسنتز گیاهان را که این دو اتفاق، کیفیت خرماها را در جنوب به طور جدی کاهش داده است.

از گیاهان که بگذریم به آبزیان می‌رسیم. گردوغبار عامل شکوفایی جلبکی هم هست؛ همان پدیده‌ای که آب‌های نیلگون خلیج‌فارس را رنگی سرخ بخشید و باعث تلفات گسترده آبزیان شد. اگرچه خاک خود کدورت جلبکی آب را می‌کاهد اما کانی‌های موجود در گردوغبار اخیر، آن را شدت خواهد بخشید.

**گردوغبار امروز حاصل زخم‌هایی است که ما زمینیان در طول سالیان سال بر پیکر زمین نشانده‌ایم؛ زخم‌هایی که با قطع درختان شروع شد و با سدسازی‌های بی‌ضابطه به اوج رسید**

غبار آمد و رفت ولی بی‌گمان این آخرین باری نیست که حائلی از گرد و خاک میان ساکنان این سرزمین و خورشید فاصله می‌اندازد؛ همان گونه که نزدیک به ۵۰ سال است هراز گاهی این ذرات ریز به پا خاسته و فرو نشسته‌اند و در ۱۰ سال اخیر هم که ایران را مقصد حرکت خود قرار داده‌اند.

حالا پس از یک دهه ورود گردوغبار به کشور، مسؤولان به صرافت رویارویی با آن افتاده‌اند. مذاکره کرده، جلسات تخصصی برگزار می‌کنند و راه‌حل ارائه می‌دهند. باید برای دیدن پیروز این میدان به انتظار نشست. ■

[ مردم‌شناسی ]

# شاخه‌گلی برای خدا

گلاب قمصر مرغوب‌ترین عطر طبیعی دنیاست که خانه خدا را با آن می‌شویند
و از این عطر ایرانی، گران‌ترین عطرهای فرانسوی را می‌سازند

فاطمه یزدی

عکس: محمدمهدی بهمنی

# سفر به خوشبوترین شهر دنیا

## گزارشی از چیدن گل و مراسم گلاب‌گیری در قمصر

**نزدیک به ۱۱۰۰ سال پیش، اعراب، مسحور گل صورتی‌رنگ و عطری ایرانی شدند و آن را با خود به اروپا بردند و حالا جهانی مست بوی ناب‌ترین عطر طبیعی ایران است؛ عطری برخاسته از دامن شمال تا جنوب ایران از میمند تا ارومیه، از کاشان تا مهریز؛ عطر گل محمدی؛ گونه‌ای از رز که در خاک ایران ریشه دارد و قد می‌کشد و عطرش از شرق تا غرب به همه جا می‌رسد. گلاب قمصر با بالاترین درجه خلوص میان گلاب‌های ایرانی مدت‌هاست که سالی دوبار به مکه می‌رود و خانه خدا را معطر می‌کند. گران‌ترین و مرغوب‌ترین عطرهای فرانسوی را از همین گلاب تهیه می‌کنند. آوازه گلاب ایرانی هر سال میلیون‌ها مشتاق را از نیمه اردیبهشت تا اواخر خردادماه به گلزارهای قمصر و دیگر شهرهای پرورش‌دهنده گل محمدی می‌کشاند. گردشگران این گلزارها به دیدن مردمی می‌روند که عطر گل‌محمدی در همه زندگی‌شان منتشر شده و با غم‌ها و شادی‌هایشان عجین. این گل چنان در زندگی‌شان نقش دارد که حتی کودکان گرمازده‌شان را هم با گل درمان می‌کنند؛ از گلبرگ‌های صورتی‌رنگ گل‌محمدی تپه‌ای می‌سازند و کودک را عریان کرده و روی آن می‌خوابانند تا همه پوستش زیر رنگ صورتی گم شود و به‌این شکل دردش درمان.**

**شغل خانوادگی**

بهار که می‌شود همه اهالی قمصر به گلزار می‌روند. این یک رسم معمول است که حتی فرزندانی که در شهرهای دیگر زندگی می‌کنند یا درس می‌خوانند به کمک خانواده می‌آیند تا گل محمدی بچینند. آنها از کودکی به گلزار رفته‌اند و روش چیدن درست را یاد گرفته‌اند و می‌دانند چگونه بدون پرپر کردن گلها و رفتن خار به دستشان، آنها را بچینند

عکس: مهدی مریزاد

چشم که باز می‌کند، هوا هنوز تاریک است. نسیم خنک بامدادی تنش را مورمور می‌کند. پیراهن پوشیده، پای حوض می‌رود و مشغول وضو گرفتن می‌شود. اندکی دیگر صدای موذن در کوچه‌پسکوچه‌ها طنین می‌اندازد و قمصر را بیدار می‌کند. از نیمه‌های اردیبهشت‌ماه تا اواخر خردادماه، اهالی قمصر نماز صبح را که خواندند، زمزمه‌کنان صلوات می‌فرستند و راهی گلزارهایشان می‌شوند. پیش از آنکه آفتاب بهاری روی سر گلزار عمود شود، باید همه گل‌های صورتی و معطر محمدی را چیده باشند.

صدای موتورسیکلت‌های راهی گلزار، سکوت تاریک کوچه‌ها را می‌شکند و از یک روز گل‌چینی در نیمه دوم بهار خبر می‌دهد. پیاده‌ها هم دستمال به کمر بسته و به گلزار می‌روند. سپیده که اندک نورش را روی سر شهر بپاشد، هیاهوی اهل محل از گلزار به گوش می‌رسد و صدای صلوات‌ها بیشتر و بیشتر می‌شود؛ اللهم صلی علی محمد و آل محمد.

### چیدن گل، دوقدم مانده به صبح

ما برای دیدن گل‌چین‌ها، گلابگیران و گلزارهایشان شال و کلاه می‌کنیم و پیش از سپیده راهی قمصر می‌شویم. از تابلوی کاشان هم می‌گذریم و راه را ادامه می‌دهیم تا ۵ کیلومتر آن‌طرف‌تر، تابلویی سفیدرنگ ما را به جاده‌ای ببرد که شهری دارد پر از گل و گلاب؛ قمصر.

هرچه نزدیک‌تر می‌شویم، درخت‌ها بلندتر، گل‌ها بیشتر و هوا خنک‌تر می‌شود. قمصر ۴۵ سال است که شهر شده اما حال و هوایش بیشتر به روستاهای آباد و سرسبز می‌ماند. گرچه گلابش سال‌هاست جهانی شده اما حال و هوای آن هنوز ایرانی است؛ همنشین قرآن و سجاده و همراه ترمه، حلوا و شیرینی.

به قمصر که می‌رسیم، باید ماشین را سر سرازیری جا بگذاریم و پای پیاده به دیدار گلزار و جمعیت خوشبویش برویم. شیب زمین ما را به سمت پایین می‌راند تا وقتی پای گلزار می‌رسیم، نفس‌نفس‌زنان عطر گل‌های محمدی را وارد ریه‌هایمان کرده باشیم.

گلزار شلوغ است. جماعتی دستمال به کمر کنار هم دستمال‌ها را دامن کرده‌اند. یک دست دامن را گرفته و دست دیگر گل می‌چیند. سلام می‌کنیم و پا به گلزار می‌گذاریم. پیرمرد سبزپوش لبخند می‌زند و سلام می‌گوید. دو انگشت اشاره و سبابه را زیر گل‌های صورتی می‌اندازد و هنگام گل‌چیدن، از گل و گلاب و خانواده‌اش حرف می‌زند؛ «همه مرا سید محمد صدا می‌زنند. خودم سید نیستم اما زنم سادات است. به احترام او مرا هم سید می‌گویند. اینها دخترها و پسرهایم هستند که آمده‌اند کمکم برای گل‌چینی. همسرم اما بیمار است. فاطمه‌سادات نمی‌تواند بیاید؛ دو سال است که نمی‌تواند». دخترها و پسرها به یاد بیماری مادرشان با سکوت سنگین ادامه می‌دهند. سید لبخند می‌زند؛ «خوب می‌شود، سال بعد حتما او هم می‌آید». با این امید همه مشغول می‌شوند. دوبه‌دو، روبه‌روی هم گل‌های شکفته را از ردیف بوته‌های گل برمی‌دارند و در دامن می‌ریزند. چنان رودرروی هم پیش می‌روند که گلی جا نماند و روی آفتاب را نبیند؛ گل آفتاب دیده کم‌عطر است و کم‌رنگ.

گل‌های تازه شکفته را میان دو انگشت اشاره و سبابه می‌گیرند و از شاخه جدا می‌کنند تا به خیل گل‌های در دامنشان بپیوندد. اینجا عطر گل تمام شامه را تصاحب می‌کند. سید از کسادی بازار می‌گوید، از ورود گل‌ها و اسانس‌های مصنوعی به بازار، از کاشان رفتن پسرهایش، از سن و سال گلزارهایش. دخترها و پسرها –آنهایی که در قمصر مانده‌اند– همه گلزار دارند. گلزار سید ۳۲ ساله است و گلزار دخترش ۶ ساله. بوته‌های گلزار سید ۳۲ سال است که در خاک قمصر ریشه دوانده، قد کشیده، هرس شده و گل داده‌است. اما گلزار هرچه جوان‌تر باشد، بیشتر گل می‌دهد. خنکی هوا هم گل‌دهی بوته‌ها را بیشتر می‌کند. بوته‌های گل محمدی از گرما بیزارند. هوا که خنک باشد، بوته‌ها گل بیشتری می‌دهند.

### زمزمه در گلزار

فصل شکفتن غنچه‌های محمدی از نیمه بهار شروع می‌شود که هوا بین خنکا و گرمای تابستانی رو به گرمی می‌رود. روزهای گل‌چینی و گلابگیری، مردم زیادی از هر جای دنیا برای تماشا و تنفس با عطر گل محمدی به قمصر می‌آیند. هرچه مردم قمصر به

**قدم زدن در گلزار روشی دارد که هر غریبه‌ای آن را نمی‌داند. قمصری‌ها مراقبند مبادا گلی زیر پا بیفتد و با پا لگدمال شود. آنها معتقدند گل محمدی از عرق جبین پیامبر(ص) روییده**

حضور غریبه‌ها و مسافران عادت دارند، گلزارهایش به حضور غریبه و دست‌های بیگانه برای چیدن عادت ندارند. دخترها و پسرها فصل گل‌چینی به کمک پدرها و مادرهایشان می‌آیند تا آخر فصل یک شیشه گلاب و یک شیشه عرق بیدمشک نصیبشان شود و از همه مهم‌تر دعای خیر؛ اگر هم کمک‌های خانواده کفاف گل‌های گلزار را نداد، فرزندان همسایه یا کمی آن‌طرف‌تر به کمک می‌آیند تا آخر فصل گل برای هر کیلوگرم گل ۴۰۰ تومان دستمزد بگیرند و قدری گلبرگ خشک.

قدم زدن در گلزار روشی دارد که هر غریبه‌ای آن را نمی‌داند. قمصری‌ها مراقبند مبادا گلی زیر پا بیفتد و چشم نبیند و با پا لگدمال شود. آنها معتقدند گل محمدی از عرق جبین پیامبر(ص) روییده است؛ شاید برای همین در گلزار بیش از هر چیز صدا و زمزمه صلوات شنیده می‌شود.

دامن‌های گل در کیســه‌های بزرگ‌تر خالی می‌شــوند و دوباره پر؛ آن‌قدر که گل شکفته‌ای جا نمانده باشد و تیزی تیغ آفتاب را بالای سر نبینند. بعد از گل‌چینی هر گلزار، همه جمع شده و راهی گلزاری دیگر می‌شوند. این گلزار پیرتر است و چند سال بعد وقت استراحتش می‌رسد. گلزاری که ۳۶-۳۵ سال عطر گل شنیده و خار گل دیده باشد، یک سالی مزرعه می‌شود و سیب‌زمینی، خیار و صیفی‌جات می‌پروراند تا سال بعد دوباره گلزار باشد و گلستان و میزبان دست‌ها و دامن‌ها.

در گلزار سید محمد هنوز دست‌ها میان بوته‌های گل و دامن‌های در دست، در رفت و آمدند. مرضیه دختر ۳۳ ساله سید هم مشغول است. او که دست‌هایش به خارهای تیز گل عادت کرده به گلزار پدر آمده تا جای خالی مادرش را پر کند. روسری مشکی بر سر دارد و پارچه گلدار به کمر. علاوه بر فرشبافی و کار فلاحت در مزرعه پدر، اردیبهشت که برسد، از سحر تا قبل از ظهر برای گل‌چینی به گلزار می‌آید و باقی روز را رخت می‌شوید و جوز قند درست می‌کند. جوزقند نوعی شیرینی است که آن را با آلگ (میوه‌ای شبیه هلو)، بادام، گردو و آرد می‌پزند و به شکل حلقه‌ای یا گرد جلوی مهمان می‌گذارند.

قمصری‌ها به آفت گل محمدی هم جوزقند می‌گویند. جوزقند پای بوته گل که بنشیند، بوته‌ها بی‌گل و برگ می‌شوند و سید ناراحت و دخترش درمانده. باید این بوته‌ها را درمان کنند تا برای سال دیگر گل‌ها را تکثیر کنند. گلزارهای سید با نشا تکثیر می‌شوند. پاییز بعد از خزان بوته‌ها و اواخر زمستان، قبل از بیداری‌شان، فصل نشازدن است. نشا پاییزی پربارتر است چون هوا رو به خنکا و سرما می‌رود. نشاها هفته‌ای یک‌بار آب می‌خواهند و گلزارها ماهی دوبار. نگهداری و مراقبت از گلزارهای همه دنیا شبیه هم است. آنجا هم گلچین دارد و عطر و خار. همان‌طور که کاشان در ایران مشهور است، در بلغارستان شهری است به‌نام «کازانلک». عده‌ای می‌گویند سربازان اسکندر مقدونی قلمه گل محمدی را از ایران به بلغارستان برده‌اند تا دره بالکان برای خود یک کاشان داشته باشند. شهری با گلزار و گل و گل‌چین که گل‌چین‌هایش با لباس‌های یکدست و یکرنگ و سبد و تاج گل سبد در دست می‌گیرند، گل می‌چینند و منتظر انتخاب ملکه گل می‌مانند. با این همه، عطر گل‌های قمصر را هیچ گلی ندارد.

### هنگامه عطر و آتش

عطر گلزارهای قمصر به کوچه و خیابان هم آمده و شهر را پر کرده‌است. همه کیسه‌های بزرگ گل محمدی کنار گلزار جمع شده و ظهر نزدیک است. کیسه‌ها بر دوش مردها و زین موتورها راهی گلابگیری می‌شوند و ما به دنبال آنها. بقیه هم راهی خانه‌هایشان می‌شوند تا گلویی تازه کنند و صبحانه‌ای بخورند.

کیسه‌های گل سراشیبی جاده‌را بالا می‌روند تا در گلابگیری آقایی روی صفحه باسکول بنشینند. چشم گل‌چین و گلابگیر همراه شاخص وزنه چپ و راست می‌رود تا در میانه بایستد. حاج رضا آقایی با کت و شلوار اتوکشیده و موهای سفید شانه شده، رقم باسکول این نوبت را در دفترش ثبت می‌کند و کیسه‌های گل را در انبارش خالی. کیسه را که بلند می‌کند، لکه‌های صورتی پایین می‌ریزند و تپه گل انبار را بلندتر و بلندتر می‌کنند. تپه گل یکدست صورتی است. لکه‌های قرمز محمدی را دختر دم‌بخت حاجی برمی‌دارد تا روی پارچه‌های گسترده پهن شوند و خشک و وقت دم کردن چای و آماده کردن دوغ، در لیوان بریزند یا در شکر غلت بدهند و چند ماهی آفتاب ببینند و دست آخر روی سفره صبحانه، کنار نان و کره بنشانند. قرمزها خشک می‌شوند و صورتی‌ها راهی گلابگیری و ما هم به‌دنبال آنها.

عطر پرهیاهوی گلاب می‌گوید که گلابگیری همین نزدیکی است؛ چهاردیواری

**قمصری‌ها یک شیرینی دارند به نام جوزقند. آفت گل‌محمدی را هم جوزقند می‌نامند. این آفت پای بوته گل که بنشیند، بی‌گل و برگ‌اش می‌کند**

ساده پرروزن. وارد هوای سنگین کارگاه می‌شویم. کارگاه چهار دیگ سنتی، چهار تغار، چهار لوله آلومینیومی و هزاران ظرف گلاب دارد و یک جوی آب روان و دو جوان گلابگیر ۲۳ساله. اینجا همه مشغولند. آتش زبانه می‌کشد؛ گل‌های محمدی در آب بالا و پایین می‌روند و می‌جوشند؛ لوله‌های آلومینیومی حجم پر حرارت بخار را به پارچ می‌رسانند؛ بخار آغشته به عطر بر سینه سرد پارچ می‌نشــیند و پایین می‌لغزد؛ آب سرد چشمه، تن رسوب گرفته پارچ را خنک کرده و ابوذر پارچ را در ظرف خالی می‌کند. حواسش هست که عطر بالا آمده تا روی گلاب را جدا کند. یاسر ظرف‌های گلاب را نام و نشان‌دار می‌کند و عکاس عکس می‌گیرد.

گلزار سید و گلابگیری حاجی و خانه‌های محله فرفهان قمصر را آب روان کوه‌های قزآن و محله کج‌گان سیراب می‌کند. آب از چشمه‌ها روان می‌شود تا اینجا که پارچ‌های مسی گلابگیری را خنک کند.

بچه‌های حاج رضا آقایی همه در کار گُلند؛ یکی گل سوا می‌کند، یکی گلاب می‌گیرد، یکی ظرف‌های گلاب را سیراب می‌کند و یکی گلاب می‌فروشد اما کار حاجی حساب اســت و کتاب. در بانک و در گلابگیری ولی اینجا نیست که بگوید گل‌های محمدی را کیلویی ۲ هزار تومان می‌خرد و شیشــه‌های یک لیتری گلاب را ۳هزار و ۲۰۰ تومان می‌فروشد. پسرش، ابوذر می‌گوید: «در هر دیگ مسین، ۱۵ تا ۳۶ کیلوگرم گل و ۸۰ لیتر آب می‌ریزند، دیگ را شعله گاز شهری داغ می‌کند. سرپوش دیگ را تغار می‌گویند. دیگ و تغار را پیچ و مهره و واشر به‌هم رسانده‌اند و پارچ ۳۰ تا ۴۰ لیتر ظرفیت دارد». او جوان است و ندیده روزگاری را که با دیگ‌های سفالین و نی‌های چوبین و هیزم و بوته، گلاب از گل محمدی گرفته می‌شد. یاسر که برچسب‌های گلاب قمصر را روی ظرف‌ها می‌چسباند، می‌گوید: «نام گلابگیری مهم نیست، مهم نام قمصر است». او روش شناخت گلاب خوب را یادمان می‌دهد؛ «گلاب خوب تلخ است و بوی پختگی و ترشیدگی نمی‌دهد. تفاله گل را بنگل می‌نامند و به کار دام و باغ و اجاق می‌آید».

### گلاب دوآتشه

هرچه منتظر می‌مانیم حاجی نمی‌آید. ما به دنبال حاجی به انبار می‌رویم تا میان حساب و کتاب سبکی و سنگینی کیسه‌های گل، قیمت گلاب سبک و سنگین را بپرسیم و عکاس عکس بگیرد. دختر حاجی گلبرگ‌ها را برداشته و رفته پای دیگ گلابگیری. حاجی اما هنوز هست. حاج رضا از کسادی بازار می‌گوید، از قیمت‌ها، از گلاب‌های سبک و سنگین و دو آتشه‌ای که لیتری ۸هزار تومان قیمت دارند و کسی نمی‌خرد، از اینکه گلاب سنگین هم گران است؛ «۳هزار و ۳۰۰تومان است اما بیشتر تولید می‌کنیم. گلاب سبک خوب است و هزار و ۵۰۰تومان که زیاد تولید می‌کنیم». از گلاب خوب می‌گوید که تفاله ندارد! گلاب که ناب باشد، ناخالصی را برنمی‌تابد. اگر چیزی هم به آن اضافه کنند، کدر می‌شود.

گلاب خوب، گل فراوان می‌خواهد، آب کم و حرارت یکنواخت. گلاب خوب گران



**دو قدم مانده تا عطر**

**گل‌های چیده‌شده، روی هم تلنبار شده و برای حرکت به‌سوی کارگاه گلابگیری آماده‌اند. معمولا اعضای خانواده گونی بزرگی را بین گل‌های رج‌کشیده کنار هم می‌گذارند تا وقتی دامنشان پر شد قبل از اینکه گلی بر زمین بیفتد آن را خالی کنند** /عکس: غلامحسین بهارلو



**نشاط معطر**

**بیشترین تجمع گلپرها در انبار شکل می گیرد؛ خواه انبار یک کارگاه گلابگیری سنتی باشد یا انبار یک کارخانه بزرگ صنعتی مانند این تصویر. کارگران انبار گلپرها را با پارو روی زمین پخش می کنند. پزشکان می گویند عطر گل محمدی نشاط آور است. شاید برای همین کارگران انبار همیشه هنگام کار لبخند به لب دارند. در و پنجره بسته انبار باعث می شود عطر گل بیشتر از گلزار شامه را پر کند**

عکس:حمید صادقی



**گلاب دو آتشه**
**پارچ‌های گلابدان مسی منتظر پایان جوش و خروش آتش و دیگ هستند. گلاب ناب را در این ظرف‌ها خنک می کنند. اگر بخواهند گلاب دو آتشه بگیرند محتوی این پارچ‌ها را دوباره روی گلپرهای داخل دیگ می‌ریزند و می‌جوشانند** /عکس: غلامحسین بهارلو

است و کمیاب. گلاب سبک، گلاب کم گل است و گلاب سنگین، گلاب پر گل. گلاب هرچه سنگین‌تر باشــد، تلخ‌تر و کم بوتر اســت؛ تلخ به خاطر چیده شدن و جوشیدن میلیون‌ها گل تازه شکفته و کم‌بو تا بوی خوش در دل گلاب بماند و وقت طبخ و استفاده عطر افشانی کند. گلاب دوآتشه سنگین‌ترین و کمیاب‌ترین نوع گلاب است. گلاب دو آتشه گل فراوان می‌خواهد و گلاب و حرارت یکنواخت. گلاب خوب، حاصل جدال چهار ساعته آتش و گل و آب اســت و گلاب دو آتشه، حاصل جوش و خروش هشت ساعته آتش است و گل و گلاب.

حاجی حساب و کتاب، خوب می‌داند؛ یک کیلو گل محمدی، یک لیتر گلاب سنگین می‌دهد. هر تن گل، ۵۰ تا ۷۰ گرم عطر در خود دارد. هر درختچه گل، ۲ تا ۲/۵ کیلو گل می‌دهد. کاشانی‌ها ۸۰ درصد گلاب ایران را تولید می کنند و قمصر بیشترین سهم را در این کار دارد. این کارگاه، ســالی ۱۷ تا ۲۰ تن گلاب تولید و روانه بازار می کند؛ به عبارتی ۵۰ تا ۶۰ میلیون تومان در فصل گل محمدی و باقی فصل‌ها، عرقیات دیگر و قیمت‌های دیگر؛ فصل‌هایی که فصل نیستند، یک ماه و دو ماهند؛ فصل اول فروردین است و فصل بیدمشک؛ بعدی فروردین و اردیبهشت که فصل بهار نارنج است و بعدی اردیبشهت و خرداد که فصل گل محمدی است و بعدی کاسنی و بعد نعنا و خارشتر و برگ گردو و برگ چنار. بعد از عوض شدن فصل، دیگ‌ها سفید و شسته می‌شوند اما بهارنارنج که قبل از گل محمدی در دیگ‌ها می‌جوشد، با آن قرابت دارد و شست‌وشو نمی‌خواهد. چراغ کارگاه‌های گلابگیری به برکت گل و برگ و ریشه گیاهان قمصری همیشه روشن است. از بین همه فراورده‌های قمصر گلابش در همه جهان پرآوازه‌تر است. در عربستان سعودی، گلاب قمصر، تنها کالای ایرانی‌ای است که شیوخ و بزرگان این کشور را مفتون خود کرده است.

## عطری برای خانه خدا

گلاب گل محمدی تا مکه می‌رود و خانه خدا را عطرباران می کند. هر سال دوبار و هر بار هفت صبح که بیاید، سه حلقه انسانی دور خانه را می گیرند تا کسی حق عبور نداشته باشد. برای سران هر کشور پنج کارت فرستاده می‌شود و تنها آنهایی که کارت دارند می‌توانند وارد خانه خدا بشوند. گلاب سید اما، کارت رجل بودنش به حساب می‌آید؛ عطر و بویش راه را باز می کند. گلاب وارد خانه می‌شود و بر در و دیوار می‌نشیند و در هوای خانه سماع می کند و جای سید را خالی. آخر سید هنوز نتوانسته وارد خانه خدا بشود، دلش اما رفته؛ با هزاران گلبرگ گلی که پرورانده، با هزاران خاری که بر تن و دستش خط کشیده، با ذره‌ذره گلابی که در شیشه ریخته. سیدعلی موسویان هر سال دوبار وارد خانه خدا می‌شود.

او روحانی است و بیشتر در خانه‌باغی آباد در «محله بالا»ی قمصر روزگار می گذراند. گاه هم ساکن قم می‌شود و گاهی در سفر است. رد گل چینی را در دست‌های حاج‌آقا موسویان و برق نور را در چشم‌هایش می‌توان دید. او را جماعتی دوربین به دست و کلاه به سر احاطه کرده‌اند؛ سلام. سلام. لبخند می‌زند؛ «الان می‌آیم، شما بنشینید». دوربین به دست‌های مستندساز کارشان را ادامه می‌دهند و ما وارد خانه باغ می‌شویم و روی تخت مفروشش می‌نشینیم. کمی آن‌طرف‌تر دیگ گلاب به راه است و آتش زیر اجاق روشن. روحانی می‌آید. چشم‌هایش برق می‌زند. آخر هوس بردن گلاب به مکه، فکر او بوده و حالا خودش بانی اجرای آن است. او یک باغ گل دارد و یک دیگ و یک خانواده بزرگ. هر سال اردیبهشت و خرداد، گل‌های باغش را با کمک بچه‌ها می‌چیند. روی گل‌ها آب می‌ریزد و آتش زیر دیگ را روشن می کند. چهار ساعت که جوشید، گلاب را برمی‌دارد و گل‌های مانده در دیگ را، پای درختان و بوته‌های گل می‌ریزد. دوباره دیگ را از گل‌های خوش رنگ و لعاب پر می کند و رویشان گلاب می‌ریزد و آتش زیر دیگ را روشن می کند. چهار ساعت که جوشید، گلاب ناب را بر می‌دارد و در شیشه‌های ده لیتری می‌ریزد. هشت شیشه که پر شد، منتظر می‌ماند تا وقتش برسد؛ اول شعبان و هشت ذی‌الحجه، هنگام عطرافشانی خانه خدا.

اسلام که فاتحانه وارد مکه شد، حضرت محمد (ص) امر به خارج کردن بت‌ها از کعبه و شست و شوی آن کرد. این سنت هر سال تکرار شد تا سید علی موسویان ۱۲ ساله آرزویی بکند و بزرگ‌تر که شد به آرزویش برســد؛ آرزوی شست‌وشوی خانه خدا با گلاب ناب قمصر. از وقتی چشم باز کرده، عطر گلاب را شنیده، می‌دانسته عطر ناب عقل از سر می‌برد؛ می‌دانسته اگر آرزویش محقق شود، مایه مباهات قمصری‌ها و کاشانی‌ها و ایرانی‌ها خواهد شد. بزرگ‌تر که شد، دست به کار شد و گلاب دو آتشه در گلوی شیشه‌های ۲۰ لیتری ریخت و به مکه برد. سران سعودی که چنین عطری ندیده و نشنیده بودند، گلاب قمصر را بو کردند و مسحور شدند و تسلیم. از آن پس، اول شعبان و هشت ذی‌الحجه که برسد، خانه خدا را با آب زمزم می‌شویند و با گلاب قمصر عطرافشانی می کنند.

**۴۰ درصد گلاب ایران را ایرانی‌ها مصرف می‌کنند و باقی به کشورهای حوزه خلیج فارس، لبنان، آلمان، ایتالیا، فرانسه، اسپانیا، سوئیس، برزیل و پرتغال صادر می‌شود**

## کیمیای معطر

قمصر را با تمام گل‌های محمدی و سیدها و محله‌ها و گلزارهایش ترک می کنیم اما عطر گل و گلاب رهایمان نمی کنند. مدام بر زبان می‌آیند و کاممان را عطرآگین می کنند و لبخند بر لب می‌نشانند. عطر گلاب که رهایم کند، یاد ریشه گل محمدی‌ای می‌افتم که از تیره رزهاســت و غیرایرانی‌ها با نام damaca rose آن‌را می‌شناسند. می‌دانم گل محمدی ۳۲ گلبرگ دارد و ۱۰۰ پرچم. از همین گل، ۳۰ درصد گلاب ایران به روش صنعتی و مابقی به روش سنتی تولید می‌شود. در روش ســنتی مقدار زیادی از گلاب به‌هدر می‌رود.

شــنیده و خوانده‌ام کــه ایرانی‌ها گل‌محمدی را در عهد ملکشــاه ســلجوقی به داماسکوس – دمشــق امروزی – برده‌اند و مهد آن ایران اســت؛ که گردش مالی گل محمدی در ایران با هزاران هکتار گلزار، ۲۱/۵ میلیارد تومان اســت و در بلغارستان با ۲هزار هکتار، ۹۵ میلیون دلار؛ که عطر گل محمدی، اسانس معروف‌ترین عطرهای فرانسه است؛ که ۴۰ درصد گلاب ایران را ایرانی‌ها مصرف می کنند و باقی به کشورهای حوزه خلیج فارس، لبنان، آلمان، ایتالیا، فرانسه، اسپانیا، سوئیس، برزیل و پرتغال صادر می‌شود؛ که آفت‌های گل محمدی شته و کنه و شپشک و کرم ساقه خوار و سفیدک هستند؛ که گلاب قمصر بالاترین درصد اسانس را در ایران دارد و عربستان بزرگ‌ترین مشتری گلاب ایران است. یاد گلاب که می‌افتم به درمانگری‌هایش فکر می کنم؛ که گلاب دوای یبوست و اسهال و رماتیسم و گلودرد است و تقویت کننده قلب و اعصاب و معده و ضد افسردگی و ضد ویروس و ضد اسپاسم؛ که بوییدن گل محمدی سبب نشاط و آرامش می‌شود. که اصفهان و کرمان و یزد و کرمانشاه و فارس و آذربایجان‌شرقی و تازگی‌ها مازندران، گلزارهای وسیع گل محمدی دارند. که قمصر قرن یک و دو هجری، در امامزاده‌اش گلابپاش داشته است؛ که... اما عطر گلاب رهایم نمی کند، بگذار باشد و اینها را ندانی. قصه گلزار و سیدمحمد و حاج‌رضا و گلاب کعبه را که می‌دانی. ■



[خلیج فارس]

# شوشی‌ها بیدار می‌شوند

گزارش اختصاصی سرزمین من از مراسم نوروز صیاد در ساحل خلیج فارس و نمایش سنتی شوشی در جشن آغاز فصل صید

ایمان مهدی‌زاده / عکس: امید صالحی



**ایمنی با خاک سرخ**
اهالی سلخ، بزغاله‌ها و بره‌ها را یکی‌یکی از آغل بیرون می‌آورند و با گلک روی پیشانی حیوان‌ها رنگ می‌گذارند. به باور آنها این گل سرخ تا سال دیگر دام‌ها را از بیماری در امان نگه می‌دارد

# دریا
# جشن بیکران

**سفر به روستای سَلَخ؛ در روزی که اهالی صیادش به دریا نمی‌روند و طبق رسمی کهن این روز را به شادی برگزار می‌کنند**

**دریا سفره روزی صیادان است و بیشتر حاشیه‌نشینان خلیج فارس از جمله مردم روستای سَلَخ در جزیره قشم رزق‌شان از دریاست و بس. اما اهالی این روستا یک روز در سال صید را تعطیل می کنند و به هیچ وجه به نیت صیادی به دریا نمی‌زنند.**
**در گاهشماری ساحل‌نشینان دریای فارس، این روز «نوروز صیاد» یا «نوروز دریا» نامیده می‌شود که در آن تفریح و آب‌تنی در دریا جای خود را به تور انداختن و ماهی گیری می‌دهد.**
**این روز برای خود مراسم و آدابی دارد که تا همین چند سال پیش در بیشتر روستاهای خلیج‌فارس اجرا می‌شد و امروزه فقط سلخی‌ها هستند که در ۱۰۰کیلومتری جنوب قشم به این رسم کهن وفادار مانده‌اند.**
**مردم این روستا بر این باورند که نوروز صیاد، روز زاد و ولد ماهیان و باروری دریاست و به همین خاطر در آن هیچ لنج و قایقی به دریا نمی‌رود و اگر برود، از تور و قلاب خبری نیست.**

بیست‌ونهم تیرماه امسال مهمان ساحل نشینان سَلَخ بودیم تا شریک شادی و شاهد مراسم‌شان در نوروز صیاد شویم. یک ساعتی را از قشم سوار بر خودرو آمده‌ایم و چشممان به جمال دریا در ساحل سلخ روشن شده است. دیدن دریا برای غریبه‌هایی که به گرما و هوای شرجی عادت ندارند، فقط خنکی و دلچسبی را تداعی می کند اما امروز که آخر تیرماه است، برای اهالی روستای سلخ هم معنی دیگری دارد. روستایی که نام خانوادگی اغلب مردمش دریایی است و شغلشان صیادی. امروز قراراست آنها تا شب شادمانی کنند و در ساحل و روستا جشنی دریایی بگیرند.

## آغاز سرخ و گِلی

وقتی از مائد دریایی، صیاد جوان سلخی می‌پرسیم «نوروز صیاد کی شروع می‌شود؟» در جواب می گوید: «از وقتی آفتاب زده شروع شده. اما اگر منظورتان مراسم است تا چند دقیقه دیگر شروع و تا عصر هم ادامه دارد.»
۸:۳۰ صبح است و مردان روستا که هر روز در این ساعت دریا بوده‌اند، امروز در خانه مانده‌اند. چند دقیقه که می گذرد مائد و پنج فرزندش یکی‌یکی چند بز و گوسفند را از آغل بیرون می‌آورند. دست یکی از آنها کاسه‌ای پر از گِل سرخ‌رنگ است و آنها مشغول مالیدن به قول خودشان «گلِک» روی پیشانی دام‌ها می‌شوند. تقریبا همه دامداران روستا مشغول این کارند و این لکه‌های سرخ‌رنگ نقطه آغاز مراسم است. سلخی‌ها گلک را با خاک جزیره هرمز درست می کنند. معمولا همه آنها هراز گاهی که برای صید به هرمز می‌روند از این خاک برای خانه سوغات می‌آورند. آنها بر این باورند که مالیدن گلک روی پیشانی حیوانات، دام‌ها را از بیماری در امان نگه می‌دارد و مالیدن آن روی درخت‌ها و نخل‌ها باعث می‌شود تا بار بهتر و خرمای شیرین‌تری بدهند. اما گلک مالی فقط مختص جانور و گیاه نیست؛ درهای خانه‌ها هم از رنگ سرخ گلک بی‌نصیب نمی‌ماند و سلخی‌ها، با آن روی ورودی خانه‌هایشان «یاالله» می‌نویسند و کسانی هم که سواد نوشتن ندارند به جایش دایره یا ضربدر می کشند. باورشان هم این است که با این کار برکت و روزی حلال پا به خانه می گذارد.
گلک مالی مرحله دیگری هم دارد که به آن «لوبَنَ‌خوانی» می گویند و به نوعی نوروزخوانی سلخی‌هاست که به‌وسیله یکی از اهالی پیر روستا انجام می‌شود. بچه‌های روستا گوسفندها و بزها را گوشه خانه جمع می کنند تا لوبن‌خوان با لهجه سلخی

مردم سلخ روی ورودی خانه‌هایشان یاالله می‌نویسند و آنها هم که سواد نوشتن ندارند به جایش ضربدر یا دایره می‌کشند. معتقدند با این کار، روزی حلال زیادی به خانه می‌آید. گلک‌مالی مرحله دیگری هم دارد که به آن «لوبَنَ‌خوانی» می‌گویند



**پرتره ساحلی**
پیرزن سلخی با تعجب به عکاس نگاه می‌کند. امروز همه مردم سلخ کنار ساحلند. مردان داخل آبند و زنان کنار آب و بی‌آنکه کسی ناراحت شود می‌توان عکاسی کرد. چند سال بیشتر نیست که این مراسم کهن بر سر زبان‌ها افتاده و حضور غریبه‌ها برای مردم عجیب است



**تماشا تا غروب**
زنان از صبح تا نزدیکی‌های غروب فقط تماشاگر دریا هستند. وقتی که همه مردم روستا در ساحل میان آب جست و خیز می‌کنند و با به‌آب‌زدن، نوروزشان را جشن می‌گیرند، زنان، تنها به عنوان تماشاچی در ساحل حضور دارند. هوا که رو به تاریکی بگذارد و مردها به خانه بروند تا خودشان را برای دید و بازدید آماده کنند، وقت به آب زدن زنان فرا می‌رسد

عکس: عبدالحسین رضوانی

دعایش را بخواند و به حیوانات خانگـــی و درخت‌ها فوت کند. با رفتن پیرمرد مرحله بعدی شروع می‌شود.

### تمام آب‌های دنیا

در کنار ساحل به جز چند پیرمرد دشداشه‌پوش و تک و توک پیرزن که جدا از هم زیر سایه‌بان نشسته‌اند، همه تن به آب زده‌اند؛ سلخی‌ها می گویند؛ همه آبهای معدنی دنیا ســرانجام به دریا می‌ریزد. برای همین باید تن به آب زد تا بیماری از بدن دور شود و تا نوروز آینده در ســلامتی ماند. پیرمردها گرم صحبت و تماشای دریا از ماهی و تور می گویند. تورهای آبی و سفید نخی که به آن جَل می گویند کنار یکی از سایه‌بان‌ها افتاده و چند نفری آنهـــا را زیر و رو می کنند. انگار امـــروز فرصت خوبی برای ترمیم تورهاست. کمی آن طرف‌تر چند پیرزن نان دریایی می‌پزند. بر خلاف اغلب ایرانیان که شب عید نوروز ماهی می‌خورند، سلخی‌ها در نوروز صیاد، ماهی و خوراک دریایی نمی‌خورند. اما این قوم، نمک گیر دریایند و نان‌های نازک محلی که در آردش از ماهی پودرشده استفاده شده و رویش گلک مالیده‌اند یکی از خوردنی‌های امروز است.

چند قایق نزدیک ساحل روی آب شناورند و البته آن‌طور که می گویند قایق‌ها قرار است فقط ابزار تفریح و قایق‌سواری باشند نه کار و صیادی. قایق آرام‌آرام نزدیک می‌شود و می‌شنوی: «یاللا دایَه، یاللا دایَه.» این سرودی است که مردان دریا سر ظهر هنگام بازگشت به ساحل با لحن بندری می خوانند و تکرار می کنند. گرمای شرجی نفس آدم را بند می‌آورد. کم کم سلخی‌ها به هوای خواندن نماز و استراحت، ساحل را بسوی خانه ترک می کنند. آنها ساعتی زیر بادگیرها می آسایند و بعد از نماز عصر به ساحل می آیند و جشن می گیرند و آخر شب برای دید و بازدید نوروزی به خانه هم می‌روند.

### صد صید به از این صیدها

مهمان شدن در خانه‌های مردم سلخ کار دشواری نیست. آنها در فاصله مانده تا عصر مهمان‌نوازانه از ما پذیرایی می کنند و فرصتی مناسب برای گپ و گفت با آنها درباره گاهشماری صیادی و نوروز پیش می آید. سلخی‌ها می گویند درست یک‌ماه بعد از نوروز صیاد، ستاره سهیل در آسمان دریای فارس می‌دمد. از شب رؤیت سهیل، آب چاه‌ها خنک می‌شود و نسیمی خنک به ساحل می‌وزد. برای همین در نوروز صیاد کمر گرما می‌شکند. نوروز خورشیدی آغاز بهار است اما نوروز صیاد، آخر تیرماه. دریانوردان تغییر فصل‌ها را با تغییر احوالات دریا، می‌سنجند. بر این اساس، سال صیادی از اول مرداد آغاز می‌شود و چهار فصل آن به ترتیب؛ گرما، شهری‌ماه، زمستان و جوزا هستند. گرما یا اولین فصل سال دریایی ۶۵ روز طول می کشد و بر اساس این گاهشماری اقلیمی، سه فصل دیگر ۱۰۰ روز طول می کشند. فصل بعدی که شهری‌ماه است بیش از سه ماه خورشیدی طول می کشد و تا بادهای پاییزی ادامه دارد. زمستان نام فصل سوم است که تا هفته سوم فروردین طول می کشد و جوزا که فصل آخر به حساب می‌آید تا آخرین روز تیرماه ادامه دارد. نوروز صیاد درست در پایان جوزا می‌آید و این فصل که تمام شود نوروز نو سر می‌رسد و قرن‌هاست که ساحل‌نشینان؛ زمان صید و کشت را از روی این تقویم تعیین می کنند.

### شادی شکرانه

زَهر آفتاب که گرفته شود، وقت اصل مراسم است. کوچه‌های سلخ، پررفت‌وآمدتر از صبح و ظهر است. همه لباس نو به تن کرده‌اند. سلخی‌های نونوار کنار سفره دریا

**برخلاف اغلب ایرانیان که شب عید نوروز ماهی می‌خورند، سلخی‌ها در نوروز صیاد، ماهی و خوراک دریایی نمی‌خورند. اما این قوم، نمک‌گیر دریایند و نان‌های نازک محلی که در آردش از ماهی پودرشده استفاده شده و رویش گلک مالیده‌اند یکی از خوردنی‌های امروز است**



**دیدار در ساحل**
معمولا جز روزهای توفانی و نوروز صیاد، همه اهالی آبادی از صبح تا شب روی آب هستند. آنها گاهی شاید هنگام صید و در محدوده‌های ماهیگیری، قایق‌های همدیگر را ببینند. امروز اما دریا محل آب‌تنی و دید و بازدید با اقوام و خویشانشان است



**بر دوش پدران**
فاصله سنی بعضی از پدران سلخی با فرزندانشان اندازه فاصله سنی پدربزرگ‌ها با نوه‌هاست اما انگار همین بچه‌ها، خون جوانی به رگ‌های پدرانشان تزریق می‌کنند که با شور و شوق همراه آنها به دریا می‌زنند
عکس: اصغر بشارتی

**شیرجه‌های عجیب**
اینجا بساط شیرجه داغ است؛ با آنکه هیچ تخته پرشی وجود ندارد. پسرها روی شانه‌های هم می‌ایستند و از همان‌جا جست می‌زنند داخل آب و برای همین شکل شیرجه‌هایشان هم فرق دارد.
بچه‌های روستای سلخ شناگران و شیرجه‌روهایی حرفه‌ای هستند
عکس: عبدالحسین رضوانی





**مناظره به روش آواز**

**شعف شرکت در مراسم رزیف مردهای روستا را ذوق‌زده می‌کند. آنها دست یکدیگر را به نشانه اتحاد و همبستگی می‌گیرند و هر گروه سؤال و جواب آوازی یا مناظره را شروع می‌کند. یک عده می‌پرسند و عده‌ای دیگر جواب می‌گویند. شعر مناظره‌ها همواره به دریا اشاره دارد و آنها در مناظره‌شان از سفرهای دریایی و صیادی و محل صید می‌پرسند و می‌خوانند**

**ترانه‌های دریایی**

**موسیقی در تار و پود زندگی صیادان تنیده شده است. هنگام کار و توراندازی و تورکشی همه با هم ترانه می‌خوانند. آنها شرایط دشوار زندگی‌شان را با موسیقی آسان می‌کنند. امروز آنها برای دریا و دریانوردی ترانه می‌خوانند. هیچ‌کس به دریا و صید نرفته و در ترانه امروزشان از آزادی دریا می‌گویند**

عکس:عبدالحسین‌رضوانی

می‌آیند. طبل‌های چوبی طناب‌پیچ زیر سایه‌بان و پیرمردها با چوب خیزران در دست نشسته در کنارشان، مدام زمزمه می‌کنند. نوازندگان با لباس‌های سفید نو، یخ در بهشت می‌خورند. هنوز همه مردم و بزرگان روستا به ساحل نیامده‌اند. جوانان که مشتاق‌ترند، تا بزرگ‌ترها بیایند با اجازه جشن را شروع می‌کنند. صدای موسیقی اصیل بندری از بلندگوی ساحل پخش می‌شود. سه جوان سلخی زیر سایه‌بان، با لباس‌های عید؛ تی‌شرت و شلوار جین میان حلقه می‌روند. بزرگ‌ترها به ساحل می‌رسند. حالا آغاز مراسم است. یکی از بزرگان با واکر می‌آید. به احترامش زیر سایه‌بان جا باز می‌کنند.

مردان سفیدپوش به صف می‌شوند و با چوب‌های کوتاه دهل می‌زنند تا نمایش موسیقایی «رِزیف» که اولین آداب نمایشی این مراسم است آغاز شود. چند دهل‌نواز در وسط می‌ایستند و در دو طرف در یک صف گروه هم آوایان و همسُرایان همه با جامه سفید، دست در دست هم، کنار یکدیگر، آوازی شاد را زمزمه می‌کنند. صف به همراه نوازندگان دهل به جلو و عقب حرکت می‌کند. گروهی شعری می‌خوانند و دیگران پاسخ می‌دهند. اشعار رزیف به شکل سؤال و جواب یا مناظره است و به زبان‌های مختلف از جمله فارسی با گویش بندری، سواحیلی و عربی است. مضمون این اشعار، گاه داستان تلخ و شیرین یک ساله دریانوردی یک لنج از ابتدا تا انتهای سفر است که در سه شکل مجزا به‌نام‌های «ازوا»، «حربی» و «لیوا» اجرا می‌شود. ازوا مخصوص شادی‌هاست و آن را موقع بالاکشیدن تورهای پرماهی بر عرشه لنج می‌خوانند. «حربی» زمانی اجرا می‌شده که دریانوردان ازدریای طوفانی جان سالم به در برده و از جنگ با دریا پیروز بیرون می‌آمده‌اند. هنوز در بعضی از کشورهای عربی و جزیره لارک، هنگام اجرای موسیقی حربی شمشیر در دست می‌گیرند و آن را نماد جنگاوری می‌دانند. اما در بیشتر شهرهای جنوبی ایران و سواحل قشم خیزران را جای عصا در دست می‌گیرند که نمادی از خرد و پختگی به‌حساب می‌آید.

لیوا بخش سوم رزیف هم در اصل یکی از بازی‌های مشهور مردم جنوب بوده که روی ساحل و کنار لنج‌ها اجرا می‌شده.

با اینکه رزیف در بیشتر بندرهای خلیج فارس اجرا می‌شود اما خاستگاه آن را بندر کنگ نامیده‌اند که روزگاری دور، مرکز مهم لنج‌سازی بود و رزیف‌خوانی در آن جایگاه خاصی داشت.

در قدیم ناخدا و جاشوهای لنج‌های بادبانی بازرگانی و صیادی در حین سفر و کار، هماهنگ و همصدا ترانه‌هایی را زمزمه می‌کردند. در سفرها این ترانه‌ها به سرزمین‌های مقصد راه می‌یافت و زبانزد می‌شد. این شد که این رسم در سواحل جنوبی فراگیر شد.

معمولا برای هر سفر دریایی با لنج‌های بادبانی گروهی رزیف‌خوان استخدام می‌کردند که ملوان و جاشو هم بودند. آنها کارشان را از لحظه کشیدن لنگر(پاوره) شروع می‌کردند و به محض دیدن خشکی، روی عرشه رزیف‌خوانی را از سر می‌گرفتند رزیف موسیقی کار و سفر ایرانیان قدیم در گستره تنگه هرمز است که چون همراه فرهنگ ایرانی به سواحل جنوبی دریا هم راه یافته، بعضی به اشتباه آن را عربی می‌دانند. در قدیم ناخدا و جاشوهای لنج‌های بادبانی بازرگانی و صیادی حین سفر و کار هماهنگ و همصدا ترانه‌هایی را زمزمه می‌کردند. در سفرها این ترانه‌ها به سرزمین‌های مقصد راه می‌یافت و زبانزد می‌شد. این شد که این رسم در سواحل جنوبی فراگیر شد. آواز ادامه دارد که ناگهان دو سیاهپوش که با لیف نخل صورتشان را پوشانده‌اند، با کلاهی از شاخه‌های خرما نزدیک می‌شوند. حضورشان

**مضمون اشعار رزیف، گاه داستان تلخ و شیرین دریانوردی یک لنج از ابتدا تاانتهای سفر است. ازوا مخصوص شادی‌هاست و آن را موقع بالاکشیدن تورهای پرماهی بر عرشه لنج می‌خوانند**






**نقش اصلی ^**
مرغ کاکایی به‌عنوان یکی از حیوانات وحشی همراه ساربان و شترش به ساحل آمده تا جزو بازیگران اصلی نمایش نقشش را بازی کند. این نمایش، بازیگران دیگری مانند گرگ، روباه، کم‌سوپی و قنبر هم دارد که در اجرای امروز حضور ندارند

**شتر دونفره >**
گروه نمایش شوشی به ساحل که می‌رسند، نه فقط بچه‌ها که بزرگترها هم پا به فرار می‌گذارند. دو بازیگر با گونی‌های پلاستیکی و کنفی همه هیکل خود را پوشانده‌اند تا شتر نمایش را جلوتر از مهاجمان به ساحل سلخ بیاورند

برای غربیه‌ها عجیب است اما صیادان بی‌اعتنا به آوازشان ادامه می‌دهند و همه چیز حکایت از آن دارد که بخش تازه‌ای از مراسم شروع شده است.

آواز ادامه دارد که ناگهان، دو سیاهپوش که با لیف نخل صورتشان را پوشانده، با کلاهی از شاخه‌های خرما نزدیک می‌شوند. حضورشان برای غربیه‌ها عجیب است اما صیادان بی‌اعتنا به آوازشان ادامه می‌دهند و همه چیز حکایت از آن دارد که بخش تازه‌ای از مراسم شروع شده است.

## شوشی‌ها وارد می‌شوند

سیاهپوشان ابتدا مات و مبهوت و بی‌خبر میان مردم می‌چرخند. انگار از ساز و دهل خوششان نیامده. ناگهان جیغ کشان به مردم حمله‌ور می‌شوند. با دو شاخه برگ نخل همراه، با زدن مردم، می کوشند بساط ســاز و دهل را جمع کنند اما جمعیت گریزان، همچنان دُهُل می‌نوازد. هر کس پا تند نکند، ضرب شــاخه‌های نخل را نوش جان خواهد کرد حتی اگر نوازنده باشد. جماعت با ساز و آوازشان پا به فرار می گذارند. مردمان سفیدپوش از سیاهپوشان ضربه می خورند اما دست از شــادی و خنده برنمی‌دارند.

سلخی‌ها می گویند اینها شوشی‌اند و از پشت کوه آمده‌اند. آنها از سر و صدای جشن بیدار شده و آمده‌اند ببینند چه خبر است.

البته این قضیه به بازیگران نمایش اشاره دارد و سیاهپوشان از بچه‌های محله‌های سلخند نه پشت کوه. شوشی‌ها بازیگران نمایشی سنتی به همین نامند که فقط آن را در جنوب ایران می‌توان دید. نمونه‌ای نادر از تئاتر میدانی که جایش در تاریخچه نمایش ایرانی خالی مانده است. مراسمی که جوانانی در جامه پیران، در جنوب جزیره ظاهر می‌شوند و جلوی شادی و ساز و دهل را می گیرند. معمولا موسیقی پیش‌درآمد شوشی، با نی جفتی و دهل اجرا می‌شود اما دیگر کسی در سلخ نی جفتی نمی‌زند و فقط دهل است و آواز.

کم‌کم سر و کله نقش‌های بعدی این مراســم هم پیدا می‌شود. شتری کوچک با ساربان که از پشت جمعیت می‌آید خود را به ســاحل می‌رساند و بی‌اعتنا به مردم و شوشی‌ها به سمت دریا می‌رود. شوشی‌ها به آنها حمله نمی کنند. انگار شتر هم به آب نیاز دارد. پشت سر این کاروان دو نفره که هم شتر و هم ساربانش از جوانان روستا هستند، نقش شتر را دو مرد با هم بازی می کنند. جلویی سر و گردن حیوان را گرفته و عقبی پاها را. روی شانه‌هایشان تخته‌ای گذاشته‌اند تا اندام شتر واقعی‌تر به نظر برسد.

سر و کله یک مرغ دریایی پیدا می‌شود. او هم منقار بلندش را باز و بسته می کند و بسوی ساحل می‌رود. سیاهپوشان، شتر، ساربان، پســر و مرغ کاکایی اعضای نمایش‌اند و عیسی قادری یکی از پیرمردهای اهل سلخ، شوشی را کارگردانی می کند. او گه گاه چیزی را در گوش بازیگران این نمایش زمزمه می کند و به ظاهر آنها را آرام و از زدن منع می کند. آرام کردن شوشی‌ها یکی از بخش‌های لازم این مراسم است که معمولا توسط یکی از بزرگان مراسم انجام می‌شود.

درباره شوشــی پژوهش چندانی نشده اســت و یکی از منابع مکتوب در این‌باره پایان‌نامه یک ایرانی مقیم فرانسه–است که از منظر موسیقایی و نمایشی به آن پرداخته است. بر اساس این تحقیق گفت‌وگوی بزرگان مجلس با شوشی‌ها نمادی از نوعی گفت‌وگو با مهاجمان و دعوت آنها به صلح و شادی در دوران باستان است.

نمایش سنتی شوشی فقط مختص نوروزصیاد نیســت و در مجالس عروسی در جزیره قشم اجرا می‌شود. در اندک اســنادی که در دست است، روستای سلخ، خاســتگاه اصلی شوشی اســت. بعضی می گویند شوشــی کلمه‌ای است با ریشه

**شوشی نمونه‌ای نادر از تئاتر میدانی است که جایش در تاریخچه نمایش ایرانی خالی مانده است؛ مراسمی که در آن جوانانی در جامه پیران، در جنوب جزیره ظاهر می‌شوند و جلوی شادی و ساز و دهل را می گیرند**



**بدی‌ها شسته می‌شوند**
دریا همه کژی‌ها را می‌شوید؛ حتی از تن شوشی‌ها. بازیگران نمایش شوشی هر کدام بعد از اجرای نمایش وارد دریا می‌شوند تا ضمن پاک‌شدن شخصیت بازی طبق رسم، بتوانند خودشان را هم به مراسم برسانند. باید گریمشان را پاک کنند و لباس نو بپوشند تا به مراسم دید و بازدید برسند.
با رفتن شوشی‌ها به دریا، آنها نقش خود را از دست می‌دهند و پایان شخصیت آنها فرا می‌رسد



**پیرمرد دریا**

**درویش ایمانی ۵۵ سال دارد و از ۱۸سالگی همراه پدرش برای صید راهی دریا شده و تا امروز بیشتر روزهایش را روی آب گذرانده است. او این روزها همراه چهار پسر و دامادهایش با جل به صید میش‌ماهی در اطراف سلخ می‌رود**



**پاروهای جشن**

**امروزه دیگر کسی با قایق‌های چوبی و پارویی به ماهیگیری نمی‌رود. در سال‌های اخیر فقط گهگاهی این قایق‌ها را به آب می‌اندازند؛ معمولا یا برای گشت و گذار در حوالی روستا یا برای شادی در روزهای جشن. رودرروی هم می‌نشینند و ضمن پاروزدن آواز می‌خوانند**

عربی، به معنی مشوش کردن و بعضی دیگر می گویند، کلمه شوشی از «شوآش» یا «شاباش» عروسی می آید. اما تمام اینها بیشـــتر ریشه‌یابی‌های عامیانه نام این نمایش به‌نظرمی‌رسند.

در گذشته زمانی که مراسم عروسی هفت شبانه‌روز طول می کشید، دست‌کم، به دعوت خانواده داماد، سه شب شوشی اجرا می‌شد. شب اول خانواده داماد را می‌زدند و آخر مدیر گروه به عنوان یکی از اعضای خانواده با آنها وارد گفت‌وگو می‌شد. شب دوم باز هم به قصد زدن می‌آمدند اما بعد از چند دقیقه دست از حمله می کشیدند و به کارناوال شادی می‌پیوستند. شب سوم برای عرض تبریک می‌آمدند تا داماد و پدرش را ببینند. برای تشکر هدیه‌ای به داماد می‌دادند و برایش آرزوی خوشبختی می کردند. بعضی می گویند آنان در مسیر حرکت عروس و داماد شاباش می‌ریختند و بعضی دیگر معتقدند بعد از دادن هدیه خداحافظی می کرده‌اند.

اما امروزه که همه جشـــن یک روز اســـت، پس از هجوم، نیم‌ساعتی با مردم گفت‌وگو می کنند و آخر کار همراه ساربان و مرغ دریایی به دریا می‌روند تا آنها هم از بیماری دور شوند.

### دلواپسی برای ماهی‌ها

با تاریکی هوا، مراسم نوروز به سر می‌رسد و جمعیت، ساحل را به سمت روستا ترک می کند تا چند ساعت بعد دید و بازدیدها شروع شود و فردا روز تازه‌ای برای کار و صید باشد. در برگشت به روستا با چند صیاد سلخی همراه می‌شویم و آنها از فردا برای ما می گویند. علی سیاح‌پور، هلال عطیبی و محمد احمدی از صیادان این روستا هستند. هلال فردا قبل از طلوع با پسران و دامادان با دو قایق موتوری برای صید هِوور و زرده، راهی دریا می‌شوند و تا ظهر برمی گردند. علی با برادران و پدر با لنج برای صید کوسه تا تنب بزرگ و ابوموسی خواهند رفت که گاهی تا یک هفته طول می کشد. درباره شکار کوسه که کنجکاوی می کنم چشمانشـــان برق می‌زند و مفصل درباره صید کوسه حرف می‌زنند. هلال می گوید کوسه گوشت لذیذ و پرقوتی دارد. در گذشته صیادان سلخ، کوسه‌ها را در ساحلشان سلاخی می کردند و روغنش را به لنج‌سازان لافت می‌فروختند و گوشتش را خودشان مصرف می کردند. ناخدا می گوید به همین خاطر هم نام سلخ را روی این روستا گذاشته‌اند. سلخی‌ها دل پری هم از ناصیادها و بی‌توجهی به دریا دارند. ناصیادها نامی است که آنها به صیادان صنعتی که بی‌رویه و بدون نظارت شیلات صید می کنند، داده‌اند.

آلودگی سازه‌های نفتی و نفت‌کش‌ها که باعث کم‌شدن جمعیت آبزیان می‌شود و نبود کارخانه کنسروسازی ساردین از دیگر گله‌های صیادان سلخ است. ماهیان ساردین و موتو در سطح آب شناورند و صیدشان آسان است اما به دلیل از کار افتادن کارخانه ساردین قدیمی مجبورند به قیمت پایین، صید ساردین را به کارخانه‌های پودر برای فرآوری مکمل غذایی دام بفروشند. فقط در ساحل سلخ، سالانه بیش از ۱۵ هزار تن ساردین که از صیادان به قیمت کیلویی ۱۰۰ تومان خریداری و پودر می‌شود و به همین سادگی ذخایر آبزیان خلیج فارس خوراک چهارپایان می‌شود.

حال و هوای درددل‌های صیادان که امروز روز شادی‌شان بوده، اهمیت امروز را بیشتر نشان می‌دهد و این حسرت را به دل می‌نشاند که کاش احترام به نوروزصیاد مثل قدیم‌ها در تمام سواحل‌های خلیج فارس وجود داشت. کاش همه مردم و مهمانان این دریا، به این رسم کهن پایبند بودند. کاش تنها یک روز در سال به دریا استراحت می‌دادند، تا ماهیان زاد و ولد کنند، دریا نفس بکشد و خستگی پاروها و لنج‌ها را از تن به در کند و در تمام روزهای سال از نامهربانی با دریا و آبزیانش خبری نبود. ■

**نبود کارخانه کنسروسازی ساردین یکی از مشکلات صیادان سلخ است . فقط در ساحل سلخ، سالانه بیش از ۱۵ هزار تن ساردین از صیادان به قیمت کیلویی ۱۰۰ تومان خریداری، پودر و خوراک چهارپایان می‌شود**

[امامزاده]

# نگین کهنه‌گل

بارگاه امامزاده یحیی(ع)، تجلیگاه هنر ایلخانی در قلب روستای کهنه‌گل ورامین قرار دارد

فاطمه علی‌اصغر



عکس: محمدرضا شاهرخی‌نژاد

**حکایتی که کهنه نمی‌شود** >
صحن داخلی امامزاده یحیی(ع) کوچک است، اما هنوز هم وقتی صدای اذان در روستا می‌پیچد، بسیاری از اهالی کهنه‌گل دوست دارند به این مکان بیایند تا نمازشان را رو به محراب امامزاده به جا آورند

عکس‌ها: امین محمدی

**گره سبز بر ضریح دوست** ▼
زائران، چه پیر و چه جوان، حاجت‌های خود را بر ضریح بارگاه گره می‌زنند؛ ضریحی که زمانی از چوبی اعلا بوده با حکاکی اثر هنرمندان آن روزگار، اما حالا پنجره‌های مشبک فلزی با رنگ سبز دارد. کهنه‌گلی‌ها می‌گویند: «ضریح چوبی را موریانه خورده». اما هیچ بعید نیست که آن هم مثل بیشتر آثار تزیینی امامزاده به سرقت رفته باشد



**نه در دور دست‌های ناشناخته و آن سوی راه‌های پر پیچ و خم، در همین نزدیکی‌های پایتخت، یکی از باشکوه‌ترین بناهای دوره ایلخانی جا گرفته است؛ درست در انتهای جاده‌ای که به قلب روستای کوچکی به نام کهنه‌گل منتهی می‌شود. در این روستا بارگاهی قرار دارد که قرن‌ها پیش با تلاش هنرمندان برجسته آن دوران به تجلیگاه هنرهایی چون گچ‌کاری، کاشی‌کاری، خوشنویسی و... تبدیل شد؛ نماد جاودان حوادثی که بنا به روایات مستندی همچون نوشته‌های ابن‌فندق - دانشمند قرن ششم هجری - در این روستا رخ داد و تنها میدان آن را تبدیل به قتلگاهی خونین کرد؛ قتلگاه امامزاده‌ای از نوادگان امام حسن(ع) که به دست اشقیا شهید شد و اهالی روستا بر پیکر متبرکش، این بارگاه را بنا کردند. بعد از قرن‌ها هنوز می‌توان عشقی را که هنرمندان ایرانی با اتکا به آن، سوره جمعه را با پیچ و تاب گچبری‌های نابش دور تا دور بنا حک کرده‌اند، درک کرد و روح آشفته را دمی دور از هیاهوی زندگی روزمره به آرامش رساند.**

«به درخت توت که رسیدید، بپیچید سمت راست.» پیرمرد کهنه‌گلی دست از کار می‌کشد و مسیر را نشان می‌دهد؛ «سرراسته، امامزاده درست وسط روستاست». چند قدم جلو می‌آید؛ «اگه بار اولتونه، نیت کنین. پنجشنبه هم هست، حتما حاجت می‌ده». به پیچ جاده می‌رسیم و پیرمرد دیگر دیده نمی‌شود اما در انتهای جاده‌ای که او نشان داده- درست در جنوب‌شرقی مسجد جامع ورامین - مجموعه به هم پیوسته‌ای از خانه‌های کوتاه آجری که گاه بسیار محقرند و در حال فرو ریختن به چشم می‌خورد. اما بارگاه هنوز هم پیدا نیست؛ بارگاهی که همین‌قدر از آن می‌دانیم که بسیاری از آثار هنری آن به تاراج رفته‌اند و در موزه‌های سن‌پترزبورگ و نیویورک نگهداری می‌شوند. این آثار صدها کیلومتر از ما دورند اما امامزاده نزدیک است. تابلوی سبز رنگ و رو رفته جهت‌داری که کج شده و نزدیک است بیفتد، این را می‌گوید. کلمات رویش کمرنگ شده‌اند و به زحمت خوانده می‌شوند. چند زن با هم به همان سمتی که تابلو نشان داده می‌روند. باد میان چادرهای سیاهشان می‌پیچد. جلوتر، تعداد آدم‌هایی که به سمت مرکز روستا می‌روند، بیشتر می‌شود؛ زن، مرد، پیر، جوان. در امتداد حرکت پاهای آنهاست که سرانجام چهارچوب سبز در بقعه رخ می‌نماید.

### علم غایب

پا بر آستان امامزاده می‌گذاریم؛ آستان امامزاده یحیی بن علی عبدالرحمن الشجری بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن(ع). با دیدن بقعه خشت و گلی، گفته‌های پیرمرد در ذهن تداعی می‌شود. خواسته‌های دور و درازی در ذهن می‌چرخد. هم‌صحبتی با آدم‌های اینجا کار دشواری نیست. پیرزنی که کنار آستانه نشسته، با صدای گرفته‌ای پشت سر هم از زنان و مردانی می‌گوید که حاجت‌های خود را از این امامزاده گرفته‌اند. زن مسن دیگری هم کنارش نشسته که اهل افغانستان است و سال‌های سال ساکن کهنه‌گل. روی موهایش حنا گذشته و لباس سبز تندی پوشیده. سر رشته حرف را می‌گیرد: «چند ماه پیش زنی اومده بود اینجا. گریه و زاری می‌کرد. دختر ۱۶ ساله‌اش از طبقه پنجم افتاده بود پایین، بیهوش شده بود؛ چند ماه. اومد اینجا و نیت کرد. دیروز دوباره اومد. گفت دخترش شفا گرفته. قراره بیاد اینجا پنجشنبه‌ها. آش رشته هم نذر کرده». زن جوانی با چهره‌ای سوخته در حیاط بارگاه می‌چرخد. چادرش را به پشت گردنش بسته و با اسفند مه درست می‌کند. از کسی پول قبول نمی‌کند و می‌گوید: «نذر دارم». زمزمه‌های بسیاری در محوطه امامزاده شنیده می‌شود. کسانی صاحب آرامگاه روستای کهنه‌گل را صدا می‌زنند: «امامزاده یحیی». یکی از آنها پیرمردی است با رگ‌های برآمده که نامش احمد است. گیوه‌های فرسوده‌اش را با کندی جلوی در بارگاه درمی‌آورد. خم می‌شود؛ تا زانو و سلام می‌دهد. در رگ‌های بی‌رنگش خونی ۸۰ساله جریان دارد. اهل کهنه‌گل است و همچون بسیاری از زائران به امامزاده یحیی ارادت خاصی دارد. می‌گوید: «امامزاده یحیی بی‌گناه کشته شده. قدیمی‌ها می‌گفتن که حاکم ری شهیدش کرده». تابلویی بر دل دیوارهای خشتی بنا نصب شده که بر گفته‌های پیرمرد صحه می‌گذارد. روی این تابلو قاب شده نوشته‌اند: «ابوالفرج اصفهانی از دانشمندان برجسته قرن سوم و چهارم در کتاب «مقاتل‌الطالبین» درباره به قتل رسیدن این امامزاده می‌نویسد: «یحیی بن علی عبدالرحمن الشجری بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن را یاران عبدالله بن عزیز - حاکم شهرری - در یکی از قراء ری کهنه‌گل ورامین به قتل رساندند». همچنین در کتاب «منقله الطالبیه» تالیف النسابه ابی اسماعیل ابراهیم بن ناصر بن طباطبا از دانشمندان قرن پنجم نقل شده است: «یحیی بن علی بن علی عبدالرحمن الشجری در ورامین کشته شد». هر سال عاشورا و تاسوعای ورامین در این امامزاده برگزار می‌شود. پیرمرد درباره این مراسم عزاداری می‌گوید: «هر سال عاشورا و تاسوعا چهار طایفه ورامینی و کهنه‌گلی‌ها می‌یان به این امامزاده و سینه‌زنی و نوحه‌سرایی می کنن. درست یادم نمی‌یاد، اون موقع‌ها «علمی» قدیمی هم داشتن که یکهو سر به نیست شد. کسی نمی‌دونه چطوری! اما این علم قدیمی دیگه خیلی وقته نیست.» گفته می‌شود این علم قدیمی به شکل دست بود و در مسجدی در نزدیکی امامزاده یحیی(ع) نگهداری می‌شد و تنها روزهای عاشورا و تاسوعا بیرون آورده می‌شد اما سال‌هاست که دیگر اثری از این علم در کهنه‌گل دیده نشده است.

**بسیاری از آثار هنری بارگاه کهنه‌گل به تاراج رفته و در موزه‌های سن‌پترزبورگ و نیویورک نگهداری می‌شوند. این آثار صدها کیلومتر از ما دورند اما امامزاده نزدیک است**

### تاراج قبرها

امامزاده محوطه وسیعی دارد. محمد علی کنگرلو، حاج الله‌قلی‌خان ایلچی، ام‌البنین پورچی و... اینها نام تعدادی از ساکنان ابدی بارگاه امامزاده‌اند. تک و توک لابه‌لای سنگ قبرها، سنگ‌هایی قدیمی به چشم می‌آید که نقش‌هایی چون آینه، شمشیر، شانه، تسبیح، قیچی و اسب روی آنها دیده می‌شود. سنگ‌هایی که در گذشته تعدادشان بیشتر بود و از قدیمی‌هایشان تقریبا دیگر اثری نیست؛ «اینجا سنگ قبرهای قدیمی زیادی داشت. خیلی از این سنگ قبرها گم شدن؛ یعنی دزدیده شدن. این روزا به هیچ کس نمی‌شه اطمینان کرد». مرتضی ایوبی که ۷۰ سال دارد و از کن به کهنه‌گل آمده، این را می‌گوید و ادامه می‌دهد: «دو-سه سال پیش چند تا زن و مرد غریبه که خیلی مدبالا بودن، درباره سنگ قبرهای قدیمی می‌پرسیدن. منم از همه‌جا بی‌خبر قبرها را نشون دادم. دو روز بعد خبر رسید که قبرها نیستند». پیرمرد اما جای نمونه‌هایی را که جان سالم به در برده‌اند، بلد



**خفتگان در بارگاه**

شب‌های جمعه اینجا شلوغ می‌شود، کسانی که نزدیکانشان را در حیاط بارگاه به خاک سپرده‌اند به اینجا می‌آیند تا دیدار تازه کنند. این بارگاه که امروزه هوایی دگرگونه دارد و فضایی آرامش بخش، زمانی تنها میدان روستا بوده و قتلگاه یکی از نوادگان امام حسن(ع) در کارزار با حاکم شهرری. قتلگاهی که با همت «ابومحمد زید» ۷۳۰ سال پیش تبدیل به بنایی ماندگار و تجلی‌گاه هنر اصیل ایرانی – اسلامی شد

عکس: امین محمدی

است. به ما اعتماد می‌کند و عصازنان به سمت بقعه می‌رود و فرش جلویی ایوان کوتاه و چهارگوش آن را کنار می‌زند. سنگ قبری است متعلق به ۱۲۱۰ هجری قمری که روی آن مردی اسب‌سوار حک شده است: «این سنگ قبر واسه یکی از قدیمی‌های کهنه‌گله. نمی‌شناسمش اما شنیدم که آدم محترمی بوده». ایوبی درباره دزدی عاشورای سال گذشـــته می‌گوید: «اون سنگ قبر از دل دیوارهای ورودی بقعه دزیده شـــده، هنوز باور نمی‌کنم». پیرمرد مطمئن است که قدمتش دست‌کم به ۱۳۰ سال پیش می‌رسیده. سنگ قبر ربوده شده نشانه‌های بسیاری از دوران خود به صورت نقش برجسته داشته و هنوز هم با وجود دستگیری دزدها به زادگاه خود برنگشته است. اهالی روستا دلیل آن را نمی‌دانند، نظرعلی سرایدار ۴۰ ساله هم نمی‌داند. او با زن ۲۷ساله و چهار بچه‌اش در یکی از حجره‌های مجاور امامزاده زندگی می‌کند. سرایدار است با ماهی ۵۰ هزار تومان حقوق. بی‌توجه به همه زائران سمت چپ محوطه بارگاه را بیل می‌زند. او هنوز هم با تعریف دزدیده شدن این سنگ قبر، دست به چانه می‌کشد و ابرو بالا می‌اندازد؛ «سنگ قبر از دل دیواری دراومده که دیوار اصلی بقعه امامزاده‌اس. من روبه‌روی صحن نشســـته بودم. هنوز باورم نمی‌شـــه». نظرعلی قســـم می‌خورد که «من بی‌تقصیرم» اما آخرین سرقت آن هم در روز حرام، روستائیان را به شدت نگران کرده است.

## کاشی‌های غایب

خاطرات تلخ اهالی از به یغما رفتن تکه‌های امامزاده، مظلومیت او را در نظرشان دوچندان کرده است و انگار تلخ‌ترین خاطرات و دل‌نگرانی آنهاست. زن سرایدار هر روز کاشی‌های سلجوقی را می‌شمارد. آمار دقیق آنها را دارد؛ «اینجا ۵۹ کاشی آبی فیروزه‌ای داره و بس». بقیه کاشی‌ها دزیده شـــده‌اند و کسی نمی‌داند دقیقا چند تا هستند اما به جای هر کاشی گچ ســـفید روی بنا کشیده‌اند؛ ۵۹ کاشی در حالی که اسناد و مدارک سازمان میراث فرهنگی نشان می‌دهد این بقعه، محراب کاشی کاری بسیار نفیسی به تاریخ ۶۶۳ هجری قمری اثر علی بن محمد ابی‌طاهر را داشـــته که اکنون در موزه متروپولیتن نیویورک نگهداری می‌شود و روی مزار سنگ قبری به شکل محراب با تاریخ ۷۵۰ هجری قمری وجود داشته که اکنون در موزه آرمیتاژ روســـیه جای دارد. روی این سنگ امضای دو نفر از افراد خاندان کاشی‌ســـاز معروف کاشـــان به عنوان ســـازنده بوده. اما این امامزاده از سالیان دور جای آشـــنایی برای سفرنامه‌نویسان بوده و گذارشـــان به اینجا افتاده است. دیولافوآ– محقق و مستشـــرق فرانســـوی دوره قاجار– که شـــانس آن را داشته کاشی‌های امامزاده را ببیند، درباره آنها می‌نویسد: «کاشی‌های محراب که رنگ فلزی صیقلی دارند، پس از تعمیر ثانوی برای تزئین در آنجا به‌کار برده شـــده‌اند و برای به‌کار بردن آنها مجبور شـــدند که یک قسمت از تزئینات قدیمی را خراب کنند. در اینجا ما به یک نکته اساســـی تاریخی برمی‌خوریم که زمان ایجاد این کاشی‌های فلزی ـ زرین‌فام ـ را به طور دقیق معین می کند می‌توانیم بگوییم که هیچ‌جا کاشی‌هایی صاف‌تر و درخشنده‌تر از کاشی‌های امامزاده یحیی پیدا نخواهد شد. این کاشی‌های فلزی‌رنگ سه دسته‌اند؛ دسته اول کمی زرد رنگند، دسته دوم رنگ فلزی برنج‌مانندی دارند و دسته سوم تیره‌تر و مانند مس قرمزند». اما امروزه هیچ‌کدام از این کاشـــی‌ها وجود ندارد. کاشی‌های جدید، کاشی‌هایی هستند که در دوره قاجار به پیکر این بنا نصب شـــده‌اند، هرچند که متن کاشی‌های قجری

**مادام دیولافوا می‌گوید: «می توانیم بگوییم که هیچ کجا کاشی‌هایی صاف‌تر و درخشنده‌تر از کاشی‌های امامزاده یحیی پیدا نخواهد شد». اما امروزه هیچ کدام از این کاشی‌ها در خود بنا وجود ندارند و همه آنها به یغما رفته‌اند**

هم به‌سرقت رفته است». این مورخ اما به داخل بنا راه پیدا می‌کند؛ «خوشبختانه از ورود ما ممانعت نکردند. بنای امامزاده یحیی، قدیمی و چندین‌بار تعمیر شـــده اســـت. این بنا در قرن دوازدهم میلادی در دوران سلطنت سلجوقیان برپا شده و در داخل آن، بنای مضلع و نوک‌تیزی اســـت که از حیث شکل، مانند گنبد اتابک نخجوان است و در دوره غزنویان ساخته شده و خوب معلوم است که بنای تازه را با این بنای قدیمی هماهنگ کرده و ساختمان‌های قدیم و جدید را به هم متصل ساخته‌اند».

ســـرایدار امامزاده، نظرعلی، دیگر غریبی نمی‌کند، می‌گوید: «نگهبان سابق میراث ورامین که نامش ســـیفی بود، همیشـــه خاطره‌هایی از کار خود داشت. او قبل از انقلاب در مسجد جامع زندگی می‌کرد». نظرعلی ادامه می‌دهد: «سیفی می‌گفت چند سال پیش، چند توریست خارجی آمده بودند ورامین. به من اصرار کردن که همه‌جا رو بهشون نشون بدم؛ از مسجد جامع گرفته تا برج علاءالدین، قلعه ایرج... . خلاصه، همـــه آثار ورامین رو معرفی کردم و نشـــون دادم اما یکی از آنها می‌گفت یکـــی رو ندیدیم؛ بنایی که یکی از کاشـــی‌های آن در موزه‌های خارجه اســـت... . هر چقدر فکر کردم به نتیجه نرســـیدم تا اینکه یکی نام یحیی را آورد». نظرعلی ادامه می‌دهد: «سیفی با توریســـت‌ها راهی کهنه‌گل می‌شه. وقتی به امامزاده می‌رسن، می‌بینن که سقف ترک خورده و داره می‌ریزه. یکی از توریست‌ها خیلی عصبانی و ناراحت می‌شه و می‌گه به یونسکو شکایت می‌کنه». خیلی از قدیمی‌های ســـازمان، پی‌گیری و توجه توریست‌ها را برای جلوگیری از تخریب این بنا در خاطر دارند.

## از جمعه تا امروز

گذشـــته از ســـرقت‌ها، تغییرات معاصر بنای امامزاده هم، بخشـــی از خاطرات بســـیاری از اهالی قدیمی کهنه‌گل اســـت. علی اکبر کنگرلو– پسر حاج محمد حسن کنگرلو– یکی از این قدیمی‌هاست که بسیاری از بخش‌های بقعه را که طی سال‌ها خراب شده، خوب به یاد دارد. کودکی او با امامزاده گره خورده. مادرش به دلیل اعتقاد قلبی به این حضرت، بسیاری از روزها او را به این امامزاده می‌آورده؛ «این بقعه هم مثـــل برج علاءالدین میـــدان اصلی ورامین، بـــدون حجره‌های کناری بود با چهار گوشه کنار محراب، سمت چپ هم جایی بود که شمع روشن می‌کردند. کنار آن هم راهی به زیرزمین بود که به سرداب می‌رسید و قبر اصلی امامزاده آنجا قرار داشت و جنازه مردمی که نذر می‌کردند بعد از مرگشان به قم،





**ترک بر دل محراب**

استادکاران دوره ایلخانی غایت هنر خود را برای محراب امامزاده یحیی به کار برده‌اند. محرابی که بخشی از آن به تاراج رفته و راهی موزه آرمیتاژ سن‌پترزبورگ شده است. بخش دیگر آن هم ترک عمیقی برداشته که با غایت بی‌هنری گچ‌سفیدی روی آن کشیده شده است

عکس: امین محمدی

**یغمای هنر**

گل و بته‌های در رقص کاشی‌های بنا، فیروزه‌ای و طلایی رنگ بود؛ یادمان دستان سحرانگیز استاد «علی بن محمد ابی طاهر». کاشی‌هایی که سال‌های سال است به یغما رفته، به آن سوی مرزها؛ پشت شیشه‌های حفاظتی موزه «متروپولیتن» نیویورک و حالا جای آن‌ها را کاشی‌های قجری گرفته است

عکس: حسین کریم‌زاده

**نام بلند محمد (ص)**

در نگاه اول ممکن است منحصر به فرد بودن و شگفت انگیزی این نقش آجری به چشم نیاید اما نکته اینجاست که این اثر که یکی از نقش‌های سقف امامزاده است، قرن‌ها پیش بدون ابزار مدرن ساختمان‌سازی، در بالای بنا – در نقطه ثقل گنبد بزرگ – با چهار کنج طاق‌نما حک شده است. طرحی که شاید روزها کنده‌کاری آن طول کشیده

عکس: امین محمدی



عتبات عالیات و سایر شهرهای مذهبی برده شوند، برای اینکه سالم بماند در این سرداب نگه‌داشته می‌شد. گاهی جنازه‌ها تا یک سال اینجا بودند بی‌اینکه فاسد شوند». علی‌اکبر ادامه می‌دهد؛ «قدیم‌ها وسیله حمل و نقل، تنها اسب و شتر بود که آن هم با هزار زحمت جور می‌شد؛ پس جنازه‌ها می‌ماندند تا اسباب رفت و آمد جور شود». سرداب اکنون پرشده است. اولین سنگ قبر امامزاده هم در موزه آرمیتاژ سن‌پترزبورگ نگهداری می‌شود. علی‌اکبر ۶۰ساله دور ضریح راه می‌رود، شاید مانند نیم قرن پیش؛ «ضریح قدیمی چوبی بود، مشبک و کنگره‌دار اما افسوس! موریانه گذاشت، عوضش کردند و حالا این ضریح را گذاشته‌اند». ضریح جنسی از آهن دارد با کنگره‌های ساده و رنگ سفید مایل به آبی. درون ضریح روی سنگ قبر امامزده، پارچه‌ای مشکی‌ای انداخته‌اند. دو دست آینه و شمعدان طلایی هم روبه‌روی هم قرار دارند با گلدان و گل مصنوعی. دیگر نه از سرداب خبری است، نه از جایگاه روشن کردن شمع. بخش عظیمی از دیوارها را هم گچ سفید کشیده‌اند.

کف بقعه نیمی از سیمان است، نیمی موزائیک و نیمی خاک. رویش را فرش‌های قرمز خاک خورده پوشانده‌اند. علی‌اکبر می‌گوید: «بقعه دو در داشت؛ دری که ورودی بود و دری که از زائران از آن خارج می‌شدند. درهای آن هم اثر هنرمندانی بزرگ بود مثل درهای امام رضا(ع)». اکنون در خروجی مسدود شده و روی آن را با گچ سفید پوشانده‌اند، درهای آن هم دزدیده شده است. علی‌اکبر می‌گوید که «این درهای عتیقه در موزه‌های روسیه نگهداری می‌شوند». اما صحت حرف‌های او کاملا مشخص نیست. بسیاری از گچ‌بری‌ها نابود شده اما هنوز هم حاشیه‌های هنرمندانه آنها باقی مانده است؛ گچ‌بری‌های برجسته‌ای که در هم فرو می‌روند و بر هم می‌آیند. سوره جمعه بر دیوارهای بقعه نوشته شده است. علی‌اکبر از شنیده‌های خود می‌گوید: «این گچ‌کارها روز جمعه کارشان را روی دیوارهای بقعه شروع کرده‌اند». نگاه کنید: «بسم الله آغاز سوره روی محراب قرار دارد.بعد آیه‌ها دور تا دوره بقعه کار شده‌اند». علی‌اکبر بعد می‌رود سراغ آینه بزرگ قدیمی‌ای که روی کتابخانه چوبی کوچک امامزاده قرار دارد و آن‌را برمی‌دارد. در این قسمت، آخرین جمله از گچ‌بری‌ها که بیانگر زمان اتمام کار هنرمندان گچ کار است، حک شده؛ «۷۰۷ هجری قمری».

### وقتی مغول‌ها خندیدند

تابلویی روی محراب بقعه نصب شده که روی آن نوشته است: «محمد (امامزاده یحیی) در این بنا مدفون است و نسب او به امام حسن (ع) می‌رسد که از مکه به ری آمده است». قرن‌ها پیش، ورامین در فلات مرکزی ایران، تنها یک شهر نبوده است؛ پناهگاه بسیاری از امامزاده‌ها و انسان‌های آزاده‌ای بوده که به مخالفت با حاکمان وقت قیام می‌کرده‌اند. آنها به دلیل موقعیت جغرافیایی این شهر دیرینه به آن پناه می‌بردند. قدیم‌ها، گستره ورامین از جنوب به دریاچه نمک و از مغرب به حسن‌آباد قم و از شمال به دامنه‌های جنوبی البرز و از شرق به گرمسار (خوارسابق) می‌رسید. کمتر حکمرانی پایان این مسیر پر پیچ و خم را ادامه زندگی تعبیر می‌کرد». با این حال، این سفر از مکه به ری سرنوشت امامزاده را تغییر نمی‌دهد و امامزاده با فرمان حاکم ملک ری در میدان کهنه‌گل به شهادت می‌رسد، تا اینکه ابومحمد الحسن بن المرتضی بن حسین محمد بن الحسن بن ابی زید، بانی احداث این بنا بر پیکر امامزاده می‌شود. اکنون پس از قرن‌ها زائران بسیاری از مرکز شهر برای ادای ارادت و دوستی خود به پابوس امامزاده می‌آیند، دو بنای منحصر به فردی که هنوز در برابر گذر زمان سر خم نکرده؛



«زمانی که قوم مغول به این خاک حمله‌ور شدند، همه بناهای ما را آتش زدند و ویران کردند. پدربزرگ‌های ما می‌گفتند ۴۰ بنا همچون برج طغرل داشتیم که مغول‌ها ویرانه کردند. آنها تنها نتوانستند به تخریب چند بنای نادر دست بزنند. بقعه امامزاده یحیی یکی از آنهاست. مغول‌ها در میان آتش و خون می‌خندیدند و می‌گفتند بگذارید این بناها بمانند که ایرانیان هزاران سال بسوزند از اینکه دیگر این آثار را ندارند. حالا ما می‌سوزیم!». این باور همه کهنه‌گلی‌ها و ورامینی‌های آشنا به تاریخ است. بیشتر آنها می‌گویند: «خیلی هم دور نیست. مغول‌ها بر ری و ورامین تاختند و تخریب کردند و کشتند. صدای خنده‌هایشان هنوز هم می‌آید». به آسمان خیره می‌شویم، آن همه آتش را حس می‌کنیم و صدای بر هم خوردن تیرآهن‌های اسکلت آپارتمان‌های جدید را وقتی که کامیون قرمز رنگ دارد تخلیه‌شان می‌کند، می‌شنویم.

### دل کندن از حضرت

کهنه‌گل، کم کم دارد تاریک می‌شود. محوطه امامزاده چراغی ندارد. زنان و مردان بسیاری در این فضا به سوی امامزاده می‌آیند، بالای سر عزیزانشان شمع روشن می‌کنند، نذری می‌دهند، روضه می‌خوانند و دعا می‌کنند. باد در میان درختان می‌پیچد و زمزمه دعاها بلند می‌شود. بیشتر ساکنان روستا آمده‌اند؛ ساکنانی که اصل و ریشه بیشتر آنها به مهاجران دوران جنگ ایران و روسیه می‌رسد؛ یعنی طایفه کنگرلو. این طایفه بنا به دلایل نامعلوم از سمت آذربایجان رانده شده و به این سرزمین آمده و هرگز نرفته‌اند. گفته می‌شود کنگرلوها گرد بقعه خانه‌های خود را ساختند و از آن زمان تاکنون، زندگی و مرگ آنها با امامزاده گره خورده است، همچنان که امروز. بسیاری از کنگرلوها در این بارگاه دفن

**قرن‌ها پیش ورامین در فلات مرکزی ایران تنها یک شهر نبوده است؛ پناهگاه‌های بسیاری از امامزادگان و انسان‌های آزاده‌ای بوده است که علیه حاکمان وقت قیام می‌کرده‌اند**

شده‌اند. نور به آرامی می‌رود. پلاکاردها و پارچه نوشته‌های سپید و سبزی که روی دیوارهای تاریخی میخکوب شده‌اند و برنامه‌های زیارت عاشورا برای روزهای پنجشنبه و چهارشنبه را اعلام می‌کنند، خود به خود کمرنگ می‌شوند. هرچند این نور کم بی‌مزیت هم نیست؛ زخم‌های پیکر بنای ایلخانی کمتر دیده می‌شوند و ستون‌هایش که رو به فروریزی‌اند، در تاریکی فرو می‌روند. تنها انعکاس نور سبز ضریح است که ورودی بنا را روشن می‌کند؛ یادآور ورودی‌ای که روزگاری طاق داشته است و ناصرالدین شاه که فرمان داد ویرانش کنند. حالا دیگر آن طاق‌ها نیستند و شکوهی که می‌توانستند تداعی کنند، نابود شده است. هوا را غم می‌گیرد. بالا و بالاتر، از دور تمام روستا انگار دور امامزاده حلقه زده‌اند؛ دور و دورتر. دل کندن از آستان حضرت سخت است. دل کندن از بقعه‌ای کوچک که چون گنجی بی‌انتها از عشق و هنر در دل روستا نشسته، سخت است...؛ جدا شدن از ابدیتی از انسانیت و معنویت که در بند بند بنای ساخته به دست هنرمندان جریان دارد. ■

[طبیعت]

# روز پرک‌های عاشق

پروانه‌ها که برای ایرانیان نماد عشق هستند در سراسر این سرزمین پراکنده‌اند

علیرضا نادری

پروانه‌ها تنها حشراتی هستند که برای ایرانیان محبوب و دوست داشتنی‌اند و مردم آنها را سمبل عشق و احساس می‌دانند. شعرا در وصفشان شعرها گفته‌اند و ادیبان از آنها حکایت‌ها نوشته‌اند. این حشرات محبوب، تنوع و پراکندگی زیادی در ایران دارند و می توان گونه‌های مختلف آنها را در سراسر این سرزمین دید.



**پروانه تابستانی ایران**

این پروانه آبی رنگ کوچک، روی سنگی که پر از گل سنگ قرمز است نشسته تا آفتاب بگیرد و خود را برای پرواز مجدد آماده کند. این گونه پروانه فقط از تیر تا خردادماه پرواز می کند و در فصل‌های دیگر سال وجود ندارد. از آن جا که این پروانه بومی ایران است و فقط در در مناطقی از البرز و بخش‌هایی از آذربایجان زندگی می کند، در نام علمی آن‌هم واژه البرز وجود دارد: *Agrodiaetus elbursicus*

عکس: علی مهاجران



**زوج عاشق**
**پروانه‌ها برای ایرانیان نماد عشق و قابل احترامند. مهم‌ترین زیستگاه روزپرک‌های بومی ایران را می‌توانید در مناطق کوهستانی زاگرس و البرز ببینید. این پروانه‌های کوچک هم که در حال زادآوری هستند، در مناطق مرطوب البرز، زاگرس و آذربایجان یافت می‌شوند. تفاوت نر و ماده آنها در رنگ بالشان است. رنگ بال در نوع نر این پروانه، آبی و در نوع ماده آن قهوه‌ای است. این پروانه از خانواده Lycaenidae با نام علمی *Cyaniris semiargus* است که جدای از ایران در بسیاری از مناطق اروپا و آسیای میانه هم پراکنش دارد** / عکس: علیرضا نادری

# به دنبال رنگین‌کمان پرنده

## خاطرات و خطرات یک پروانه‌شناس برای رصد و معرفی پروانه‌های ایرانی

**پروانه‌ها علاوه بر حضورشان در شعر فارسی، در جای جای ایران می‌پرند. در ایران ۴۰۰ گونه پروانه می‌پرد که حدود ۷۰ گونه آنها بومی و آندمیک کشور ما هستند. این موضوع نشان می‌دهد که جدای از محبوبیت این حشرات در ادب فارسی، اهمیت و جایگاه ایران از نظر تعداد و تنوع پروانه‌ها در جهان و خاورمیانه بسیار زیاد است؛ البته این آمار فقط درباره روزپرک‌هاست و بیدها یا همان شب‌پرک‌ها را شامل نمی‌شود. پروانه‌ها حشراتی از راسته پولک‌بالان (Lepidoptera) هستند که در بسیاری از نقاط ایران دیده می‌شوند اما مهم‌ترین زیستگاه‌های پروانه‌های بومی و آندمیک ایران در مناطق کوهستانی زاگرس و البرز واقع شده‌اند. علیرضا نادری، مسؤول بخش رده‌بندی بند پایان دفتر تنوع زیستی و ذخایر ژنتیکی در سازمان حفاظت محیط زیست است. خودش می‌گوید که طی ۳۱۰ سفر، بیشتر نقاط ایران را برای مطالعه پروانه‌ها زیر پا گذاشته و موفق شده ۱۱ گونه و زیرگونه جدید از پروانه‌ها را که خاص ایران و برای دنیای جدید است، شناسایی و معرفی کند. جدای از این، او توانسته ۱۲ رکورد جدید از پروانه‌های جهان را که در ایران یافت نشده بود، کشف و به ثبت برساند. نادری هم‌اکنون در حال نگارش اطلس پروانه‌های ایران به زبان انگلیسی با همکاری پروانه‌شناسی از موزه تاریخ طبیعی اوکراین است.**



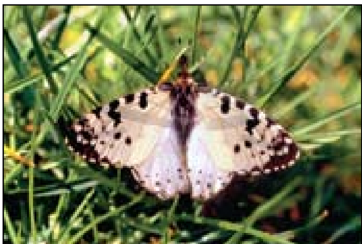
«آمده‌ای ماهیگیری؟»؛ این عجیب‌ترین جمله‌ای بود که تا به حال شـنیده بودم. آدم در ارتفاع ۲هزار متری باشد و فقط به خاطر اینکه توری در دست دارد، برای کسی این تصور به وجود بیاید که برای ماهیگیری آمده است! «نه، درباره پروانه‌ها تحقیق می کنم.» و هربار هم باید این موضوع را توضیح بدهم و هربار هم بگویم که جمع‌آوری پروانه‌ها در کار من الزامی است و برای تفریح این کار را نمی کنم. واقعیت این اسـت که تحقیق درباره پروانه‌ها برای خیلی‌ها غریب اسـت، هرچند خشک کردن آنها کار موردعلاقه خیلی‌هاست. دیدن این جانوران که از روی یک گل روی گلی دیگر می‌نشیند، جذاب است و همین جذابیت بصری باعث شده تا خیلی‌ها آنها را برای تزئین خشک کنند. الگوهای گوناگون رنگارنگ روی بال‌های پروانه‌ها و پرواز نامنظم ولی باوقار آنها باعث شـده تا تماشای پروانه یکی از سرگرمی‌های محبوب در بعضی کشورها به‌شـمار بیاید. ایرانی‌ها هم البته در این کار سابقه‌دارند. از آنجا که پروانه‌ها در این کشور همیشه موجوداتی قابل احترام بوده‌اند، ایرانی‌ها هم علاقه خاصی به آنها داشته‌اند، حتی علاقه نگارنده هم برای تحقیق درباره پروانه‌ها، از تجربه کودکی در جمع‌آوری آنها ریشه گرفته است.

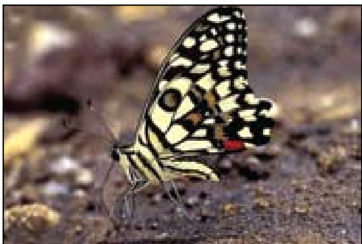
### خطر! پروانه!

بارها و بارها به مکان‌ها و مناطق مختلفی رفته‌ام تا بتوانم اثری از گونه جدیدی از پروانه‌های ایران بیابم. واقعیت این است که اگر عشق و علاقه برای این کار وجود نداشته باشد، هیچ گاه نمی‌شود در این کار موفق بود، چراکه هر سفر به منزله خطری است که جان یک محقق را تهدید می کند. معمولا تمام کسانی که در کار جمع‌آوری گونه‌های جانوری هستند، باید از مناطق صعب‌العبور بگذرند. خطر راهزن‌ها و دزدها، خطر حیوانات وحشی، پرت‌شدن از کوه، مارگزیدگی و عقرب‌گزیدگی، نیش زنبور و آلرژی به گیاهان و هزاران خطر دیگر تنها بخشی از مشکلات این کار است. بارها و بارها به‌خاطر دویدن دنبال یک پروانه، بی‌هوا تا دم پرتگاه رسیده‌ام. وقتی پروانه‌ای را می‌بینم، به‌خصوص که بومی ایران هم باشد و گزارشی از آن در جهان وجود نداشته باشد، آن‌قدر ذوق‌زده می‌شوم که دیگر فراموش می کنم باید جلوی پای خود را هم نگاه کنم. البته تمام این خطرات، جدای از خطرات طبیعی مثل سیل، زلزله و... است که ممکن است به سرعت اتفاق بیفتد و قبل از اینکه راه چاره‌ای پیدا کنیم، همه‌چیز تمام شود. حدود پنج سال پیش بود که برای یکی از همکاران من و تیم همراهش اتفاق ناگواری افتاد. منوچهر ضیاییان که پروانه‌ای بومی از منطقه طارم را کشف کرده و نامش هم روی این پروانه است، سرپرست تیم ۱۳ نفره‌ای بود که در حال کوه‌پیمایی در دره اندرسم واقع در تخت سلیمان بودند. گروه در همین دره گرفتار سیل شدند و جسد بسیاری از افراد این گروه هرگز پیدا نشد. گذشته از خطرات و تهدیدها، این سفرها همیشه نتیجه‌بخش نیست. در تمام این سال‌ها که به دلیل علاقه شخصی و بعدها به خاطر حرفه خود به این سفرها رفته‌ام، توانسته‌ام ۱۱ نمونه جدید از پروانه‌ها و بیدها را که بومی ایران هستند و در هیچ کجای دنیا یافت نمی‌شوند به ثبت جهانی برسانم. اما اینها و گونه‌هایی که

**▼ ۱۰۰سال با ایران**
**حدود ۱۰۰سال پیش بود که این پروانه برای اولین بار در نزدیکی ایلام کشف و نامگذاری شد. این پروانه با نام علمی *Allaucastio louristano* بومی ایران است و در هیچ‌کجای جهان یافت نمی‌شد. لارو این پروانه از گیاه زراوند با نام علمی *Aristolochia olivieri* تغذیه‌می کند.** / عکس: فردریک کربونل

**▼▼ پروانه مرکبات**
**لارو این پروانه که در اصل متعلق به مناطق جنوب‌شرقی آسیاست، از درختان مرکبات تغذیه می‌کند و به همین دلیل با ورود درختان مرکبات به ایران، به اینجا هم آمد. برای همین هم این‌جانور به پروانه مرکبات شهرت یافته است. نام علمی این پروانه *Papilio deuidenus* و از خانواده Papilionidou است** / عکس: علیرضا نادری







**پیدا کنید پروانه را!**

**به تصویر که دقت کنید، می‌توانید پروانه‌ای را ببینید که به رنگ محیط است. رنگ سبز پشت بال این پروانه این امکان را به او می‌دهد که وقتی روی گیاه میزبان خود می‌نشیند، کاملا استتار شود و از دسترس شکارچی‌ها در امان بماند. این پروانه که نام علمی آن *Callophrys mystaphia* است، در مناطقی از زاگرس زندگی می‌کند** / عکس: علیرضا نادری

## بیشتر پروانه‌ها در مناطق پر گل یافت می‌شوند؛ البته برخلاف تصور عموم، بسیاری از گل‌های مورد علاقه پروانه‌ها ابعاد کوچکی دارند و رنگ‌های شادی هم ندارند

دیگران یافته‌اند، همه آن پروانه‌هایی نیستند که در این کشور پهناور زندگی می کنند. هنوز هم پروانه‌هایی هستند که برای یافتن آنها باید به سفرهای بیشتری رفت. اما اگر یک رصد کننده پروانه همه این خطرات را به‌جان بخرد و بخت با او یار باشد تا پروانه منحصر به فردی را ببیند تازه مشکلات کارش آغاز می‌شود. پیدا کردن پروانه‌ها تنها شروع یک مرحله سخت است، چراکه تازه کار عکاسی و نمونه گیری آغاز می‌شود. واقعیت این است که هیچ‌چیز دشوار تر از عکاسی از یک پروانه نیست. صبر و طاقت می خواهد و هر گونه عجله‌ای کار را خراب می کند. باید به آرامی به او نزدیک شد، دوربین را به سمتش نشانه رفت و پیش از آنکه بپرد عکس‌اش را گرفت. اما این همه ماجرا نیست، بال ظریف یک پروانه با وزش ملایم‌ترین باد تکان می خورد و همین باعث می‌شود تا در عکس ناواضح شود.

### وصف گل و پروانه

شـــناخت مکان‌هایی که یک پروانه خاص را می‌توان در آن یافت، به تجربه، مطالعه و دقت زیادی نیاز دارد. جست‌وجو در کشور پهناور ایران، آن‌هم به دنبال یک حشره کوچک کار ساده‌ای نیست. اول باید با اقلیم و شرایط زیست آن جانور آشنا باشیم. البته ناگفته پیداست که مهم‌ترین مناطق زیست پروانه‌ها، مناطق پر گل هستند، چراکه بین آنها و گیاهان گلدار رابطه زیستی تنگاتنگی وجود دارد. تکامل پروانه‌ها با گیاهان گلدار از حدود ۳۰۰ میلیون سال پیش شکل گرفته و امروزه بسیاری از گیاهان گلدار برای تولیدمثل و گرده‌افشانی به انواع خاصی از پروانه‌ها وابسته‌اند. برای همین است که بیشتر پروانه‌ها در مناطق پر گل یافت می‌شوند. البته منظور از گل‌ها لزوما گل‌های وحشی رنگارنگ بزرگ نیستند، بسیاری از گل‌های مورد علاقه پروانه‌ها برخلاف تصور عموم، ابعاد کوچکی دارند و رنگ‌های شادی هم ندارند. از طرفی زیستگاه پروانه‌ها هم نقش مهمی در تولیدمثل و بقای این حشرات دارد. روزپرک‌ها دارای دگردیسی کامل هستند؛ یعنی دارای مرحله لاروی و شفیرگی هستند. پروانه بالغ تخم‌گذاری می کند و تخم تبدیل به لاروی کوچک می‌شود که پس از چند مرحله پوست‌اندازی و تغذیه به مرحله‌ای می‌رسد که برای شفیره‌شدن آماده می‌شود. لارو تبدیل به شفیره شده و بسته به نوع پروانه، زیستگاه و شرایط آب و هوایی و... پس از مدتی که از چند روز تا چندماه متغیر است تبدیل به پروانه بالغ می‌شود. بعضی از گونه‌ها در شرایط آب و هوایی مناسب تا چند نسل در سال تولید می کنند ولی بسیاری هم مخصوصا در آب و هوای کوهستانی تنها یک نسل در سال تولید می کنند.

بیشترین تنوع زیستی موجودات زنده از جمله پروانه‌ها در مناطق گرمسیری است و در این میان جنگل‌های گرمسیری آمریکای جنوبی به لحاظ تنوع گونه‌های پروانه در جهان در مقام اول است ولی نمی‌توان تنوع گونه‌ای جانداران در این مناطق را با مناطق قرار گرفته روی نوار بیابانی نیمکره شمالی در منطقه پاله آرکتیک، مثل ایران مقایسه کرد. با توجه به اینکه کشور ایران روی نوار بیابانی نیمکره شمالی واقع شده و اقلیم نیمه خشکی دارد، وجود رشته کوه‌های بلندی مثل زاگرس، البرز و کوه‌های مرکزی نقش زیادی در جذب رطوبت وارد شده به کشور از مرزهای غربی دارد. این کوه‌ها به منزله واحه‌های آبادی در میان بیابان‌های خشک و گرم، انواع موجودات زنده را به خود جذب کرده و طی میلیون‌ها سال تکامل، گونه‌های آندمیک (بومی) فراوانی را در خود پرورده‌اند. البته ارائه کردن رقم دقیقی برای تعداد گونه‌های پروانه‌های موجود در ایران کاری است نشدنی، چراکه علم تاکسونومی یا رده‌بندی موجودات زنده بسیار پیچیده است و هر روز تغییرات جدیدی در آن انجام می گیرد که تعداد گونه‌ها را دستخوش تغییر می‌سازد. برای همین تنها می‌توان به ارقام تخمینی اکتفا کرد. در کشور ما حدود ۴۰۰ گونه پروانه تا به امروز شناسایی شده که بسیاری از آنها در همین سالیان اخیر کشف و توصیف شده‌اند. از این میان حدود ۷۰ گونه آندمیک یا بومی کشور ایران هستند، به این معنا که فراتر از مرزهای جغرافیایی ایران در هیچ کجای جهان یافت نمی‌شوند. از این لحاظ ایران را می‌توان کشوری غنی در زمینه تنوع زیستی بالاخص تنوع گونه‌های پروانه‌ها دانست. ایران در مقام مقایسه با کشورهای همسایه، در تنوع گونه‌های پروانه رتبه اول را دارد و کشور ترکیه که دارای اقلیم متنوع‌تری نسبت به ایران است، با حدود ۳۶۰ گونه شناخته‌شده پروانه، بعد از ایران در مقام دوم قرار دارد. یکی از جالب‌ترین نکاتی که درباره زیستگاه پروانه‌های ایران وجود دارد، وجود تنوع زیاد این حشرات زیبا در استان تهران است. یک چهارم کل گونه‌های ایران را می‌توان در کوه توچال در نزدیکی شهر پر دود تهران یافت. جالب‌تر اینکه حدود هفت گونه آندمیک و بومی پروانه‌های ایران که در تمام دنیا فقط در مناطق البرز مرکزی وجود دارند، در این منطقه زندگی می کنند.



**از اروپا تا تهران**
این پروانه پراکنش گسترده‌ای دارد و حتی در تهران هم می توان در پارک‌ها و باغات اطراف شهر آن را دید که از شیره گل‌های کاشته شده تغذیه می کند. لارو این حشره زیبا با نام علمی *Pandoriana Pandora* که از خانواده Nywphalidae است، از گیاهان تیره بنفشه تغذیه می کند / عکس:علی مهاجران



**بسیار دور، چنین نزدیک**
این پروانه پراکنش زیادی دارد؛ از اروپا تا شرق دور و در ایران هم در مناطق کوهستانی سردسیر در زاگرس و البرز تا کوه‌های مرکزی ایران. لارو این پروانه با نام علمی *Papilio alexanor* و از خانواده Papilionidae عمدتا از گیاه فرولا *(Ferula)* تغذیه می کند / عکس: علیرضا نادری



**بالی از رنگ و نقره**
امکان ندارد که با اولین نگاه بتوان جزئیات زیبای رنگ و طرح بال یک پروانه را دید. عکاس به آهستگی به او نزدیک شده و توانسته این جزئیات را به خوبی ثبت کند. این پروانه زیبا با آن خال‌های برجسته نقره‌ای رنگش در ایران و مناطقی از خاورمیانه پراکنش دارد. پروانه‌ای که در تصویر می‌بینید، نوع ماده آن است که نام علمی‌اش *Cigaritis acamas* و از خانواده Lycaenidae است
عکس: علیرضا نادری



**دو قرن فقدان**
نزدیک به دو قرن هیچ اثری از این پروانه در دنیا نبود تا اینکه نگارنده شش سال پیش آن را در ایران کشف و به دنیا معرفی کرد. آخرین بار این گونه پروانه حدود ۱۸۰ سال پیش در کشور ترکیه کشف و نامگذاری شده بود. نام علمی این پروانه کمیاب که امروزه بومی ایران و زیستگاهش محدود به یک دره در شهرستان پلدختر می‌شود، *Archon bostanchii* و از خانواده Papilionidae است
عکس: علی مهاجران



**در قرن گذشته و اوایل قرن حاضر، پروانه‌شناسان بسیاری از کشورهای دیگر به ایران آمدند که حاصل آن کشف تعداد بسیار زیادی گونه جدید از پروانه‌ها بود**

### خانه‌ای برای تمام روز پرک‌ها

درست است که مناطق گرمسیری بیشترین تنوع زیســتی موجودات زنده و پروانه‌ها را دارد اما آب و هوای کوهستانی ایران هم در زندگی این حشرات نقش مهمی دارد. همان‌طور که گفته شد، زندگی بسیاری از گیاهان گلدار و انواع پروانه‌ها وابسته به هم هستند. در این رابطه باید به یکی از مهم‌ترین گیاهان میزبان پروانه‌های ایران، یعنی گیاه اونوبریکیس کورنوتا (*Onobrichys cornuta*) اشاره کرد. این گیاه که در مناطق سردسیر از دوهزار متر به بالا و در مناطق گرم‌تر از ۲هزار و ۸۰۰ متر به بالا می‌روید پراکندگی زیادی در ایران دارد و میزبان حدود ۶۰ گونه پروانه که حدود ۳۰ گونه آنها بومی این کشورند است.

بهترین زیستگاه پروانه‌ها در ایران را به سختی می توان نام برد چرا که این انتخاب از نظر گونه‌های بومی و کمیاب و تنوع گونه‌ای قابل بررســی اســت. تنوع گونه‌ای پروانه‌ها در مناطقی مثل ارسباران – در شمال آذربایجان‌شرقی – که آخرین بازمانده از جنگل‌های قفقازی در ایران است و پارک ملی گلستان جالب توجه است. اما از نظر وجود گونه‌های بومی که فراتر از مرزهای ایران پیدا نمی‌شوند کوه‌های زاگرس از بهترین نقاط است. رشته کوه‌های زاگرس به دلیل ویژگی‌های خاص و موقعیت جغرافیایی و توپوگرافی منحصر به فرد زمین شناسی، در کل، بیشترین تنوع گونه‌های پروانه‌های ایران را دارد. برخلاف تصور خیلی‌ها، جنگل‌های هیرکانی که در دامنه شمالی البرز است در زمینه پروانه‌ها تنوع زیادی ندارد و تعداد گونه‌های پروانه‌ها در این منطقه محدود است. این مساله به دلیل تعداد زیاد روزهای مه گرفته در طول سال است که باعث می‌شود آفتاب کمی به این منطقه برسد.

یکی از مهم‌ترین گونه‌های بومی پروانه‌های ایران که توجه همه پروانه‌شناسان دنیا را به خود جلب کرده، «*Archon bostanchii*» اســت کــه ســومین گونــه از جنــس «Archon» و متعلق بــه خانواده «Papilionidae» است. این پروانه توسط نگارنده در سال ۱۳۸۲ در منطقه‌ای در نزدیکی شهرستان پلدختر لرستان یافت شد و به ثبت جهانی رسید. جالب اینکه آخرین گونه از این جنس در سال ۱۸۹۲ میلادی یعنی ۱۱۷ سال پیش در کشور ترکیه ثبت و توصیف شد و تا امروز هیچ گزارشی از وجود گونه سوم آن در دنیا وجود نداشت، که این نکته اهمیت کشف «*Archon bostanchii*» را در پلدختر نشان می دهد.

### قصه پروانه کردند آشکار

پروانه‌ها پیش از داشتن اسامی علمی، در تمام کتاب‌های کهن تنها پروانه بودند و رنگ و اندازه آنها هم هیچ تاثیری در تمایز آنها نداشت. مطالعات علمی باعث شد تا گونه‌های مختلف پروانه‌ها شناسایی و معرفی شوند و تعدد و تنوع این حشره بیشتر درک شود.

درست است که مطالعات علمی روی این جانوران در جهان، در اوایل قرن هفدهم میلادی در اروپا انجام شد ولی شاید بتوان گفت بعد از آنکه گیاه‌شناس معروف سوئدی به نام «کارل فون لینه» در سال ۱۷۵۸ میلادی، سیستم نامگذاری علمی دو اســمی را ابداع کرد، تحولی عظیم در علوم طبیعی ایجاد شد و تمام گروه‌های موجودات زنده و به خصوص پروانه‌ها مورد توجه بیشتر واقع شده و افراد بیشتری شروع به مطالعه بر روی آنان کردند. این مطالعات درباره پروانه‌های موجود در ایران ابتدا توسط محققان دیگر کشورها انجام شد.

در قرن گذشته و اوایل قرن حاضر، پروانه‌شناسان بسیاری از کشورهای دیگر برای مطالعه و کشف گونه‌های جدید به کشور ایران سفر کردند. آنها در این سفرها به مناطق صعب‌العبور و دوردست کشور از جمله شاهکوه، دماوند، تخت‌سلیمان، سبلان، زردکوه، دنا و الوند رفته و نمونه‌های فراوانی را جمع‌آوری کردند که حاصل آن کشف تعداد بسیار زیادی گونه جدید از پروانه‌ها بود که حاصل این سفرهای تحقیقاتی به صورت کتب، مقالات و گزارش‌ها در دسترس است. همچنین مجموعه‌هایی که در این سفرها جمع‌آوری شدند در موزه‌های بزرگ دنیا از جمله موزه‌های تاریخ طبیعی مسکو، برلین، لندن، آمستردام، پاریس، پراگ، رم و وین موجود و در دسترس علاقه‌مندان این رشته است.

از اولین اشخاصی که در ایران روی پروانه‌ها مطالعاتی داشــته‌اند، می‌توان به مرحوم دکتر جلال افشار، بنیانگذار موزه زیست‌شناسی دانشکده کشاورزی کرج اشاره کرد. پس از آن افراد دیگری به این کار پرداختند اما این مطالعه به صورت وسیعی در کشور صورت نگرفت تا اوایل دو دهه گذشته که افراد بیشتری جذب این رشته

## شعرای ایران پروانه را دلباخته‌ای می‌دانستند که عاشق نور شمع است، پس آن‌قدر به‌دور آتش شمع می‌گردد تا این آتش به بال‌هایش بگیرد و نابودش کند

شدند. در این میان «وازریک نظری» کتابی به نام «پروانه‌های ایران» نوشت که توسط سازمان حفاظت محیط زیست (دفتر موزه تاریخ طبیعی ایران) چاپ و منتشر شد.

اما اشاره به پروانه‌ها را نمی‌توان تنها در کتاب‌های علمی دنبال کرد. به تاریخ گذشتگان که نگاهی بیندازیم، اشاره‌هایی به این حشره زیبا شده است. همان‌طور که وازریک نظری در کتاب خود ذکر کرده، با اینکه در الواح و کتب باستانی هیچ اشاره‌ای درباره پروانه نمی‌بینیم ولی در کتاب «عجایب المخلوقات» که به سال ۵۵۵ ه.ق توسط محمد ابن محمود ابن احمد طوسی نوشته شده به اطلاعات تقریبا دقیقی درباره کرم ابریشم برمی خوریم. این گونه اشاره‌ها و مطالب درباره پروانه را در کتاب‌هایی چون «عجایب‌المخلوقات» نوشته زکریا بن محمد بن محمود الملکمونی القزوینی (۶۸۲-۶۰۲ ه.ق)، «نزهت القلوب» نوشته حمدالله مستوفی (۷۴۸ ه.ق) و... هم می‌یابیم.

گذشته از این متون جانورشناسانه، این حشره به عنوان یک نماد در ادبیات ایران روی قله بلندی جا خوش کرده است. شعرای ایران پروانه را دلباخته‌ای می‌دانستند که عاشق نور شمع است؛ پس آن قدر به‌دور آتش شمع می گردد تا این آتش به بال‌هایش بگیرد و نابودش کند؛ مثال‌ها برای این توصیف شاعرانه به‌قدری در ادبیات عرفانی و عاشقانه ایران زیاد است که اشاره به آنها نوشتن کتابی مستقل را می‌طلبد. اما یکی از زیباترین اشارات به این موضوع را می‌توان در منطق‌الطیر عطار نیشابوری یافت؛ آنجا که دیگر پرندگان، پروانه را از سوختن منع می کنند و او هم پاسخی در خور می‌دهد: «جمله پرندگان روزگار /قصه پروانه کردند آشکار /جمله با پروانه گفتندای ضعیف /تا به کی در بازی این جان شریف /چون نخواهد بود از شمعت وصال /جان مده بر جهل، تا کی زین محال /زین سخن پروانه شد مست و خراب /داد حالی آن سلیمان را جواب / گفت اینم بس که من بی‌دل مدام / گر درو نرسم درو برسم تمام».

### مرگی که همین نزدیکی است

روزپرک‌ها فقط در شعر موجوداتی حساس نیستند. این حشرات زیبا برای ادامه بقای خود وابسته به گیاهانی هستند که هر آن ممکن است زیر پای آدمیزاد له شوند. واقعیت این است که بیشتر آدم‌ها نمی‌دانند که وقتی نسل موجودی از روی زمین از بین می‌رود، در آینده صدمه بزرگی به نسل خود آنها خواهد خورد. همه موجودات زنده در چرخه زندگی به هم وابسته‌اند و انسان هم از این چرخه جدا نیست. بارها و بارها در سفرهای تحقیقی خود به انبوه زباله‌ها و نابود کردن گل و گیاه در مناطق کوهستانی برخورده‌ام و دانستن اینکه همین تخریب‌ها چه بلایی سر پروانه‌ها می‌آورد آزرده‌ام کرده است. شاید جلوگیری از بعضی تخریب‌های محیط زیست نیاز به اهرم‌های خاص و ساز و کارهای قدرتمند داشته باشد اما بسیاری از این تخریب‌ها که به‌صورت عادی توسط مردم انجام می‌شود، با کمی روشنگری و فرهنگ‌سازی برطرف‌شدنی است. نابودی حتی یک گیاه یا یک گل می‌تواند اثرات تخریبی زیادی روی پروانه‌ها داشته باشد.

حشرات و از جمله پروانه‌ها از مهم‌ترین موجودات زنده اکوسیستم‌های کوهستانی هستند. اجزای زنده این اکوسیستم یعنی گیاهان و جانوران به صورت زنجیری به هم متصلند و وجودشان در کشور نیمه‌خشکی مانند ایران اهمیت ویژه‌ای دارد. حشرات در مناطق کوهستانی با گرده‌افشانی و شرکت در زنجیره غذایی برای برقراری تعادل در ارتفاعات بالا نقش مهمی برعهده دارند. یکی از مهم‌ترین خطراتی که زندگی حشرات و به خصوص پروانه‌ها را در ارتفاعات کوهستانی تهدید می کند، نابودی گیاهان منطقه است. اکوسیستم‌های کوهستانی در ارتفاعات، وابسته به گیاهان بالشتکی مثل گونه‌های خاردار هستند که در فصل سرما حشرات را در خود جای می‌دهند. در صورت نابودی گیاهان، یک سانتی‌متر از خاک کوهستان که ۱۰۰ سال زمان برده تا تشکیل شود با بارش باران شسته شده و از بین می‌رود. وقوع این سیلاب‌ها باعث می‌شود تا زیستگاه پروانه‌ها به شدت تهدید شده و به همین دلیل ادامه بقای پروانه‌ها با مشکلی جدی روبه‌رو شود، چرا که با نابودی اکوسیستم کوهستان، حشرات هم از بین می‌روند.

تبدیل و تغییر اراضی کوهستانی و جنگلی به زمین‌های کشاورزی هم یکی دیگر از تهدیدات مهم برای از بین رفتن زیستگاه و زندگی پروانه‌هاست. این تبدیل اراضی هم اکنون مناطق کوهستانی زاگرس، البرز، شمال خراسان و آذربایجان را در معرض خطر قرار داده است. از طرفی چرای بی‌رویه و سمپاشی‌های بی‌ضابطه که باعث از بین بردن گیاهان سبز می‌شود، پروانه‌ها را در طول زمان نابود و از منطقه دور می کند. واقعیت این است که همه این رخدادها در زنجیره غذایی اخلال ایجاد می کنند که زیان آنها هم در نهایت به انسان می‌رسند. وقتی پروانه‌ای از بین می‌رود، فقط این نیست که احساس اندوه از نبودن این روزپرک‌های عاشق به آدم دست بدهد؛ نبودن هر کدام از جانوران زنده روی کره زمین در انتها به نابودی زندگی در این کره خاکی می‌انجامد.



**شهد گل قوشه‌داغ**

**رنگ یا زیبایی گل برای پروانه اهمیتی ندارد؛ تغذیه هر پروانه‌ای وابسته به گل یا گیاه خاصی است که با از بین رفتن آن گیاه میزبان، زندگی آن گونه پروانه هم از بین می‌رود. در تصویر بالا، پروانه‌ای را می‌بینید که در حال تغذیه از شهد گل *Cephalaria* در ارتفاعات کوه قوشه‌داغ اهر است. این گونه در منطقه رشته کوه قوشه‌داغ تا سبلان یافت شده و بومی این منطقه در ایران است. ماده‌های این گونه به رنگ قهوه‌ای‌اند و نرهایشان دارای رنگ آبی درخشان هستند. نام علمی آن *Piolyowmatus eros* و از خانواده Lycaenidae است** / عکس: علیرضا نادری

**▼ شیرازیکا**

**این زیرگونه برای اولین‌بار توسط نگارنده در ارتفاعات مرکزی زاگرس کشف و توصیف شد. این پروانه که بومی ایران است و در ارتفاعات بالای ۳۰۰۰ متر یافت می‌شود، پروازی سریع دارد و دیدن آن بسیار مشکل است. نام علمی این پروانه نشان‌دهنده محل کشف و بومی بودن آن در ایران است؛ *Hyponephele shirazica aryana***

عکس‌ها: علیرضا نادری

**▼▼ فریدون شهری‌ها**

**این زوج؛ پروانه بومی ایران هستند و در زاگرس شمالی، در منطقه فریدون‌شهر استان اصفهان یافت می‌شوند. این گونه برای اولین بار هفت سال پیش در این منطقه توسط پروانه‌شناسی از کشور چک کشف و به نام همین شهر نامگذاری شد. این پروانه با نام علمی *Neolysandra fereiduna* در ارتفاعات بالای ۳۵۰۰متر در کوه‌های اطراف فریدون‌شهر زندگی می کند**







[ میراث مقاومت ]

# ایستاده با زخم

## خرمشهر؛ شهری که میراث مقاومت ایرانیان است

حسن ظهوری

**یادگار دفاع**

دیوارها و ساختمان‌های خرمشهر میراث تاریخی مقاومت و بخشی از خاطره جمعی ما ایرانیان است. اثر اصابت گلوله از اسلحه‌های سبک و سنگین دشمن یادگار روزهایی است که مردم ایران با دست خالی در برابر لشکری مجهز و از پیش آماده ایستادند. امروز بچه‌های جنگ ندیده خرمشهر کنار همین یادگاری‌ها بازی می‌کنند، یادگارهایی که می‌توانند به عنوان مکان -رویداد به ثبت میراث فرهنگی کشور برسند و خاطره روزهای دفاع مقدس را به آیندگان منتقل کنند / عکس: هادی آبیار

# بار دیگر شهری که خون شد

## سفر به خرمشهر؛ در جست‌وجوی آثار به‌جای مانده از دفاع مقدس

**می گویند زمینی را که کناره کارون آرمیده بود، از زمان عباسیان «محمره» یا شهر سرخ نامیدند تا وجه تسمیه‌ای باشد برای رنگ سرخی که در قسمت عظیمی از سواحل اطراف آن به علت جزر و مد ایجاد می‌شد. شهری که ۱۲ قرن پس از آن خرمشهر نام گرفته بود، دیری نپایید که نامش دوباره سرخ شد؛ اما این بار نه از خاک که به خون. خوزستان که مهاجمان تاریخ نخوانده در تابستان ۱۳۵۹ سودای فتح سه‌روزه‌اش را در سر داشتند، سرزمینی است که از دوران دور، شاهد مقاومت دیرینه ایرانیان در برابر دشمنان بوده. دلاوری‌های آریوبرزن تا پای جان در برابر اسکندر، رزم علویان در برابر امویان و عباسیان، مقاومت در برابر عثمانیان و تلاش برای بیرون راندن انگلیسی‌ها از خاطر تاریخ، زدودنی نیست. خرمشهر فقط یک شهر نیست. خرمشهر جای پای دلاورانی را بر خود دارد که می گویند تمام معیارهای جنگ کلاسیک را به هم زده‌اند. خرمشهر نماد دلاوری و ایستادگی مردمی است بی سلاح در برابر یکی از پنج قدرت اول نیروی زمینی جهان که ۳۵ روز دم در خانه‌های خرمشهری‌ها زمین گیر شد. هنوز می توان با قدم زدن در خیابان‌های خرمشهر، بعضی از آن کوچه‌ها، خیابان‌ها و خانه‌ها را دید و هنوز هم می توان با کمک اهالی شهر و آثار باقی‌مانده، تصور کرد که دشمن چطور وارد شهر شد؟ چطور خیابان‌های ناامن شهر محل رفت و آمد مردم شد و چطور حماسه خرمشهر جان گرفت؟ هنوز هم می توان رد این حماسه را بر در و دیوار شهر جست‌وجو کرد و این فرصت هست که نقش این حماسه بر چهره شهر را در فهرست آثار ملی ایرانیان ثبت کرد.**

**تی ۵۵ فتح شد**
**مهم نبود مهاجمان نظامی چه‌اندازه قدرتمند بودند و چقدر سلاح در اختیار داشتند، مردم ایران از اولین لحظه هجوم از هر قشری و با هر چه داشتند به مقابله با دشمن رفتند و در بسیاری از موارد آنها را خلع سلاح کردند. تصویر، به غنیمت گرفتن یک تانک تی ۵۵ عراقی را در مهرماه ۵۹ نشان‌می دهد**
عکس: آرشیو کیهان


چند ســاعتی از ظهر گذشــته بود اما گرما هنوز بیداد می کرد. در خلوت بعدازظهر آخرین روز تابستان، مغازه‌ها بسته یا نیمه باز بودند و کسب و کار کساد. خرمشهری‌ها در خانه یا زیر سکوت سایه‌بان حیاط لمیده بودند. ۳۱ شهریورماه سال ۵۹؛ هنوز خنکای کارون به سوی شــهر نوزیده بود که صدای مهیب گلوله‌ها ناگهان سکوت را شکست و زمین و آسمان شهر آتش و خون شد.

اولین ســاعات جنگ برای مهاجمان اهمیت خاصی داشــت؛ باید ضربتی وارد می‌شدند تا حریف مجال مقابله نیابد. به گفته یک افسر عراقی، در همان ساعات اولیه جنگ، بیش از ۹۰ توپ و خمپاره‌انداز، بدون وقفه بر سر شهر آتش می‌ریختند. کسی جایی در امان نبود؛ خیابان‌ها، کوچه‌ها، خانه‌ها، ســاختمان‌های اداری، مقر سپاه و نیروهای نظامی، همه‌جا هدف گلوله‌ها بودند. ساعتی بعد آتش متوقف شد تا عراقی‌ها طبق برنامه از دو جبهه شمالی و غربی وارد شهر شوند؛ بی‌خبر از اینکه از همان آغاز، مقاومت مردم در خرمشهر هم آغاز شده بود؛ اتفاقی که در محاسبات مهاجمان جای چندانی نداشت. مهاجمان که می‌خواستند شهر را قیچی کنند، همزمان از غرب به شهر هجوم آوردند و از شمال تا شرق خرمشهر تاختند و ناگهان از بالا به شهر سرازیر شدند. جاده اهواز – خرمشهر در شمال و مسیر شلمچه به خرمشهر در غرب نخستین رویارویی مردم با دشمن بود و آغازی برای پنج هفته مقاومت که به اندازه یک تاریخ، حادثه و حماسه در خود داشت.

**اثر اصابت گلوله‌های توپ هنوز بر خانه‌های اطراف جاده پیداست. موسوی رزمنده آن روزها می گوید: «درگیری در اینجا خانه به خانه بوده»**

### ناگهان بغضم ترکید

«روزی تردد در این جاده به معنی مرگ بود.» این را صالح موسوی، از رزمندگان نبرد ۳۵ روزه خرمشهر می گوید. کسی که در آن زمان رزمنده‌ای نوجوان بوده. کنار هم در جاده اهواز – خرمشهر ایستاده‌ایم؛ جایی که نیروهای مقاومت تا آخرین لحظه زندگی‌شان در برابر هجوم مهاجمان ایستادند تا شهر سقوط نکند. ماشین‌ها در رفت و آمدند و جز لاشه یکی دو تانک دشمن در کنار جاده چیزی دیده نمی‌شود. فرقی با یک جاده معمولی ندارد اما ۲۹سال پیش، تانک‌های عراقی این جاده را بستند و هر خودرویی را با گلوله‌ای از میان برداشتند تا دسترسی به خرمشهر از سمت شمال را از بین ببرند. صبح روز بیستم جنگ با تسخیر این جاده، محور شمالی شهر اشغال و خرمشهر محاصره شد.

اثر اصابت گلوله‌های توپ و رد ترکش‌ها هنوز بر انبارها و خانه‌های اطراف جاده پیداست. موسوی می گوید: «به اینجا خانه‌های پیش‌ساخته می گویند و درگیری در آنها خانه به خانه بوده. هر کس با هر وسیله‌ای که داشت، جلوی اشغالگران ایستاده بود. مهاجمان با تسخیر این جاده می‌خواســتند به کوی طالقانی برسند و از آنجا به مرکز شهر وارد شوند».

آن طرف‌تر پلیــس‌راه قرار دارد؛ اولیــن پایگاه نظامی نزدیک به شــهر که مقر مقاومت شد. محمد نورانی یکی از چهار فرمانده ســپاه در خاطراتش حال و هوای آن روزهای پلیس راه را این‌طور توضیح می‌دهد: «به پلیس راه که رسیدیم، مردم نگران و مضطرب ایســتاده بودند و انتظار نتیجه را می کشیدند. «نعمت مکه» به طرف ما دوید که خبر بگیرد. خواســتم بگویم دشــمن در حال پیشروی است و ما عقب‌نشینی کرده‌ایم که ناگهان بغضم ترکید و میان جمعیت گریه‌ام گرفت. نعمت دستهایش را به دور گردنم حلقه کرد و او هم اشک‌هایش سرازیر شد. دست خودم نبود. می گریستم و فریاد می‌زدم: چرا وایستادید؟ یه کاری بکنید. دشمن داره می‌یاد. الان شهر سقوط می کنه».

### پادگان، تا پای جان

روز بیست و یکم نبرد هجوم دشمن شدت گرفت. پلیس راه و خانه‌های پیش‌ساخته سقوط کردند و هدف بعدی دشمن برای رســیدن به مرکز شهر تصرف پادگان دژ بود. نیروهای ارتش از همان ساعات اولیه جنگ به حالت دفاع درآمده بودند و همراه نیروهای مردمی و سپاه از خرمشهر دفاع می کردند. پادگان دژ در حالی ایستادگی می کرد که بخشی از لشکر عراق از جاده شلمچه – محور غربی – پیشروی کرده بود و رزمندگان ایرانی با آنها در کوی طالقانی می جنگیدند.

نیروهای ایرانی تا آخرین قطره خون از پادگان دژ دفاع کردند اما پس از ۱۷روز مقاومت در روز بیســت و دوم جنگ، پادگان ســقوط کرد. فرهاد دشتی – یکی از رزمندگانی که به فرماندهی محمــد نورانی برای کمک راهی پــادگان بوده – در خاطرات خود درباره آن روزها می‌نویسد: «به پادگان دژ می‌رفتیم که در میانه راه خبر

**تخریب پل نو بهترین راه برای جلوگیری از ورود دشمن بود اما استحکام این پل بتونی به حدی بود که حتی کار گذاشتن مواد منفجره برای تخریب آن بی‌نتیجه ماند**

سقوط پادگان را شنیدیم. می گفتند که در آنجا چند افسر را سر بریده‌اند. یکی از آنها تا آخرین لحظه در پادگان مانده و مقاومت کرده».

پادگان دژ هنوز هم پابرجاست؛ یک چهار دیواری بزرگ با یک مقر نگهبانی و یک مجموعه که نام دژ برازنده آن اســت. با اینکه امروز بخش‌های زیادی از این پادگان بازسازی شده اما هنوز می‌توان با کمی دقت جای چند گلوله را بر دیوارهای آن دید. با گذشت از پادگان دژ، راه ورود مهاجمان به کوی طالقانی که اولین منطقه مسکونی پرجمعیت خرمشهر بود، باز شد. صالح موسوی می گوید: «تجاوز به این منطقه مسکونی برای اشغالگران کار ساده‌ای نبود؛ برای همین هم از دو طرف به این کوی حمله کردند؛ گروهی از شمال و با گذر از پادگان، قصد رسیدن به این کوی را داشتند و گروهی هم پل نو را پشت‌سر گذاشته و از محور غربی شهر – یعنی مسیر شلمچه – به سمت چهارراه کشــتارگاه – میدان مقاومت فعلی – در جنوب کوی طالقانی رسیده بودند».

کوی محاصره شده بود اما اشغال محور غربی شهر برای عراقی‌ها کار ساده‌ای نبود. محوطه بندر و گمرک شهر در این محور قرار داشت و نیروهای مقاومت از اولین روز نبرد در آنجا حضور داشتند.

## پنج روز، بی‌سنگر

منطقه مرزی شلمچه در غرب خرمشــهر ماه‌ها قبل از هجوم همه‌جانبه دشمن با صدای گلوله آشنا بود. درگیری‌های پراکنده در پاسگاه‌های مرزی غرب خرمشهر از پنج ماه پیش شروع شده بود. عراقی‌ها نیروهای نظامی خود را در مرز، گسترش می‌دادند، به حریم هوایی ایران تجاوز می کردند و امنیت ناوهای ایرانی را در کارون به خطر انداخته بودند تا اینکه در اولین روز جنگ در همین منطقه، طعم نخســتین مقاومت ایرانی‌ها را چشیدند. مهاجمان در محور غربی حمله‌شان با گذر از شلمچه، در سومین روز نبرد به محوطه بندر و گمرک رسیدند؛ نبض اقتصادی خرمشهر.

با صالح موسوی در جاده‌ای که به سمت شلمچه می‌رود به محوطه انبارهای بندر و گمرک می‌رسیم. جرثقیل‌ها بیکار پشت سوله‌ها افتاده‌اند؛ سوله‌هایی که هنوز آثار ترکش و گلوله اسلحه‌های سبک و توپخانه سنگین را برخود دارند. موسوی می گوید: «در این سوله‌ها بیشتر از هزار دستگاه اتومبیل بود که کشتی‌های تجاری در بندر خرمشهر تخلیه کرده بودند. عراقی‌ها که از قبل این را می‌دانستند، هرگز سوله‌ها را بمباران نکردند و با اشغال بندر، تعداد زیادی از اتومبیل‌ها را با خود بردند».

اشغال محوطه بندر و گمرک برای عراقی‌ها کار دشواری بود. آنان برای رسیدن به این محوطه ابتدا باید از روی پل نو می گذشتند. پل نو در مسیر شلمچه و بر نهر عرایض – یکی از شاخه‌های اروند که نخلســتان‌های اطراف خرمشهر را آبیاری می کرد – قرار داشت. تخریب پل نو بهترین راه برای جلوگیری از ورود دشمن بود؛ کاری نه چندان ساده؛ اســتحکام این پل بتونی به حدی بود که حتی کارگذاشتن مواد منفجره به فرمان محمد جهان‌آرا – فرمانده سپاه خرمشهر – برای تخریب آن بی‌نتیجه ماند اما این ناکامی موجب عقب‌نشینی نیروهای مقاومت نشد. با رسیدن مهاجمان به پل، رزمندگان ایرانی در حالی که حتی کوچک‌ترین سنگری نداشتند، توانســتند بیش از پنج روز روی پل در برابر دشمن بایســتند؛ مقاومتی عجیب که عراقی‌ها را متعجب کرد.

گذر از نهر عرایض درگیری‌ها را به محوطه بندر و گمرک کشــاند. در ششمین روز جنگ عراقی‌ها به چهارراه کشتارگاه – میدان مقاومت فعلی – در جنوب کوی طالقانی رسیده بودند ولی به خاطر مقاومت شــدید رزمندگان هنوز نتوانسته بودند محوطه بندر را اشــغال کنند. نهایتا محوطه بندر و گمرک به محاصره درآمد و در چهاردهمین روز جنگ سقوط کرد. به این ترتیب میدان راه‌آهن و منطقه در سنتاپ که در شــرق محوطه بندر قرار دارند، تا بیســتمین روز جنگ به سنگرهای بعدی مقاومت تبدیل شدند؛ نقاطی که امروز بازسازی شده‌اند و دیگر اثری از این مقاومت را در خود ندارند.



**گمرکی از خون و دود**

**«جنگ در محوطه بندر و گمرک شدید بود. عراقی‌ها چندبار آنجا را اشغال کردند ولی ما دوباره آنها را از محوطه بیرون می کردیم.» این روایت صالح موسوی، رزمنده دفاع مقدس از آن روزهای خرمشهر است. بندر و گمرک نبض اقتصادی شهر بودند. یورش مهاجمان و ایستادگی رزمندگان، این منطقه را به صحنه مقاومت تبدیل کرد. این تصویر حال و هوای آن روزها را نشان می دهد**

عکس: رسول ملاقلی‌پور

**خانه سنگر است**

**از همان روزهای اول یورش دشمن، خانه‌ها دیگر جای سکونت نبودند و تبدیل به سنگر مقاومت شدند. رزمندگان دیوار بین خانه‌ها را سوراخ می کردند و کوچه‌هایی مخفی درست می‌شد که این سنگرها و مکان‌های دیده‌بانی را به هم وصل می کرد. در تصویر، یکی از همین خانه سنگرها را در محله کوت‌شیخ خرمشهر می بینید. بیشتر این کانال‌ها توسط احمد قپانچی، یکی از مدافعان شهر، زیر نور شمع و فانوس حفر شده است**/ عکس: اسعد نقشبندی

## نوع معماری کوی طالقانی، باعث شده بود تا عراقی‌ها نتوانند خانه‌ای را که مدافعان در آن مخفی بودند، شناسایی کنند

با اشغال محوطه بندر و چهارراه کشتارگاه در غرب و پادگان دژ در شمال، نیروهای مهاجم آماده ورود به شهر بودند اما در کوی طالقانی مقاومت ادامه داشت؛ چرا که تنها راه ورود به مرکز، اشغال همین منطقه بود.

### کوی زخمی

«بچه‌ها از خانه‌های بندر طالقانی به طرف عراقی‌ها که روی پشـــت‌بام‌ها مستقر بودند، تیراندازی می کردند.» این صحنه‌ای بود که وقتی محمد نورانی و نیروهایش برای محاصره عراقی‌ها از سمت راست وارد کوی طالقانی شدند، با آن مواجه شدند. با آنکه ۲۰روز از جنگ گذشته بود، هنوز کوی تخلیه نشده بود و مردم در خانه‌های خود با مهاجمان می جنگیدند. موسوی که در آن روزها در این منطقه با اشغالگران می‌جنگیده، می گوید: «درگیری اینجا در خیابان‌ها نبود؛ رزمندگان با سوراخ کردن دیوار خانه‌ها و رفت و آمد از آن، مهاجمان را گیج کرده بودند». نوع معماری کوی، نبرد را برای عراقی‌ها مشکل می کرد. تمام ساختمان‌های این منطقه یک شکل و دیوار به دیوارند و همین مساله باعث شده بود تا عراقی‌ها نتوانند خانه‌ای را که مدافعان در آن مخفی بودند، شناسایی کنند؛ به همین دلیل کوی طالقانی را زیر آتش سخت توپخانه گرفتند.

هنوز پس از گذشت ۳۰ ســال آثار این نبرد را به وضوح می‌توان روی خانه‌های این منطقه دید. با آنکه بیشتر خانه‌ها بازسازی شده‌اند و امروز محل زندگی بیش از هزار خرمشهری شده‌اند اما هنوز سوراخ‌های گلوله توپ روی دیوارهای تک و توک خانه‌هایی که به حال خود رها شده، نمایان هستند.

نبرد در کوی طالقانی تا روز ۲۱ مهرماه ادامه داشـــت. شـــهید بهروز مرادی در خاطراتش درباره این روز می گوید: «برای اولین بار بود که دشـــمن به آن شـــکل وارد معرکه می‌شد. نیروهای پیاده پیش می‌آمدند و نیروی زرهی آنها را پشتیبانی می کرد». به این ترتیب، اولین ستون نیروهای عراقی در بیستمین روز جنگ پس از عبور از پلیس راه وارد کوی طالقانی شد. از سوی دیگر گروهی از نیروهای دشمن از چهارراه کشتارگاه و گروهی دیگر هم از سوی پادگان دژ به این منطقه مسکونی یورش بردند و به این ترتیب اصلی‌ترین مانع ورود اشـــغالگران به شهر، یعنی کوی طالقانی سقوط کرد.

### کوچه، خیابان، خون

اینجا شریان اصلی خرمشهر است؛ خیابانی که شـــرق شهر، یعنی میدان مقاومت را به غرب آن در میدان فرمانـــداری وصل می کند. خیابان ۴۰متری که بلندترین و عریض‌ترین خیابان خرمشهر است، برای عراقی‌ها بهترین مسیر برای اشغال شهر بود. صالح موسوی می گوید: «شیخ شریف را اینجا شهید کردند». شیخ شریف قنوتی اولین روحانی چریک بود و فرمانده گروه الله اکبر؛ اولین گروه چریکی خرمشـــهر. عراقی‌ها ماشین شـــیخ را به گلوله بســـتند و در حالی که زخمی هشت گلوله بود و نفس‌های آخر را می کشید، سرنیزه کلاشینکف را در شقیقه‌اش فرو کردند.

روز بیست و سوم جنگ، مهاجمان از کوی طالقانی و میدان مقاومت به این خیابان سرازیر شدند و به سرعت نیروهای خود را در خانه‌های این منطقه مستقر کردند. آنها غروب همان روز با حمله شدید رزمندگان ایرانی مواجه شدند و با عقب‌نشینی‌شان



**پلی به سوی بهشت**

**«اگر پل می‌ماند، شهر سقوط نمی کرد.»؛ شهید بهروز مرادی وقتی مجبور به عقب‌نشینی و ترک خرمشهر است، این جمله را به همرزمش می گوید. پل خرمشهر تنها راه باقیمانده ورود و خروج به شهر بود و برای همین هم عراقی‌ها پس از اشغال شهر این پل را دو نیم کردند. ایرانی‌ها پس از ۳۵ روز مقاومت پل را ترک کردند و شهر سقوط کرد اما یک‌سال و هفت ماه بعد آنها فاتحانه روی این پل زخمی، پرچم ایران به دست گرفتند تا آزاد شدن خرمشهر را جشن بگیرند** / عکس: آرشیو نیروی مقاومت خوزستان

**پس از اشغال خرمشهر، عراقی‌ها بیشتر خانه‌های خیابان ۴۰ متری را تخریب کردند. امروز این زمین‌های مسطح تنها آثار به‌جامانده از جنگ در این خیابان هستند**

شهر از سقوط در امان ماند. اشغالگران برای ورود مجدد به خیابان ۴۰متری، آن را زیر آتش سنگین توپخانه گرفتند و پس از آن تا سی‌امین روز جنگ خانه به خانه و کوچه به کوچه در این خیابان پیش آمدند. شهیدمرادی در خاطرات خود می گوید: «شدت آتش دشمن سنگین شده بود و مرتب خیابان ۴۰ متری، مقابل مسجد شیخ محمد، مسجد امام صادق و روبه‌روی حزب جمهوری اسلامی را با خمپاره می‌زدند. خیلی وحشتناک بود».

در خیابان ۴۰ متری اکثر یادگاری‌های جنگ پاک شده. پس از اشغال خرمشهر، عراقی‌ها بیشـــتر خانه‌های خیابان ۴۰ متری را با لودر صاف کردند تا هم از جنگ خیابانی پیشـــگیری کنند و هم از خاک و نخاله حاصل از آن، خاکریزهای دوجداره بزنند. امروز زمین‌های مســـطحی که حکایت آن‌روزها را بازگو می کنند، تنها آثار به‌جا مانده از جنگ در این خیابان هستند و برای تعقیب رد جنگ باید به خیابان‌ها و گذرهای فرعی رفت.

به توصیه صالح موســـوی، از خیابان حافظ به ســـمت فلکه دروازه می‌رویم. او می گوید پیش از جنگ وسط این فلکه حوض بزرگی وجود داشت که انبوه درختان بیعار آن را دربر گرفته بودند و آنجا را همیشه سایه می کردند، انگار که اینجا از دیگر جاهای شهر تاریک‌تر اســـت. اما امروزه این میدان هیچ شباهتی به آنچه موسوی می گوید، ندارد و از آن همه خاطره، خانه خرابه‌هایی با اثر گلوله توپ در بخش‌های ورودی و خروجی‌شان باقی مانده است.

میدان شهید مقبل یکی دیگر از میدان‌های خرمشـــهر است که شاهد حماسه مقاومت بوده. این میدان در امتداد غربی فلکه دروازه قرار دارد و خانه‌های نیمه‌ویران دورتادورش را گرفته‌اند. پیش از جنگ، آب ساکنان اطراف این میدان از طریق دو منبع بزرگ تامین می‌شـــد که بارها هدف عراقی‌ها قرار گرفتند. ســـرانجام و بعد از بمباران‌های متعدد، یکی از منبع‌ها سقوط کرد و دیگری با گلوله و ترکش آبکش شد. از خیابان شهید مقبل به سمت فلکه احمدزاده می‌رویم و به ساختمان سه طبقه‌ای می‌رسیم که جنگ، هیبتش را رعب‌آور کرده است.



**خانه‌ها ۲۹ سال بعد**
**پس از نزدیک به سه دهه، زندگی در خرمشهر جریان دارد اما مردم و ساختمان‌های به‌جامانده از جنگ هنوز خاطره آن روزها را در ذهن و پیکر خود دارند. از معروف‌ترین یادگاری‌های دفاع مقدس که می‌تواند به ثبت آثار ملی برسد، همین ساختمان است که زمانی یکی از شعبه‌های بانک رفاه در خرمشهر بود**
عکس: حسن قائدی

## دیده‌بان مقاومت

معدود ساختمان‌های بلند خرمشهر، نعمت بزرگی برای رزمندگان و به نوعی برج دیده‌بانی آنان بود؛ نکته‌ای که شـــهید بهروز مرادی هم در خاطراتش به آن اشاره می کند؛ «از گلفروشی، داخل یک ساختمان سه طبقه شـــدیم و با کندن سوراخی در دیوار، پشـــت‌بام‌های اطراف را زیر نظر گرفتیم». ســـاختمان نیمه‌ویران نبش میدان احمدزاده یکی از این ساختمان‌هاســـت. وجب به وجب ساختمان از توپ و خمپاره سوراخ شده و کرکره مغازه‌های آن هنوز سوراخ سوراخ است. صالح موسوی به ســـاختمان نگاه می کند و از نبردی کـــه در آن رخ داده می گوید؛ «ســـیزدهم یا چهاردهم مهر بود. جهان‌آرا گروهی به من داد تا داخل گمرک شویم. صبح در این ساختمان مستقر شدیم تا برای ورود به گمرک آماده شویم ولی آتش دشمن آن‌قدر شدید بود که حتی نمی‌توانستیم سرمان را بلند کنیم. بالاخره دوام نیاوردیم و همه پراکنده‌شدیم».

یکی دیگر از ساختمان‌های شاخص مقاومت، خانه‌ای است که در خیابان فردوسی قرار دارد. ساختمان هنوز سرپاست اما جای ترکش‌ها و گلوله‌ها بر چهره‌اش باقی مانده است. از پله‌های ساختمان به پشت‌بام می‌رویم. حتی زیر پله‌ها هم اثر گلوله پیداست و وجب به وجب پشت‌بام هم سوراخ سوراخ شده. از صالح موسوی با تعجب می‌پرســـم: «گلوله‌ها چطور روی بام خورده‌اند؟». در جواب می گوید: «در جنگ از نوعی خمپاره مخصوص برای زدن نفر روی پشت‌بام استفاده می‌شد که به آن خمپاره زمانی می گفتند. گلوله این خمپاره پس از اصابت به زمین و عمل کردن چاشنی، کمانه می کرد و در فاصله کمی از زمین منفجر شده و به ترکش‌های ریزی تبدیل می‌شد که تعداد آنها قابل شمارش نبود و تمام نفراتی را که روی بام و کوچه و خیابان بودند، سوراخ سوراخ می کرد. رزمندگان طبق آنچه آموخته بودند با شنیدن صدای خمپاره روی زمین می‌خوابیدند. اما این خمپاره که در هوا منفجر می‌شد، ترکش‌هایش را به پایین پرتاب کرده و بدن رزمندگان خوابیده را تکه تکه می کرد».

در این ســـاختمان چندین خانوار زندگی می کنند. از پله‌ها پایین می‌آییم و درِ یکی از واحدها را می‌زنیم. خانمی در را باز می کند. از زندگی آنها می‌پرسیم. بقیه اهالی ساختمان هم می‌آیند. آنها با کشیدن دیوارهای سیمانی از راهروهای این ساختمان اتاق ساخته و در آن زندگی می کنند؛ در مجموع ۱۶ خانوار. قدیمی‌ترین آنها ده سال است که به این ســـاختمان آمده؛ بقیه هم از بی سرپناهی به اینجا پناه آورده‌اند. خرمشهری هستند. بعد از ازدواج جا و مکان نداشته‌اند. وضعیت زندگی شان بسیار بد است و آب خوردن و استحمام هم ندارند.

## مسجدی در محاصره مین‌ها

قلب و پناه نیروهای مقاومت در آن ۳۵ روز جایی نبود جز مسجد جامع خرمشهر که گنبدش از خیابان چاسبی پیداست. وقتی به دستور محمد جهان‌آرا در روز سوم جنگ تحمیلی مساجد و حسینیه‌ها به مقر مقاومت تبدیل شـــدند، مسجد جامع به پایگاه اصلی بدل شد و در روزهای بعد سلاح‌های سپاه پاسداران خرمشهر و پادگان دژ به آنجا منتقل شد. مسجد جامع از نظر استراتژیک در نقطه خوبی قرار داشت؛ تقریبا در مرکز شهر بود و به دلیل فاصله‌اش از کارون در تیررس عراقی‌ها نبود. موشک خمسه و توپخانه سنگین دشمن حرمت مسجد جامع را هم نداشتند و در آن ۳۵روز به شدت آسیب دید اما اهمیت استراتژیک آن باعث شد تا پس از اشغال هم مقر نظامی عراقی‌ها شود. متجاوزان خانه‌های دور تا دور مسجد را با لودر تخریب کردند و اطراف مسجد را با سیم خاردار و میدان مین محصور کردند. آنان با نصب تابلوهای هشدار (الغام) تنها یک مسیر را برای ورود به مسجد باز گذاشتند.

حمله برق‌آسای رزمندگان در فتح خرمشهر به عراقی‌ها فرصت نداد تا تابلوهای الغام را که هشدار منطقه مین بود، از اطراف مســـجد جامع جمع‌آوری کنند. اگر این تابلوها برداشته می‌شد تعداد تلفات ایرانی‌ها در فتح خرمشهر دو چندان می‌شد. موسوی می‌گوید: «عراقی‌ها مثل بذر، مین‌های گوجه‌ای ضدنفر در همه‌جای شهر به خصوص اطراف مسجد جامع ریخته بودند. بعضی از این مین‌ها به شکل تله انفجاری با سیم به هم متصل بودند تا هنگام انفجار یکی، بقیه هم منفجر شوند».

امروز فقط گوشه کوچکی از ساختمان مسجد جامع یادگار روزهای مقاومت است

# نقشه اشغال

## گام به گام با مقاومت رزمندگان ایرانی در خرمشهر

**آخرین روز شهریورماه ۵۹، خرمشهر یکپارچه خروشید؛ هنوز بوی باروت شهر را ترک نکرده بود که خبر رسید نیروهای عراقی در دو جهت شمالی و غربی به قصد اشغال خرمشهر پیش می‌آیند. شهر ناگهان به جنب و جوش افتاد. نیروهای مهاجم که رویای تصرف آسان شهر را در سر داشتند، وقتی با مقاومت شدید ایرانی‌ها روبه‌رو شدند، تمام تئوری‌هایشان به باد رفت. خرمشهر پس از ۳۵ روز اشغال شد اما نه به سادگی؛ خانه به خانه و نقطه به نقطه این شهر صحنه مقاومت بود. امروز پس از ۲۹ سال می توان رد این حماسه را در خرمشهر دید.** اینفوگرافی: محمدمهدی رمضانی

### از خرم به خون

**مراحل اشغال خرمشهر توسط دشمن نشان می‌دهد که نیروهای عراق با آمادگی کامل و نقشه‌ای حساب شده این شهر را محاصره و تسخیر کردند. آنها فکر همه‌چیز را کرده بودند جز مقاومت مردم تا پای جان و همین موضوع هم باعث شد تا جنگی که شاید در تصورشان نصفه روزه باید در این شهر تمام می‌شد، بیش از یک ماه طول بکشد.**

**مراحل محاصره خرمشهر:**

هجوم عراقی‌ها از مرز غربی، در ۳۱ شهریور آغاز شد. آنها تا ۶ مهر، جاده اهواز را تا پادگان دژ در شمال، و جاده شلمچه را تا پل نو در غرب اشغال کردند. از ۷ تا ۱۹ مهر، پلیس‌راه در جاده اهواز تصرف و خرمشهر تا شرق کارون محاصره شد. از تاریخ ۲۰ تا ۲۳ مهرماه شمال شهر و جاده آبادان اشغال شد و شهر به محاصره کامل درآمد. اما مقاومت‌ها تا ۱۱ روز بعد ادامه داشت.

**مراحل اشغال خرمشهر:**

- محوطه بندر و گمرک، در سنتاب و چهارراه کشتارگاه از تاریخ ۱۶ تا ۲۱ مهرماه اشغال شد.
- نیروهای دشمن از تاریخ ۲۲ تا ۲۸ مهرماه خانه‌های بندر و کوی طالقانی را تسخیر کردند و تا میدان فرمانداری پیش آمدند.
- شرکت نفت (موزه جنگ فعلی) و میدان مقبل از تاریخ ۲۹ مهرماه تا یکم آبان‌ماه اشغال شد و دشمن تا مسجد جامع پیش آمد.
- روز ۳ آبان‌ماه، روز سقوط پل خرمشهر بود. دشمن در این روز کوی آریا و فلکه فرمانداری را اشغال کرد.
- نیروهای مقاومت در ۴ آبان‌ماه هنوز در شهر حضور داشتند. دشمن در این روز با تسخیر مسجد جامع، خرمشهر را اشغال کرد.

مسیر غربی حمله مهاجمان
مسیر شمالی حمله مهاجمان
پلیس راه
پادگان دژ
مسیر شلمچه - خرمشهر
جاده اهواز - خرمشهر
گلزار شهدا
خیابان کمربندی
چهارراه کشتارگاه (میدان مقاومت)
کوی طالقانی
ابتدای بندر و گمرک
خیابان ۴۰ متری
میدان عباره
میدان راه آهن
کوی آریا
۱
۲
۳
۵
۴
فلکه دروازه
میدان مقبل
فلکه فرمانداری
مسجد جامع
بازار صفا
خیابان امام خمینی (ره)
در سنتاب
رود کارون
پل خرمشهر
فلکه احمدزاده
موزه دفاع مقدس
پل شهید همت
محله کوت شیخ
رودخانه بهمنشیر
اروند رود

### راهروهای تانک

این تصویر هوایی، خرمشهر را در ۱۶ بهمن‌ماه ۶۴ نشان می‌دهد. خط‌های سفید، بخشی از شهر است که توسط نیروهای مهاجم تخریب شد تا امکان جنگ شهری را از بین ببرند و فضای لازم برای حرکت تانک‌هایشان به وجود آید.





**بندر خرمشهر**

محوطه بندر و گمرک که در شرق خرمشهر قرار دارد، قلب اقتصادی شهر است. این محوطه، کنار اروندرود و نزدیک رودخانه کارون واقع شده و مقاومت در آن تا چهاردهمین روز دفاع مقدس ادامه داشت.



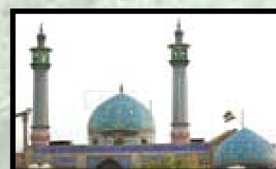
**موزه دفاع مقدس**

ساختمان شرکت نفت، لب رود کارون و در تقاطع خیابان‌های امام خمینی (ره) و نقدی قرار دارد این ساختمان پس از اشغال خرمشهر، مقر فرماندهی عراقی‌ها بود و پس از آزادسازی به موزه دفاع مقدس تبدیل شد.



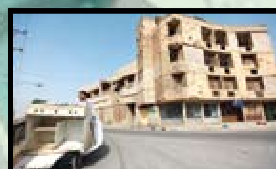
**گلزار شهدا**

ساختار گلزار شهدا در گذشته، تعجیل در خاکسپاری را نشان می‌داد؛ سنگ قبری وجود نداشت و نام هر شهید روی صفحه‌ای فلزی نوشته می‌شد که البته دیگر اثری از آن ساختار نیست.



**مسجد جامع**

روزگاری تمام بنای مسجد جامع خرمشهر که نبش خیابان‌های چاسبی و ۴۰متری قرار دارد، پر از آثار فشنگ و گلوله توپ بود اما پس از آزادسازی تمام بنا بازسازی شد.



**ساختمان فلکه احمدزاده**

یکی از باقیمانده‌های دفاع ۳۵ روزه که هنوز هم سرپاست، همین ساختمان سه طبقه است که در فلکه احمدزاده قرار دارد. ساختمان‌های بلند خرمشهر به رزمندگان مقاومت فرصت دیده‌بانی می‌داد.



**شهر، شهر خون است**
**خطر مکان و زمان نمی‌شناخت؛ «عراقی‌ها شهر را یکپارچه زیر آتش گرفته بودند و صدای انفجار، بوی باروت و دود، عرصه را بر همه تنگ کرده بود.» کوچه و خیابان محل مقاومت زن و مرد و پیر و جوان بود و همه در تیررس دشمن بودند؛ «جمشید توی یک راه پله شهید شد، سیدابراهیم هم یک کوچه آن طرف‌تر... جنازه حسین و شبیر روی هم رفته یک کیلو بیشتر نشد که هر دو را در یک قبر جا دادند.» اینها بخشی از خاطرات شهید بهروز مرادی از آن روزهاست. عکاس هم یکی از همین اتفاقات را در این تصویر به ثبت رسانده است**
عکس: رسول ملاقلی‌پور

و تمام بخش‌های آن بازسازی شده. مسجد کاشی کاری‌های زیبایی داشت که در جنگ فرو ریخت و حالا بخشی از آن در موزه دفاع مقدس خرمشهر قرار دارد.

## خانه انگلیسی، لانه عراقی

کاشی کاری‌های مسجد جامع، در مسـجد امام جعفر صادق(ع)، خمپاره‌های عمل نکرده، نخل‌های سـربریده، نمونه‌ای از سنگرسـازی‌های زمان جنگ و بسیاری نشانه‌های دیگر؛ اینها نمونه‌هایی از اشیایی است که در موزه دفاع مقدس به نمایش در آمده‌اند. صالح موسوی می گوید: «وقتی خرمشهر آزاد شد، فهمیدیم که عراقی‌ها ساختمان انگلیسی‌ها را مقر خود کرده بودند». او ادامه می‌دهد که مهاجمان، تانکر بزرگی از سوخت گازوئیل کنار این ساختمان گذاشته بودند و لوله آن را به رودخانه وصل کرده بودند؛ «می‌خواستند از حملات ما جلوگیری کنند؛ یعنی وقتی که ما حمله کنیم، رودخانه را به آتش بکشند و جلوی ما را بگیرند».

ساختمان انگلیسی‌ها نامی بود که مردم در زمان شاه به این ساختمان که شرکت نفت بود داده بودند چرا که انگلیسی‌ها آن را در سال ۱۳۰۹ ساخته بودند. علاوه بر آثار به جای مانده از جنگ، خود ساختمان موزه هم اثری به‌جا مانده از جنگ است؛ دیوارهای آن سوراخ سوراخ شده و جای گلوله‌های توپ که البته بیشتر از طرف ایرانی‌ها شلیک شده، در جای جای آن دیده می‌شـود. یکی از دیدنی‌های موزه جنگ، دیواری است که سربازان عراقی‌ها روی آن یادگاری نوشـته‌اند و امروزه در محفظه‌ای شیشه‌ای نگهداری می‌شود. داخل موزه هم عکس‌های زیادی از دوران اشغال خرمشهر وجود دارد. از اسناد جالب موزه، نامه‌های زمان جنگ عراقی‌ها به مردم خرمشهر و خلبانان ایرانی است که خواندن آنها خالی از لطف نیست. عراق در این نامه‌ها سعی می کرد تا با ایجاد تفرقه میان مردم و دادن وعده و وعید، ایرانیان را طرفدار خود کند. اما همه جنگ را نمی‌توان در این موزه دید. میراث جنگ در خیابان‌های خرمشهر است و هنوز هم می‌توان با قدم زدن در این شهر مسیر نبرد را دنبال کرد.

## عقب نشینی کنید

روز سی‌ام جنگ بود که مهاجمان، غرب شـهر را گرفته بودند و به سمت شرق آن هجوم بردند. فلکه فرمانداری مرکز مقاومت در شرق خرمشهر بود. این ساختمان که امروزه بازسازی شده، هنوز در جای قبلی خود گوشـه میدان دیده می‌شود. در پی درگیری شـدیدی که میان نیروهای مقاومت و مهاجمان درگرفت، ساختمان فرمانداری اشغال شد اما مدافعان موفق شـدند در اوایل شب دوباره به فرمانداری بازگردند. هنوز خستگی از تن رزمندگان بیرون نرفته بود که در ساعت ۴ صبح روز بعد، عراقی‌ها دوباره خود را به ساختمان فرمانداری رساندند و درگیری باز آغاز شد. دیگر مهماتی برای نابودی تانک‌های دشمن باقی نمانده بود. آخرین گلوله آرپی‌جی هم شلیک شد که تانک جلودار را به آتش کشید. بالاخره نیروهای مقاومت مجبور به ترک ساختمان فرمانداری شدند اما مقاومت ادامه داشت و این بار در پل خرمشهر.

روز سی و چهارم جنگ برای پل خرمشهر، یادآور روزهای تلخی است. فرمانداری که به اشـغال درآمد، هجوم نیروهای عراقی به این پل متمرکزتر شد، تا تنها مسیر رساندن نیرو و مهمات به نیروهای مقاومت را قطع کنند. اگر پل سقوط می کرد، تمام رزمنده‌ها در شهر محاصره می‌شدند و راه عقب‌نشینی بسته می‌شد؛ برای همین، وقتی روز سوم آبان‌ماه خبر محاصره پل به محمد جهان‌آرا می‌رسد، به تمام نیروهای خود دستور می‌دهد تا شهر را تخلیه کنند. با وجود این، رزمندگانی در شهر ماندند تا به نبرد

**وقتی روز سوم آبان‌ماه خبر محاصره پل به جهان‌آرا می‌رسد، به تمام نیروهای خود دستور می‌دهد تا شهر را تخلیه کنند. با وجود این، رزمندگانی در شهر ماندند تا به نبرد ادامه دهند**

ادامه دهند. شـهید بهروز مرادی یکی از آنها بود که در خاطراتش می‌نویسد: «خبر رسید که دشمن به پل رسیده و ما در خطر محاصره قرار گرفته‌ایم. مقر ما در مسجد اصفهانی‌ها بود. به بچه‌ها گفتم: به این حرفا گوش ندین. کارتون رو بکنید تا ببینیم چی می‌شه. هنوز حرفم تمام نشده بود که یکی از بچه‌ها دوان‌دوان رسید؛ تکاورها عقب‌نشینی کردن. هیچ کس هم توی مقر جلوی مسجد جامع نیست. داریم محاصره می‌شیم. بی‌سیم‌زدن که عقب‌نشینی کنیم. به بی‌سیم‌چی گفتم اگه می‌خوای بی‌سیم رو بردار و برو».

سرانجام عراقی‌ها پل را تصرف کردند. برای نیروهای مقاومت حتی یک فشنگ باقی نمانده بود. تنها مسیر ارسال مهمات را از دست داده بودند. با فرارسیدن شب دستور عقب‌نشینی جدی شد. دیگر عراقی‌ها به دو قدمی مسجد جامع رسیده بودند و تنها خیابان امام خمینی(ره) دست نیروهای ایرانی بود. راهی جز ترک شهر نمانده بود.

## ناگهان شهر گم شد

قدم زدن در خیابان امام خمینی(ره) چهره جدیدی از جنگ را نشان می‌دهد. قایق‌ها، لنج‌ها و کشتی‌های نیمه غرق شده هنوز هم در ساحل کارون و حتی در میانه آب دیده می‌شوند. این خیابان که به خیابان لب شط معروف است، آخرین منطقه‌ای بود که به دست عراقی‌ها افتاد. با توجه به اینکه خیابان امام خمینی(ره) درست کنار کارون واقع شده، امکان تردد نیروهای عراقی در آن وجود نداشت؛ برای همین عراقی‌ها دست به ساخت کانال‌های ارتباطی‌ای زدند تا در تیررس گلوله‌های رزمندگان ایرانی نباشند. خیابان امام خمینی(ره) که یکی از سرسبزترین خیابان‌های خرمشهر بود بر اثر شدت توپ‌باران به خرابه‌ای باور نکردنی با درخت‌های سوخته و سرنگون شده و خیابانی سنگفرش شده با تیرآهن، پوکه‌های توپ و پاره آجرهای تکه تکه شده بدل شده بود.

با هجوم عراقی‌ها به تنها خیابان اشغال نشده شهر، تخلیه شهر آغاز شد. تنها مسیر برای بیرون رفتن از شهر، پل خرمشهر بود که آنها هم در تسخیر عراقی‌ها بود؛ پس رزمندگان از هر راهی خود را به آن‌سوی کارون می‌رساندند. عقب‌نشینی رزمندگان تا صبح روز سی و پنجم ادامه داشت و بیشتر مدافعان از طریق لوله‌هایی که در زیر پل خرمشهر وجود داشت، خود را به کوت شیخ در جنوب کارون رساندند. شهید مرادی درباره آخرین روز دفاع می گوید: «بچه‌ها بغض کرده بودند و گریه می کردند اما باید دسـتور را اجرا می کردیم... همه نیرویمان را در بازوها جمع کرده و سخت به تیوپ چسبیده بودیم... در حالی که با حسرت به آن سوی رود نگاه می کردیم، ناگهان شهر در مقابل چشمانمان گم شد».

## تا آخرین تیر

شهر اشغال شده از مقاومت خالی نبود. به کوی آریا که می‌رسیم موسوی می گوید اینجا محل شهادت آخرین رزمنده مقاومت ۳۵ روزه – یعنی امیر رفیعی – است؛ «امیر مسؤول تیربار فلکه فرمانداری بود و تا آخرین لحظه از تیربارش جدا نشد. بعد از ظهر چهارم آبان ماه بود که همه شهر را تخلیه کرده بودند ولی او هنوز به سمت عراقی‌ها تیراندازی می کرد و دیگر خبری از او نشد». او ادامه می‌دهد: «وقتی آزادگان به کشور بازگشتند، امید داشتیم که بین آنها باشد ولی نبود. سرنوشت او را نفهمیدیم تا زمانی که صدام مرد؛ تلویزیون عراق فیلم مونیتورینگ اشغال خرمشهر را پخش می کرد که امیر را در آن فیلم دیدم. یک‌بار دستگیر شدنش را نشان دادند و بار دوم هم او را با سر



**بندری که بود**

کارون رود پرخاطره‌ای است و در این چندسال، اشغال این شهر را دیده و آزادی‌اش را به تماشا نشسته است. کارون روزگاری مسیر مهمی برای کشتی‌های تجاری شده بود تا خرمشهر به یک از بندرهای مهم ایران تبدیل شود. جنگ که تمام شد، خرمشهر بازسازی شد اما بندر خرمشهر دیگر رونق گذشته‌اش را نداشت؛ کشتی‌های سوخته به‌جای مانده از جنگ، محیط زیست کارون را به خطر انداخت و ارتفاع کوتاه پل شهید همت بن‌بستی شد برای ورود کشتی‌ها به بندر

عکس: هادی آبیار

**روز آزادی**

اهمیت تاریخی مسجد جامع خرمشهر در قدمت آن نیست بلکه در ارزش حوادثی است که در جنگ از سر گذرانده. در آن ۳۵ روز، مسجد جامع، قرارگاه اصلی مقاومت و سرپناه آوارگان بود و با آزادسازی شهر، مهمان شادی فاتحانه رزمندگان شد. خرمشهر که خونین‌شهر نام گرفته بود، دوباره طعم آزادی را چشید و مسجد جامع خرمشهر بنای یادمان مقاومت مردم ایران شد

عکس: محمدرضا صفار خوش اقبال

**در زمان جنگ عراقی‌ها می‌دانستند که مقر سپاه در کوی آریاست و مدام این محل را می‌زدند. این مکان در تمام هشت سال دفاع مقدس فرصت بازسازی نداشته**

و صورت خونی بین سربازان عراقی دیدم. معلوم بود که خیلی کتکش زده و بعد هم تیربارانش کرده‌اند».

ویران شدن کوی آریا عجیب نبود. در زمان جنگ عراقی‌ها می‌دانستند که مقر سپاه اینجاست و مدام این محل را می‌زدند. صالح موسوی می‌گوید که این مکان در تمام هشت سال دفاع مقدس فرصت بازسازی نداشته چرا که پس از آزادسازی خرمشهر هم تا سال‌ها مقر فرماندهی سپاه بوده و عراقی‌ها مدام آنجا را هدف قرار می‌دادند. این روزها خانه‌های کوی آریا همان‌طور جنگ‌زده به حال خود رها شده تا سرپناه بی‌خانمان‌های خرمشهر باشد.

### شهر خاطره‌ها

«ساعت ۱۱:۳۰ صبح بود که جنازه شهناز را به بهشت شهدا بردیم... . آبی برای غسل نبود. نوه امام خمینی(ره) آنجا بودند، از ایشان پرسیدم، گفتند که احتیاج به غسل ندارد. آنجا، هر کس شهید خودش را خاک می کرد. اگر هم خانواده شهید نبودند یا جنازه شناسایی نمی‌شد، آن را مجهول دفن می کردند... . دفن شهناز در شرایط دشواری انجام شد. عراقی‌ها مرتب توپ می‌زدند... . یکی از گلوله‌ها، در ۷-۶ متری ما، روی قبری که تازه یکی از شهدا را در آن خاک کرده بودند فرود آمد». اینها تصاویری است که شهلا حاجی‌شاه -از کسانی که در مقاومت خرمشهر حضور داشت و به عنوان پرستار به مجروحین می‌رسید- در خاطرات خود از گلزار شهدا می گوید. مکانی که در گذشته شکلی منحصر به فرد داشت؛ هیچ سنگ قبری دیده نمی‌شد و نام هر شهید که روی صفحه فلزی کوچکی با رنگ نوشته شده بود، بر تپه خاکی کوچک قبر نصب بود. در کنار هر شهیدی پوکه گلوله توپی افتاده بود.

این گلزار امروز به مصلای بزرگی بدل شده و ساختار سنتی آن کاملا دگرگون شده است. با این کار، بخش مهمی از خاطرات خرمشهر از خاکسپاری عزیزانش برای همیشه از میان رفت.

### خرمشهر آزاد شد

با آنکه خرمشهر ۵۵۷ روز طعم اشغال را چشید و خونین شهر نام گرفت اما در ساعت ۵۵ دقیقه بامداد روز دهم اردیبهشت‌ماه سال ۶۱، با قرائت رمز یا علی ابن ابیطالب(ع) عملیات بیت‌المقدس برای آزادسازی خرمشهر آغاز و ۲۴ روز بعد هم آزاد شد. هنگام فتح خرمشهر عراقی‌ها چنان غافلگیر شده بودند که حتی مجالی برای بردن وسایلشان پیدا نکردند. آنها که توان فرار از مرز خشکی را نداشتند لباس و کلاه از تن درآوردند و در حالی که اسلحه‌هایشان را روی زمین رها می کردند خودشان را به دوراهی کارون و اروند رسانده و به آب‌های اروندرود زدند تا از این طریق فرار کنند. در این میان سراسر خیابان‌های منتهی به کارون پر از کلاه‌های جنگی، فانوسقه، مسلسل، کلت‌های کمری و حتی لباس سربازهای عراقی شده بود. خودشان را برهنه کرده بودند تا شاید از این طریق بتوانند راحت‌تر از رودخانه عبور کنند.

این روزها در خرمشهر از جنگ خبری نیست. اما سال‌ها بعد از خونین شهر شدن، هنوز هم آن‌چنان که باید خرم نشده است. ساخت و سازها و توسعه شهر در بعضی از موارد باعث از بین رفتن میراث تاریخی مقاومت و حتی گاه موجب دردسر مردم شده است؛ برای نمونه می‌توان از پل جدید نام برد که با ساخت آن به دلیل ارتفاع کوتاهش ورود کشتی‌ها به محوطه بندر خرمشهر غیرممکن شد و شهر از رونق تجاری افتاد. جا دارد که خرمشهر نه‌تنها چیزی از شهرهای ایران کم نداشته باشد بلکه تبدیل به شهری تاریخی شود؛ شهری که میراث‌دار حماسه و مقاومت ایرانیان است. ■



**یادمان خرمشهر**

اسکناس‌های ۲۰۰ تومانی با طرح خرمشهر برای اهالی این شهر ارزش دیگری دارد. جنگ که تمام شد طرح آزادسازی خرمشهر روی این اسکناس‌ها نشست؛ تصویری که تجمع رزمندگان پیروز را کنار مسجد جامع نشان می‌دهد؛ برای خرمشهری‌ها نه تنها آن اسکناس‌ها، بلکه مسجد جامع و روزهای مقاومت که آثارش هنوز هم بر در و دیوار شهر باقی مانده، معنای دیگری دارد

عکس: حسن غفاری

# راهنمای سفر



# شب، سکوت، نجوم

بهترین مناطق ایران برای تماشای ستاره‌ها و پدیده‌های نجومی

عکس: بابک امین تفرشی

# نگاهی به آسمان شب ایران

## مکان‌هایی که می‌توان در تابستان، ستاره‌های پرشمار دید

حمیدرضا نوروزی – مهدی زمانی

**ایران همیشه پر از بیابان‌های فراخ و کویرهای پهناور و کوه‌های بلند بوده و به همین دلیل طبیعی یکی از بهترین سرزمین‌های دنیا برای رصد آسمان و تماشای اجرام آسمانی به حساب آمده است. بیراه نیست که نام‌های درخشانی از دانشمندان نجوم و ریاضی در تاریخ ما زیاد دیده می‌شوند. از آن روزهای دور تاریخی تا امروز که آلاینده‌های نوری، زلالی آسمان را زائل کرده‌اند، ایران با مناطق تاریکش مکانی مناسب برای نجوم به‌شمار می‌رود. برای تماشای زیبایی‌های آسمان و اجرام معلق در آن باید از شهرهای بزرگ فاصله بگیریم تا از آلودگی‌ها دور شویم. بعد از آن، باید وضعیت آب و هوایی، زمان رصد و ابزار رصدی مناسب را هم در نظر بگیرید. معمولا قبل از هفتم هلال ماه و بعد از شب بیست‌ویکم، می‌شود آسمان پرستاره دید. در شب‌های دیگر، نور ماه، ساعت‌هایی از شب، آسمان را روشن می‌کند و اجازه تماشا نمی‌دهد. در شب‌های ابری هم تعداد زیادی از ستاره‌ها پشت ابرها پنهان می‌شوند و به‌چشم نمی‌آیند. در این شماره مکان‌هایی را معرفی می‌کنیم که می‌توانند یک پیشنهاد سفری خوب و پرخاطره تلقی شوند. اگر منجم حرفه‌ای نیستید و تلسکوپ ندارید برای رصد بهتر آسمان از دوربین استفاده کنید.**



**شبی درخشان**
کاروانسرای قصر بهرام، آسمانی پرستاره و زلال دارد. گروه‌های نجومی زیادی از شهرهای مختلف در اینجا بیتوته می‌کنند. آنها با هم آشنا می‌شوند و گروه‌های بزرگتر رصدی تشکیل می‌دهند. کسانی که تلسکوپ پیشرفته‌تر دارند اجازه می‌دهند بقیه هم از دریچه آن، نورهای شب درخشان را تماشا کنند

عکس: امیرحسین ابوالفتح

**انقلاب در سرما و گرما**
برج قدیمی رادکان دقت نجومی منحصربه‌فردی دارد اما معمولا اتفاقی که گروه‌های زیادی را برای تماشا به این گوشه کویر می‌کشاند، انقلاب‌های زمستانی و تابستانی رادکان است. اولین غروب تابستان و نخستین طلوع زمستان، نمایش‌دهنده شاهکار معماری نجومی ایران به حساب می آید

عکس: حسین کریم‌زاده

## حکایت برج پیر و زحل

### رصدخانه رادکان

یکی از بهترین منطقه‌هایی که برای تماشای اجرام آسمانی مناسب است در ۷۸کیلومتری شمال غربی مشهد مقدس قرار دارد. تا همین چندسال پیش همه فکر می کردند این برج که میان دشتی بین کوه‌های هزارمسجد و بینالود قرار دارد، مقبره یکی از شاهان ایلخانی است اما بعد از تحقیق در اسناد مختلف، مشخص شد برج رادکان نزدیک روستایی به همین نام برای رصد آسمان ساخته شده است. برج تاریخی رادکان در بخش چناران، تنها برجی است که توانایی تعیین چهار فصل، سال کبیسه و آغاز نوروز را دارد. این برج در ۱۳فرسنگی مشهد توسط گروه خواجه‌نصیرالدین طوسی در زمان وزارت او در دربار هلاکوخان بنا شد. تاریخ منقوش روی کتیبه‌ای در برج سال ۶۶۰ هجری قمری را نشان می‌دهد که همزمان با پایان کار ساخت بناهای وابسته به رصدخانه مراغه است. منطقه جلگه‌ای و معتدل رادکان در مسیر راه شوسه قدیمی مشهد به قوچان واقع شده است. این شاخه از راه ابریشم از کنار رودخانه کشف‌رود می گذشت. اگر خواستید یک رصد موفق در کنار شاهکار معماری ریاضی و نجوم ایران داشته باشید، برای شب می‌توانید روی هماهنگی با مسوول دبستان روستای رادکان حساب کنید و برای استراحت و استفاده از سرویس بهداشتی به تنها مدرسه روستا بروید. منجمان زیادی از سراسر دنیا برای تماشای انقلاب تابستانی و زمستانی پای این برج می آیند و مردم روستا با حضور منجمان آماتور و حرفه‌ای آشنا هستند. این برج درها و دریچه‌هایی دارد که انتخاب جاگذاریشان اتفاقی نیست. درها درست در راستای طلوع یلدایی (آغاز زمستان) و غروب آغاز تابستان ساخته شده است. هنگام انقلاب‌ها نور خورشید از دو در برج عمود می‌تابد. سیاره زحل و اجرام بسیار دیگری از این برج قابل رصد است.

## خرس بزرگ بر بام قصر

### کاروانسرای قصر بهرام

اگر ساکن پایتخت هستید و می‌خواهید شبی را با رصدکردن ستاره‌ها بگذرانید، سفر به قصر بهرام پیشنهاد مطلوبی است. این مکان برای اهالی کاشان و اصفهان هم به‌راحتی قابل دسترس است.

دور بودن از آلودگی‌های محیطی به‌خصوص آلودگی نوری شهرهای بزرگ همچون تهران و کاشان باعث شده که این منطقه آسمانی پر ستاره را در این شب‌ها به نمایش بگذارد. این کاروانسرا در جنوب شرقی استان تهران و در پارک ملی کویر قرار دارد.

برای رفتن به قصر بهرام و گذراندن یک شب تابستانی پرخاطره، نزدیک‌ترین راه از مسیر شهر ورامین به‌حساب می‌آید.

از آنجا به روستای قلعه بلند بروید که نزدیک‌ترین روستا به ورودی پارک‌ملی کویر است. بعد از این روستا به پاسگاه محیط‌بانی می‌رسید که روی تابلویش نام پاسگاه محیط‌بانی مبارکیه نوشته شده و اجازه ورود را باید از محیط‌بانان سازمان حفاظت محیط زیست بگیرید. بعد از آن حدود ۶۰کیلومتر در جاده خاکی، تپه‌ها، گیاهان متنوع کویری و گله‌های شتر در قاب نگاهتان جا خوش می کنند تا به کاروانسرای قصر بهرام برسید.

این کاروانسرا در گذشته جزو اتراقگاه‌های جاده ابریشم به شمار می‌رفت و امروزه محوطه‌اش پاتوق اهالی نجوم مقیم در شهرهای تهران، اصفهان، ری و کاشان به حساب می‌آید. از این آسمان دب‌اکبر، دب اصغر و بخشی از کهکشان راه شیری به وضوح قابل مشاهده است.

## آسمان کوه‌دنج کویری

### چک‌چک یزد

یزد هم یکی از شهرهای کویری است که آسمان زلالی دارد. گوشه‌ای دنج کنار کویر، روستای چک‌چک قرار دارد که زرتشتیان یزدی آنجا را مقدس می‌دانند. در این سرزمین علاوه بر آسمانی تاریک و دور از آلودگی نوری می‌توان ابنیه تاریخی متعددی را هم تماشا کرد. گرچه تابستان‌های کویر گرم و تفتان است اما چک‌چک، منطقه‌ای است با کوه‌های سنگی زیبا که عبادتگاه و زیارتگاه زرتشتیان هم به حساب می‌آید و همین اعتقاد موجب شده همیشه سکوت و آرامش در منطقه جاری باشد.

روستای چک‌چک، آسمان پرستاره‌ای دارد که دلیلش دور بودن از شهر بزرگ یزد است اما به علت کوهستانی بودن، افق‌های این منطقه کاملا بسته است و باعث می‌شود رصدکنندگان ستاره‌های کویری، طلوع واقعی ستارگان را نبینند. ساعتی طول می کشد تا ستاره‌ها از پشت کوه‌ها بالا بیایند و دیده‌شوند. برای رسیدن به این روستا باید از شهر یزد راه میبد را در شمال‌غربی پیش بگیرید؛ حدود ۱۰ کیلومتر از اشک‌زرد بگذرید تا از سه‌راهی خرانق به سوی این روستا مسیرتان را تغییر دهید. بعد از ۵۵ کیلومتر که نزدیک خرانق شدید به سمت اردکان حرکت کنید تا بعد از ۱۵ کیلومتر به چک‌چک برسید. در این راه بخش‌هایی از مسیر، خاکی است اما آسمانی را که می‌بینید ارزشش را دارد.



**تجهیزات یک سفر نجومی**
چادر، کیسه‌خواب، لباس گرم برای سوز شب و لباس خنک برای روز گرم، کلاه آفتابگیر، عینک آفتابی و چراغ‌قوه با طلق قرمز.
برای بررسی وضعیت آب و هوا سایت www.spaceweather.com را ببینید

عکس: حسین کریم‌زاده

**۷ عکاسی نجومی:**
برای عکاسی نجومی کافی است از دوربینی استفاده کنید که قابلیت نوردهی بلندمدت داشته باشد. این فاصله زمانی باید به اندازه‌ای باشد که دوربین، نور را به صفحه فیلم در دوربین‌های آنالوگ و سی‌سی‌دی روی دوربین‌های دیجیتال برساند. برای شناخت این قابلیت در دوربینتان به بخش سرعت‌های عکاسی نگاه کنید، اگر کلمه «B» روی آن نوشته‌شده باشد یا در دوربین‌های دیجیتال در منوی بخش سرعت‌های دوربین، کلمه «BULB» وجود داشته باشد یعنی امکان عکاسی خوب فراهم است. فقط لازم است این دوربین‌ها را روی سه‌پایه قرار داده و رو به آسمان تنظیم کنید. عکاسی در زمان‌های بیش از ۳۰ ثانیه باعث می‌شود تصاویر پرستاره‌ای داشته باشید.



**سفر گروهی**
در حال حاضر فقط یک آژانس مسافرتی که آدرس اینترنتی آن: www.farnamgasht.ir است، تورهای نجومی برگزار می‌کند.

عکس: بابک امین تفرشی



**ستارگان سلیمان**
همه‌چیز مجموعه تخت‌سلیمان عجیب و منحصربه‌فرد است؛ از بنای آتشکده ساسانی تا دریاچه‌ای که معلوم نیست از کدام نهرها پر می‌شود و آبش به کجا می‌رسد. از آب گرم تا کوه زندان. اما وقتی بخواهیم از تخت‌سلیمان به آسمان چشم بدوزیم، زلالی آن و حضور پررنگ ستاره‌ها چنان نگاهمان را به بالا می‌دوزد که دیگر به هیچ‌کدام از این عجایب فکر نخواهیم کرد

عکس: حسین کریم‌زاده

## ستاره‌ها آزاد از زندان دیو

### تخت سلیمان تکاب

آسمان تاریک و پر ستاره مجموعه تخت‌سلیمان مکانی جذاب برای اهل نجوم و تاریخ به‌حساب می‌آید. نام تخت سلیمان که چهارمین اثر تاریخی ایرانی ثبت‌شده در یونسکو به‌شمار می‌آید، بیش از ۶۰ بار در شاهنامه نوشته شده.

دور بودن از شهرهای بزرگ، واقع شدن در یک دره و حضور بادهای موسمی ملایم، هرگونه آلودگی را از آسمان این منطقه دور نگه داشته تا ستارگان پرشمار، بهتر به‌چشم بیایند.

تخت سلیمان در ۴۵ کیلومتری شمال شرقی شهرستان تکاب قرار دارد. اگر از تهران یا مرکز و جنوب ایران قصد سفر به این منطقه را دارید جاده بیجار به تکاب بهترین راه به حساب می‌آید. فاصله تهران به تکاب ـ از مسیر تهران، قزوین، زنجان، بیجار، تکاب ـ حدود ۵۵۰ کیلومتر است. راه دسترسی شهرهای استان آذربایجان غربی، شرقی و اردبیل به این شهر هم از مسیر شاهین‌دژ به تکاب میسر است. از تکاب به سوی شاهین‌دژ حرکت کنید، بعد از پنج کیلومتر یک جاده از سمت راست جدا می‌شود. این جاده از کنار مزارع و باغ‌ها و روستاهای زیبا عبور می‌کند و بعد از روستای شیرمرد، جاده فرعی در سمت چپ قرار دارد. با پشت‌سر گذاشتن یک شیب تند سربالایی به مجموعه تخت سلیمان می‌رسید که شامل دریاچه، آتشکده و کوهی مشهور به زندان دیو است.

اگر برای نجوم به مجموعه باستانی تخت‌سلیمان رفتید برای ماندن یک روز اضافه هم برنامه‌ریزی کنید تا بتوانید آثار باستانی را ببینید و در مجموعه آبگرم تنی به آب بزنید. چشمه‌های آب‌گرم تخت‌سلیمان در درمان بیماری‌های مفصلی مفید است و خستگی راه را از تنتان در می‌کند.

## زیارت صوفی و آسمان صاف

### صوفی‌آباد سمنان

نزدیک به ۲۲ کیلومتر باید از سمنان به سمت شرق برویم تا در روستای صوفی‌آباد یک رصد به‌یادماندنی از آسمان کویری را تجربه کنیم. کنار این روستا، بنای باشکوهی از اوایل قرن هشتم دیده می‌شود که آرامگاه شیخ‌علاءالدوله سمنانی یکی از عرفای بنام ایران است که از شاگردان معروفش می‌توان خواجوی کرمانی را نام برد. کنار این آرامگاه روستای صوفی‌آباد واقع شده که با تهران ۲۲۸ کیلومتر فاصله دارد. برای رسیدن به صوفی‌آباد اگر از تهران حرکت کنید و در آزادراه امام‌رضا(ع) پیش بروید همه راه به جز هفت کیلومتر پایانی، آزادراه است. فقط حواستان باشد ۱۵ کیلومتر قبل از سمنان و چهار، پنج کیلومتر بعد از سرخه، پمپ بنزینی در سمت چپ جاده است که آخرین محل برای خریداری آب و دیگر ملزومات به‌شمار می‌رود. درست بعد از پمپ‌بنزین و در سمت راست جاده راهی برای روستای صوفی‌آباد جدا می‌شود.



## طلوع ماه در کوهستان

### منطقه طالقان

شهرهای شمالی به دلیل آب و هوای مرطوب و بارانی برای دیدار ستارگان مکان‌های دور از دسترسی به شمار می‌روند. معمولا ابرها ستاره‌های آسمان را پشت خود پنهان می‌کنند. اما اگر به آسمان صاف این مناطق بعد از بارندگی بر بخورید آسمان پرستاره‌ای خواهید یافت. مناطق کوهستانی که دور از شهرهای بزرگ قرار دارند به دلیل بادهای زیاد و افق‌های بسته، آسمانی تاریک را به نمایش می‌گذارند.

بیشتر مناطق رصدی در مرکز ایران واقع شده و شهر کوهستانی طالقان یکی از شهرهای شمالی ایران برای تماشای آسمان به حساب می‌آید. مکانی که آسمانی تاریک دارد و طبیعتی منحصربه فرد. رودخانه‌ای پر آب که سال‌هاست با سد خاکی خود بخشی از آب شرب شهر بزرگ تهران را تامین می‌کند. طالقان همیشه از نظر نجومی دارای اهمیت بوده‌است. یکی از گروه‌های مورد تایید ستاد استهلال دفتر مقام معظم رهبری برای آغاز ماه رمضان و شوال از ارتفاعات طالقان آسمان را رصد می‌کند چون حتی در بهترین افق‌ها هم حدود یک تا دو درجه غبار وجود دارد اما برای رویت بهتر، آسمان‌های کم‌غبارتر انتخاب می‌شوند. در منطقه‌ای مانند طالقان علاوه بر آسمان، می‌توان ارتفاع منفی (زیر افق) را هم رویت کرد.

طالقان در ۳۰ کیلومتری شرق شهر قزوین قرار دارد و از شمال به رشته کوه‌های البرز منتهی می‌شود. برای رسیدن به آنجا باید تهران را به سوی غرب ترک کنیم.

شهر طالقان را که به‌سوی شمال ترک کنیم در محدوده کوه‌های البرز مرکزی، روستاهای متعددی وجود دارد که از فراز هر کدام می‌توان آسمانی زلال را به تماشا نشست. با توجه به بعد مسافت، طالقان یکی از مکان‌های تاریک نزدیک پایتخت به‌شمار می‌رود.

تخت‌سلیمان
طالقان
صوفی‌آباد
رادکان
قصربهرام
چک‌چک

**ستارگان سلیمان**
آماده با نقشه: این نقشه نقاط رصدی در نیمه‌شمالی کشور را نشان می‌دهد. هر کدام از این مکان‌ها به‌دلیل دوری از نورهای شهری و صنعتی مکان‌های مناسبی برای رصد آسمان به‌حساب می‌آیند. از طرفی نزدیکی آنها به شهرها این امکان را می‌دهد تا در این شهرها، تجهیزاتمان را کامل کنیم و بعد راهی کوه و کویر بشویم. این نقشه از سایت سازمان جغرافیایی و نقشه‌برداری تهیه‌شده است

تصویرسازی: مهدی رمضانی

**بیشتر مناطق مناسب برای رصد در مرکز ایران واقع شده. مناطق کویری و کوهستانی به‌خصوص آن‌جاها که فاصله‌شان تا شهرهای بزرگ زیاد است به دلیل دور بودن از آلودگی نوری، بهترین مناطق برای منجمان آماتور و حرفه‌ای است**

# گوهری به نام گهر

## راهنمای سفر به یکی از معدود نقاط بکر و آرام جهان

محسن امین

**معمولا یکی‌شان را باید انتخاب کرد؛ یا باید به کوه یا جنگل زد، یا دل را زد به دریا و رفت دنبال بخش‌هایی از طبیعت که طراوتشان با آب فراوان حاصل شده. اما یک گوشه از سلسله‌جبال زاگرس - جایی پشت رشته‌کوه‌های «شتر» شکل اشترانکوه که معروف به «آلپ» ایران است - دریاچه‌ای وجود دارد که برای رسیدن به آن، باید بار سفر چندروزه بست و پای پیاده، به کوه زد و جنگل؛ «گَهر» یا به تعبیری «گُهر» هنوز بکر و آرام مانده است. نشان به این نشان که هرکه «گهر» خواهد، باید جور پیاده‌روی چندساعته با کوله‌باری از پوشیدنی و خوردنی چندروز را بکشد.**
**منحصربه‌فردی این دریاچه کوهستانی - جدای از طبیعت بکر و دست‌نخورده آن - در موقعیت ارتفاعی آن نسبت به سطح دریا و قله‌های اطراف است.**
**هرچند هنوز هم خیلی‌ها اصرار دارند برای گهر راه دسترسی آسفالته و حتی تله‌کابین راه‌اندازی کنند؛ اما طبیعت‌دوستان و اهالی منطقه دلشان به چنین کاری رضا نیست.**



**دریاچه‌ای میان کوه‌ها**
وقتی قصد حرکت به سمت دریاچه گهر را دارید حتما لباس گرم با خود بردارید. این دریاچه در ارتفاعی نزدیک به ۲ هزاروسیصد متری از سطح دریا واقع شده و برای رسیدن به آن باید یک کوهنوردی جانانه انجام دهید تا بین قله‌های همیشه سفیدپوش در ساحل دریاچه خستگی از تن به در کنید. گرچه آب‌تنی در دریاچه گهر در روزهای تابستان غنیمت منحصربه‌فردی است اما شب‌های آن سرمایی در حد زمستان جاهای دیگر دارد
عکس: محسن منصوری

**پای پیاده تا خنک‌شدن**
برای رسیدن به خنکای آب در ارتفاعات باید از مسیرهای پرپیچ و خم کوهستانی بالا بروید. مسیری که برای رسیدن به گهر پیش رو دارید پر از چشم‌اندازهای بکر و گسترده است. کوه در جلوی پایتان و دره و دشت پایین راهتان قرار دارد. اگر اهل پیاده‌روی باشید و وقت کم نیاورید، مسیری که شما را از روستای دربند ازنا به قله می‌رساند پرجاذبه‌تر از بقیه راه‌هاست
عکس: سینا پورسا

## ایستگاه اول کجاست؟

### حرکت از چهار راه

برای رسیدن به محدوده دریاچه باید به شرق استان لرستان - یعنی شهرهای دورود، ازنا و الیگودرز - بروید. البته فعلا راه شناخته‌شده و کنترل‌شده دسترسی به دریاچه برای عموم، مسیر دورود است. برای رسیدن به این شهر، چهار راه دارید. فقط باید برنامه‌هایتان را طوری تنظیم کنید که اول صبح، آماده حرکت به سمت دریاچه باشید.

* خودروی شخصی: باید از شاهراه تهران به جنوب بروید تا به دوراهی معروف دورود - بروجرد برسید. اگر هم از سمت اصفهان حرکت کرده‌اید، بعد از الیگودرز، ۶۵ کیلومتر تا دورود راه دارید.
* راه‌آهن: خرجش یک بلیت قطار تهران - اهواز است که در خود شهر دورود ایستگاه دارد.
* اتوبوس: از تهران و اصفهان هردو حدود هفت‌ساعتی را در راه خواهید بود.
* هواپیما: نزدیک‌ترین فرودگاه در خرم‌آباد است که تا دورود یک ساعت راه دارد.

## الیگودرز، ازنا و دورود

### راه مطمئن یا یک‌روزه

انتخاب مسیر با خودتان است. اگر فرصت سفر چندروزه دارید می‌توانید بین راه روستاها را ببینید و اگر زمان کمی برای سفر طبیعت‌گردی دارید بهتر است از راهی مطمئن به دریاچه بروید.
راه‌های مختلفی از سه شهر الیگودرز، ازنا و دورود شما را به دریاچه می‌رساند. مسیری که از سمت روستاهای الیگودرز به گهر می‌رسد، هنوز بکر است اما زمان و مسافت پیاده‌روی‌اش تنها در حد یک ساعت‌ونیم و عملا با شیب صفر درجه است.
برای این راه، باید از الیگودرز وانت یا مینی‌بوس دربست بگیرید و برای برگشت هم قرار مشخصی بگذارید. تقریبا تا سه‌ساعت در جاده‌های نه‌چندان هموار توی راه خواهید بود و لااقل ۶۰ هزار تومانی باید کرایه بدهید. در عوض، ماشین عملا رشته‌کوه را از سمت شرق دور می‌زند و شما را نزدیک دریاچه و در حوزه آبریز آن زمین می‌گذارد.
شرایط این مسیر طوری است که می‌شود حتی یک سفر یکروزه به گهر را تدارک دید.
یک راه ناشناخته و کمتر تجربه‌شده هم وجود دارد که از حوالی روستای «دربند» ازنا - بین دورود و الیگودرز - و از دره‌هایی که رشته‌کوه را شکاف داده‌اند، می‌گذرد.
مسیر دورود مطمئن‌ترین راه دسترسی است. ۱۸ کیلومتر با ماشین می‌روید تا ۱۸ کیلومتری دریاچه. بعد، باید کوله را بار بزنید و بروید به دره‌ای که شروعش با شیب ۴۰ درجه است و خاتمه‌اش هم یک شیب طولانی ۱۵ درجه دارد و معروف است به «گردنه خسته نباشید». این مسیر چهارساعت و نیم پیاده‌روی جدی دارد.
باید طوری حرکت کنید که پیش از غروب به دریاچه برسید.
اگر بتوانید برای آتشتان چوب جمع کنید، در خنکای شب گرم می‌شوید وگرنه باید با چراغ چادرتان را گرم کنید.



## مسیر اصلی دسترسی به گهر

### قدم به قدم تا آبی قله

از دورود تا روستای «درآستانه» ۱۸ کیلومتر جاده آسفالت کوهستانی درپیش دارید. پیاده که شدید، می‌توانید از چشمه‌ای به نام «خیه» به اندازه کافی - که تا دوساعت کفایت کند - آب بردارید.
بین راه، ایستگاه نگهبانی محیط‌زیست، کارت‌شناسایی یک نفر را طلب می‌کند و برگه‌ای به شما می‌دهد تا در پاسگاه دریاچه، مهر بزنید و وقت برگشت پس بیاورید.
قبل از شروع پیاده‌روی، روز برگشت را مشخص کنید و با ماشین قرار بگذارید وگرنه برنامه‌هایتان به‌هم می‌ریزد. سعی کنید طوری حرکت کنید که حداکثر تا ساعت چهار پای ماشین باشید و بتوانید به قطار یا اتوبوس برگشت برسید.
قطار محلی‌ای که از خوزستان برمی‌گردد، ساعت هفت‌عصر در ایستگاه دورود توقف می‌کند. اتوبوس‌های تهران هم از همین ساعت به‌بعد راه می‌افتند.
اگر بخواهید، می‌توانید همه این راه «مالرو» و پرشیب را سواره بروید. اجاره الاغ ۲۰ تا ۳۰ هزار تومان و اجاره قاطر ۳۰ تا ۴۰ هزار تومان است. اگر صاحبشان هم به‌عنوان بلد راه، همراهتان بیاید حدود ۱۰ هزار تومان دست‌مزد می‌گیرد.
بعد از حدود ۴۵ دقیقه مسیر تقریبا کفی، سیاه‌چادر فروش نوشابه و مواد غذایی با قیمت کوهستان قرار دارد. از اینجا یک شیب ۴۰ درجه است که اگر بتوانید یک نفس و بدون استراحت از آن بالا بیایید، حداقل یک ساعت‌ونیم در راه خواهید بود. بومی‌ها به این گردنه می‌گویند «پنبه کار» یا «قاطر کش».
از اینجا به بعد، باید یک مسیر طولانی با شیب یکدست و خسته‌کننده را حدود سه‌ساعتی طی کنید.
پس بهتر است به شیوه کوهنوردان حرفه‌ای آهسته و پیوسته حرکت کنید.

## همسفری به‌نام GPS

### آرامش با تکنولوژی

یک وسیله تولد یافته توسط تکنولوژی روز که مثل گوی جادویی، همیشه می‌تواند به شما بگوید کجایید و کجا می‌توانید بروید؛ دستگاه‌های عمومی «GPS» را می‌توانید با قیمتی حدود ۴۰۰ هزار تومان بخرید و یک همسفر خوب انتخاب کنید. سیستم موقعیت‌یاب جهانی - با استفاده از ماهواره‌هایی که تمام سطح کره زمین را پوشش می‌دهند - می‌تواند در هر جای غیر مسقف و در هر شرایط آب و هوایی، به شما بگوید در چه مختصات جغرافیایی‌ای قرار دارید و آنجا کجاست.
در واقع، این دستگاه‌ها غیر از ویژگی مکان‌یابی جهانی، بانک اطلاعات مفصلی هم دارند که جاده‌های کشور و نقشه شهرهای بزرگ را هم پشتیبانی می‌کنند. سیستم از طریق ارتباط همزمان با حداقل سه‌ماهواره، امکان پیدا کردن لحظه به لحظه مقصد مورد نظر شما را دارد.
با فعال شدن این سیستم، نقشه دقیق شهری که در آن هستید، روی صفحه آن ظاهر می‌شود.



**حمل غذای زنده**
اگر می‌خواهید بارتان سبک باشد به شیوه محلی‌ها مسیر گهر را بالا بروید. آنها معمولا مرغ یا گوسفند زنده همراهشان بالا می‌برند. اگر ذبح اسلامی را آموخته باشید، نگرانی برای خراب‌شدن مواد غذایی در آفتاب و گرما وجود ندارد. وقتی هم که قصد استراحت دارید حیوان هم آب و دانه یا علفی می‌خورد و نفس تازه می‌کند
عکس: سعید سروش

**این غذا تزیینی است**
دریاچه گهر انواع ماهی آب شیرین و خنک را دارد. اما برای صید قزل آلاهای خوش‌طعم و بازیگوش باید از پایگاه محیط‌زیست مجوز بگیرید. هر مجوز برای یک نفر در یک روز صادر می‌شود و فقط اجازه دارید پنج ماهی صید کنید
عکس: سعید سروش

**آبشار تماشایی**
سفر به دریاچه گهر بدون دیدن آبشار بیشه لطفی ندارد. دیدن این آبشار ارزش یک روز وقت‌گذاشتن را دارد. برای رسیدن به آن راحت‌ترین مسیر قطار تهران-خوزستان است. ۳۰ کیلومتری جنوب دورود در ایستگاهی به‌نام بیشه پیاده شوید. روستای کوچک بیشه نزدیک است و آبشار بزرگ منتظر گردشگران
عکس: محسن منصوری




**راهنمای گهر**
در این نقشه راه‌های رسیدن به دریاچه گهر از سه شهر دورود، الیگودرز و ازنا ترسیم شده است. گرچه این دریاچه در استان لرستان که رودها و چشمه‌های بسیار دارد، واقع شده اما بدون کمک راهنمای محلی پیداکردن چشمه‌های مسیر راحت نیست
تصویرسازی: علی عطایی

## گشت‌وگذار در حوالی گهر

### ورود به محدوده نیلوفری

• دریاچه یکی از بزرگ‌ترین‌ها در نوع خودش است؛ یک مخزن طبیعی آب با طول ۱۷۰۰ متر و عرض ۶۰۰ تا ۷۰۰ متر که بیشترین عمق آن ۲۸ متر است. این دریاچه با سطح ۱۰۰ هکتاری‌اش در ارتفاع ۲۳۵۰ متری از سطح دریا-یعنی ۱۸۰۰ متر پایین‌تر از بلندترین قله اشترانکوه-قرار دارد و همین نکته به آن امکان داده قابل دسترس، دیدنی و ماندنی باشد.

• ویژگی منحصر به فرد گهر، در آب روان و تازه آن است. زمستان‌ها از ساحل شرقی آب به صورت سیلاب وارد مخزن می‌شود اما تابستان که شما می‌روید، کافی است شن‌های این ساحل را ۳۰ سانتی‌متر حفر کنید تا متوجه ورود آب به صورت چشمه به دریاچه شوید. با این حساب، اگر آلوده‌کننده‌های ثانوی را ندیده بگیرید، می‌شود از این ساحل دریاچه آب خورد.

• آب مازاد دریاچه همان رودخانه‌ای است که از ساحل غربی خارج می‌شود. اگر این آب را دنبال کنید، به سد «دز» خواهید رسید.

• از ساحل شرقی تا حدود نیم‌ساعت، جنگل پردرختی را تجربه خواهید دید که کمی بعد از آن، اگر خشکسالی نباشد، «گهر کوچک» بی‌سروصدا، شما را غافلگیر می‌کند.

• گهر کوچک بیشتر شبیه مرداب کم آبی است که به دلیل عمق کم، می‌شود ماهی‌های کف آن را دید. حرفه‌ای‌ها می‌گویند اینجا راحت‌تر می‌شود ماهی گرفت.

• قزل آلاهای گهر، از نوع رنگین کمان، خال قرمز و خال سیاه هستند که ظاهرا حدود سال ۱۳۴۰ به وسیله یک سرهنگ ارتش ساکن اینجا شده‌اند.

## گذراندن بهترین روزها

### شب، سکوت، دریاچه

با اینکه از ۱۵ خرداد رسما مسیر ورودی به دریاچه باز می‌شود، حرفه‌ای‌ها هیچ‌وقت سال، دریاچه را تنها نمی‌گذارند؛ حتی وقتی وسط سرمای زمستان، سطح آب دریاچه یخ می‌زند و می‌شود روی آن پاتیناژ بازی کرد.

برای اینکه فقط خستگی راه به تنتان نماند، حداقل باید برای سه‌روز و دوشب برنامه‌ریزی کرده باشید. اسکان در ساحل شرقی به دلیل خطر غرق‌شدگی، ممنوع است در بخش غربی، پاتوق مجردها و خانواده‌ها را جدا کرده‌اند.

• اگر قلاب آورده‌اید که قزل صید کنید، اول باید مجوز بگیرید؛ آن هم روزانه و برای حداکثر پنج‌ماهی که البته کار کمتر کسی به این عدد می‌کشد.

• حوالی دریاچه غیر از الاغ و قزل‌آلا که آدمیزاد پایشان را به محدوده باز کرده، همه جور جک و جانوری پیدا می‌شود. از دسته‌های قوچ و بز و آهو بگیر تا خرس قهوه‌ای و گراز و گربه وحشی؛ اما کمتر پیش آمده که وقتی آدم‌ها دور دریاچه را شلوغ کرده‌اند، حیوانی نزدیک شود. یادتان باشد، شما اینجا مهمان هستید و آنها هم در یک منطقه حفاظت شده، میزبان. به همین دلیل حتی اگر با یک خرس قهوه‌ای اشترانکوه که یکی از سنگین وزن‌ترین خرس‌های جهان است روبه‌رو شدید، سعی کنید فرار کنید تا با خرس گلاویز نشوید؛ چون حتی اگر بلایی سر خرس بیاید و کسی بفهمد، باید به ماموران محیط زیست جواب پس بدهید!

• اگر می‌توانید با خودتان قایق بادی ببرید. پارو زدن روی ۱۰۰ هکتار آب آرام، لذتی دارد که هر جایی پیدا نمی‌شود.

• تا پیش از این آبگیر کوچک، رودخانه‌ای به سمت دریاچه می‌آید که همان حوالی گم می‌شود. به دلیل آبرفت سیلابی این قسمت، رودخانه از زیر زمین راهش را ادامه می‌دهد و همان طور که گفتیم، به صورت چشمه وارد «گهر» می‌شود.

• ساحل جنوبی دریاچه کاملا دیواره سنگی است اما ساحل شمالی راه باریکی برای عبور دارد که آن هم لااقل نیم‌ساعت طول می‌کشد.

• برق تاسیسات جمع و جور محیط زیست را با باتری‌های خورشیدی تامین می‌کنند.

• در سال‌های پرآب، از مسیر دورود که بیایید، نرسیده به دریاچه، آبشار جمع و جوری هست که از دل کوه بیرون می‌ریزد.

**اشترانکوه چند قله به فاصله کم از یکدیگر دارد که «سن‌بران» با ارتفاع ۴۱۵۰ متر از سطح دریا برادر بزرگ آنها به حساب می‌آید. اما کوهنوردها از قله پایین‌تری به نام «تیان» برای فرود به سوی دریاچه استفاده می‌کنند که تا حالا چند قربانی هم داشته چون مسیر پایین‌رفتن، یک شن‌اسکی تمام‌عیار است**

# عبادتگاهی از سنگ سیاه

## قره کلیسا مقصد زیارتی مسیحیان جهان و یکی از میراث فرهنگی ایران

اگر بخواهید مناسک زیارتی مسیحیان را ببینید، پیشنهاد سفر به شمال غرب ایران و تماشای قره کلیسا را بپذیرید. علاوه بر مسیحیان ایرانی از بیشتر کشورهای دنیا برای اجرای مراسم آیینی به قره کلیسا می‌آیند. آنها معتقدند این بنا اولین کلیسای جهان است. این کلیسا در جنوب ماکو و ۲۰ کیلومتری شمال شرقی چالدران در کنار روستایی به همین نام واقع شده‌است. به استناد منابع تاریخی بخشی از ارمنیان پیرو دین زرتشت بوده‌اند و بخشی نیز آئین مهرپرستی داشته‌اند. برای نخستین بار در سال ۴۳ میلادی دو نفر از حواریون به نام‌های طاطاوس و بارتولومئوس از شمال بین النهرین گذشته و برای رساندن پیام مسیح به ارمنستان، وارد ایران شده‌اند که مزار تادئوس (طاطاؤس) مقدس، یکی از حواریون عیسی مسیح(ع) در همین کلیسا قرار دارد. از آنجا که ساختمان این کلیسا با سنگ سیاه ساخته شده‌بود، نامش را قره کلیسا گذاشتند اما بعد از سال‌ها هنگام بازسازی مجبور شدند از سنگ سفید هم استفاده کنند. قره کلیسا در مجموعه‌ای مشتمل بر سه کلیسا قرار دارد که به عنوان نهمین اثر ایرانی در یونسکو به ثبت رسیده است.

**امکان اقامت:** شهرهای کوچک قره‌ضیاءالدین در ۵۰ کیلومتری، چالدران در ۲۰ کیلومتری و شوط در ۳۰ کیلومتری قلعه.

**هزینه اقامت:** در مسافرخانه‌های این شهرها برای هر اتاق بین ۲۰ تا ۴۰ هزارتومان.

در اطراف مجموعه قره کلیسا می‌توانید بدون هزینه چادر بزنید.



**سنگ‌های پر نقش و نگار**
علاوه بر قدمت قره کلیسا، معماری آن هم به‌نوبه خود منحصر به فرد است. این کلیسا بیش از ۱۸۰۰ سال قدمت دارد و در آن روزها معماران ایرانی این بنای بزرگ را ساخته‌اند. همه این بنا با سنگ ساخته شده که منقش به حکاکی نمادهای مختلف مذهبی مسیحی است

عکس: أشین دانیلی ذکریان



**جای پای اسقف اعظم**
مسیحیان بسیاری این مجموعه مذهبی را نخستین کلیسای مسیحیان جهان می‌شناسند. برای همین معمولا اسقف‌های اعظم از سراسر دنیا برای شرکت در آیین‌های ویژه‌ای به این کلیسا می‌آیند و آن را یک وظیفه دینی می‌دانند. در فصل تابستان پیروانشان هم برای اجرای مراسم به قره کلیسا می‌آیند و اطراف مجموعه چادر می‌زنند و در کمپ می‌مانند

عکس: حسین کریم‌زاده

## هزار پله میان جنگل

### قلعه‌رودخان، سرسبزترین قلعه تاریخی ایران

قلعه‌رودخان با ۲/۵ هکتار وسعت، میان جنگل‌های شمال گیلان ساخته شده‌است. برای رسیدن به قلعه تاریخی رودخان باید از فومن یا ماسوله حرکت کرد. بعد از گذر از روستاهای بین راه، ۱/۵ کیلومتر راه‌پله جلوی راهتان است. برای همین به آن هزارپله هم می گویند.

**وسایل مورد نیاز:** کفش مناسب پیاده‌روی، کلاه و عینک آفتابی، ظرف شخصی، ظرف و لیوان آب، لوازم شخصی و کارت شناسایی.

**هزینه اقامت:** برای هر اتاق بین ۱۵ تا ۳۰ هزار تومان، مهمانسرا و خانه‌های روستایی، ایجاد کمپ.

## زیر گنبد کبود

### گنبد سلطانیه؛ بزرگ‌ترین بنای آجری جهان

نزدیک به شش قرن است که در دشت سرسبز سلطانیه بنای آجری باشکوهی رخنمایی می کند. گنبد سلطانیه که به عنوان شاهکار معماری در فهرست یونسکو قرار دارد، بزرگ‌ترین بنای آجری دنیا به حساب می‌آید. اگر به سلطانیه در ۴۰ کیلومتری غرب زنجان بروید، می‌توانید از مزار چلپی‌اوغلی و ملا محمد کاشی هم دیدن کنید.

**امکانات:** پارکینگ، رستوران، سفره‌خانه سنتی و فروشگاه صنایع دستی.

**اقامت:** چادر، امکان ایجاد کمپ، مهمانسرای چلپی‌اوغلی در نزدیکی مجموعه.

**هزینه:** برای هر تخت با صبحانه ۱۵ هزار تومان.

## قایق‌سواری در اعماق

### غار علیصدر؛ بزرگ‌ترین غار آبی جهان

تنها غار تالابی ایران و بزرگ‌ترین غار آبی جهان، علیصدر، در شهرستان کبودرآهنگ (استان همدان) واقع شده‌است.

**راه‌های دسترسی:** همدان–روستای صالح آباد–روستای گل‌تپه، ۱۴ کیلومتر به شمال شرق جاده تهران–قزوین. جاده‌همدان–شهرستان رزن–کبودرآهنگ (به سمت غرب)–۵۰ کیلومتر تا روستای گل‌تپه

**امکانات:** رستوران، بازارچه خوراکی و صنایع دستی، قایق‌سواری در غار

**اقامت:** مهمانسرای مجموعه، ویلا، سوئیت، چادر، هتل‌های شهر همدان

**هزینه:** ورودیه هر نفر ۲ هزار تومان، اقامت از هر تخت ۱۵ هزار تومان به بالا.

## همسفر تا بام‌های روستا

### ماسوله با فرهنگی مثل گذشته

مردم ماسوله از معدود روستاییانی هستند که هنوز آداب زندگی کهنشان را حفظ کرده‌اند. هنوز پیرزن‌ها را می‌بینید که به رسم مادران و مادربزرگ‌هایشان پشت پنجره‌های منبت‌کاری خانه‌هایشان عروسک کاموایی می‌بافند.

**راه دسترسی:** ۳۲ کیلومتری جنوب‌غربی شهرستان فومن یا ۵۵ کیلومتری شمال‌غربی رشت.

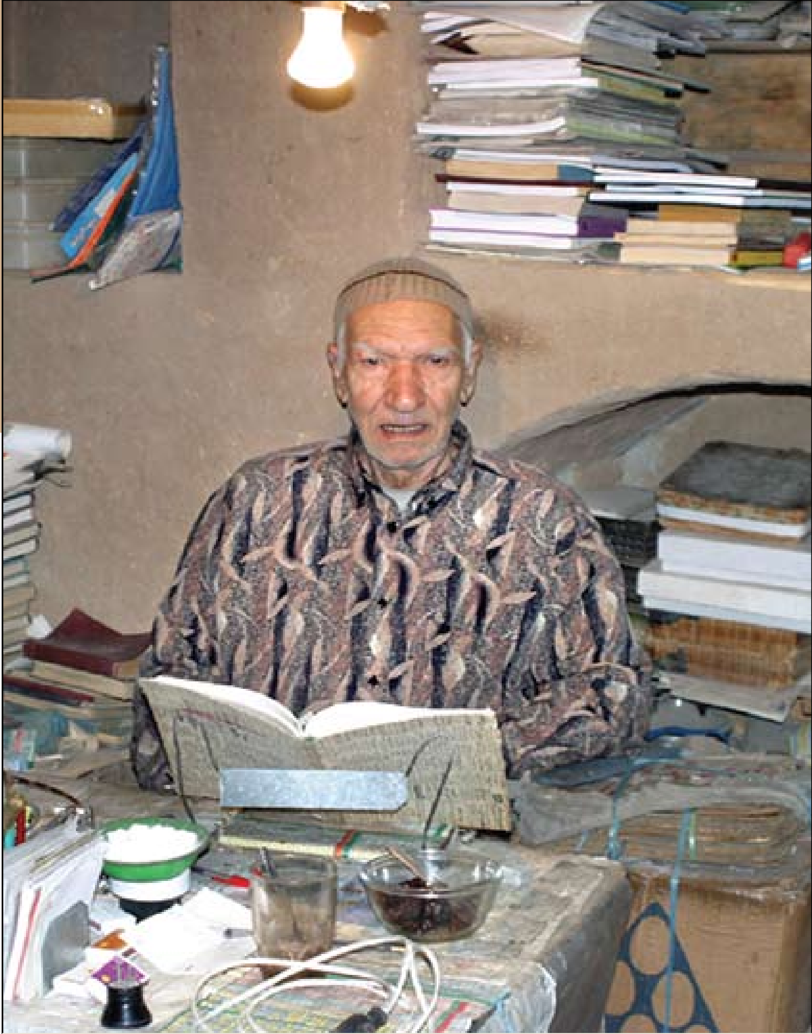
**امکانات:** هتل آپارتمان مهران، هتل منفرد، خانه‌های محلی، ایجاد کمپ و برپایی چادر، رستوران، فروشگاه صنایع دستی، موزه‌های مردم‌شناسی و حیات وحش با ورودیه ۴۰۰ تومان.

**هزینه:** هر شب بین ۱۵ تا ۳۰ هزار تومان.

# [خبرها و چهره‌ها]

مهدی آذریزدی، راوی قصه‌های کهن فارسی برای کودکان، در سن ۸۷ سالگی درگذشت

## مرگ شهرزاد



اگر بخواهیم از کسانی نام ببریم که باعث آشتی و علاقه مردم امروز ایران با میراث فرهنگی و ادبی خودشان شده‌اند، ناگزیر از آوردن نام مهدی آذریزدی خواهیم بود؛ کسی که نسل‌های زیادی از طریق او با میراث مکتوب ایرانیان آشنا شدند.

هیجدهم تیرماه امسال این قصه‌گوی پیر که با کتاب‌هایش حلاوت قصه کهن فارسی را به مخاطبان چشانده بود، در سن ۸۷ سالگی درگذشت.

آذریزدی بر خلاف بسیاری از نویسندگان کودک، به جای آنکه آثار خارجی را برای ترجمه انتخاب کند یا به نوشتن داستان‌های ساده روی بیاورد، از ادبیات کهن این سرزمین استفاده کرد؛ کلیله و دمنه، مرزبان نامه، سندباد نامه، قابوسنامه، مثنوی مولوی، داستان‌های شیخ‌عطار و گلستان‌سعدی و بسیاری داستان‌های کهن ایرانی را به زبانی ساده و روان برای کودکان برگرداند تا بتواند میان این قشر سنی و ادبیات سرزمین‌اش آشتی ایجاد کند.

مهدی آذریزدی که آخرین روزهای اسفندماه سال ۱۳۰۰ در روستای خرمشاه یزد به دنیا آمده بود، هرگز به مدرسه نرفته بود و وقتی در ۵۰ سالگی برای اولین‌بار کلاس درس را دید بی‌اختیار گریه‌اش گرفت. مهدی ۲۰ساله به پیشنهاد مادرش از خرمشاه بیرون زد تا برای خود پولی دربیاورد. ابتدا در جوراب‌فروشی کار کرد و بعد از مدتی راهی پشت پیشخوان کتابفروشی شد تا به دنیای محبوب و جدیدش وارد شد.

وقتی انتشارات امیر کبیر اولین مجموعه کتابش را چاپ کرد دکتر خانلری به مدیر انتشاراتی گفت بگویید به کارش ادامه دهد، کار خوبی است و همین نقل قول، اعتماد به‌نفس او را تقویت کرد.

او تمام عمرش را برای بچه‌ها نوشت چراکه خود در دوران کودکی کتابی برای خواندن نداشت. مجموعه کتاب‌های «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» و «قصه‌های تازه از کتاب‌های کهن» حاصل یک عمر فعالیت ادبی این قصه‌گوی از یادنرفتنی‌است. مهدی آذریزدی دو کتاب آموزشی به‌نام خود آموز عکاسی و خود آموز شطرنج هم از خود به یادگار گذاشته است.



نقش پای حدود ۱۵ بچه دایناسور در استان کرمان کشف شد

## ژوراسیک در کرمان

وقتی دهیار سابق روستای دشتخاک که روستایی از توابع شهرستان زرند در استان کرمان است، روی تخته‌سنگ دیواره حوضچه منزل همسایه خود متوجه نقوشی غیرعادی می‌شود، این موضوع را به یکی از دوستان زمین‌شناس خود اطلاع می‌دهد و به این ترتیب سومین سند مهم میلیون‌ها سال قبل ایران کشف می‌شود؛ نقش ردپاهای ۱۴ تا ۱۵ بچه دایناسور که عمری نزدیک به ۱۹۰ میلیون سال دارد.

کرمان که استانی کویری به‌حساب می‌آید، علاوه بر داشته‌های باستانی و طبیعی، منبعی قابل اعتنا برای دیرین‌شناسان هم بوده است. تخته‌سنگی که به تازگی آنجا یافت شده، سومین سند زندگی دایناسورها در این خطه از ایران است. نخستین ردپای یک دایناسور در دره‌نیزار نزدیک روستای ده علیرضا در ۲۰ کیلومتری شمال زرند یافت شد که ۱۸۰ میلیون سال قدمت داشت. در دومین پی جویی دایناسورها در ایران که توسط تیم مشترک ایران و برزیل در اواخر تابستان ۱۳۸۱ در نواحی شمال کرمان انجام شد، آثار اسکلتی دایناسورها در ایران هم مورد شناسایی قرار گرفت. البته ۴۰ سال پیش هم محققان فرانسوی مقداری از بقایای یک دایناسور را در حوالی کرمان کشف کردند که بلافاصله آن را به‌موزه تاریخ طبیعی پاریس منتقل کردند.



# [یک خبر، یک کاوش]

زندگی سروهای چهارصدساله باغ‌فین کاشان در خطر است

## دلا این یادگار خون سرو است

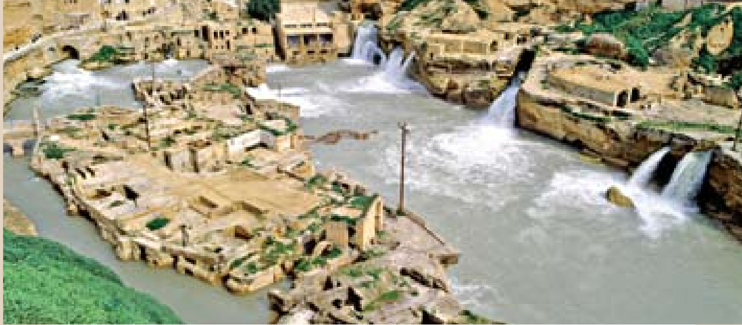
**ابوالفضل شاهی**

این درختان شاهدان تاریخند؛ قاتلان امیرکبیر را دیده‌اند و تاجگذاری شاه اسماعیل اول صفوی و شاه عباس دوم همان سلسله و مرگ شاه‌صفی را. بی‌شک باغ تاریخی فین از نظر معماری و نظام آبرسانی و اسلوب باغ ایرانی، کامل‌ترین و زیباترین باغ ایرانی است؛ سروهای سر به فلک کشیده باغ فین کاشان پس از ۴۰۰ سال یکی‌یکی می‌میرند و غم‌انگیزتر آن که هیچ مسؤولی هم مسؤولیت این اتفاق را نمی‌پذیرد.

برای پیدا کردن مقصران نابودی این درختان بهشتی ابتدا باید سخن مسؤول‌ترین شخص - یعنی محسن عبداللهی، رئیس وقت میراث فرهنگی کاشان - را بشنویم. او از آغاز بازسازی و احیای خاک باغچه‌ها برای حفظ، حراست و جلوگیری از نابودی سروها خبر می‌دهد و می‌گوید: «با سنگفرش شدن پیاده‌روهای شنی باغ در سال‌های گذشته، فرصت تنفس و رسیدن مواد لازم به ریشه‌ها برای ادامه حیات از درختان گرفته شده و سبب خفگی و نابودی سروها شده است».

اما کارشناسان امور کشاورزی دلایل دیگری دارند؛ محمد درویش - عضو هیات علمی موسسه تحقیقات جنگل‌ها و مراتع کشور - مهم‌ترین دلیل را به نوع نگهداری و سازمان‌دهی باغ مرتبط می‌داند؛ «مسؤولان باغ باید خیلی زودتر از اینها به فکر حفظ این میراث یگانه تاریخی و فرهنگی می‌افتادند. چند سال پیش به خاطر قارچ‌زدایی تا عمق ۳۰ سانتی‌متر از خاک را برداشتند؛ در صورتی که تمام حاصلخیزی خاک در همان عمق است و در حقیقت خاک را کاملا تهی کردند. مشخص نیست مشاوره‌ای که به آقایان داده شده، بر چه اساس و تجربه‌ای بوده است».

نکته اینجاست که در سازمان میراث فرهنگی و گردشگری هیچ اداره‌ای که بتواند در حوزه گیاهی و باغداری مشاوره علمی بدهد، وجود ندارد و متولی پوشش گیاهی کشور وزارتخانه‌ای دیگر به‌نام وزارت جهاد کشاورزی است. اگر این دو نهاد می‌توانستند با هم تعامل داشته باشند، مسلما این اتفاق نمی‌افتاد.



سازه‌های آبی شوشتر دهمین اثر ایرانی که در میراث جهانی ثبت شد

## سازه حیات

از پنجم تیر ماه ۱۳۸۸ به این طرف ما ایرانیان صاحب دهمین اثر ثبتی‌مان در فهرست میراث جهانی شده‌ایم؛ بزرگ‌ترین مجموعه صنعتی کهن جهان، مجموعه‌ای از تدبیر ایرانیان برای بهره‌برداری هرچه بهتر از انرژی و اثبات نبوغ و ذکاوت مهندسان ایرانی، سازه آبی شوشتر.

بنابر نظر بیشتر کارشناسان حوزه میراث فرهنگی، این شوشتری‌های عهد ساسانی بودند که به فکر مهار نیروی آب کارون، فراخ‌ترین رود ایران افتادند. حاصل این تدبیر حالا، بیش از ۱۰۰ اثر آبی است که نام «مجموعه سازه‌های آبی شوشتر» را به خود گرفته است.

اما متاسفانه به فاصله چند روز از پنجم تیرماه ۱۳۸۸ آنچه مسؤولان سازمان میراث فرهنگی آن را استحکام‌بخشی بستر نهر گرگر خواندند، کار دست سازه‌های تاریخی داد و قسمتی از ساحل رودخانه به دریاچه سد گرگر فرو ریخت. این اولین مورد از تخریب سازه‌های آبی شوشتر نبود و اتفاقات و تصمیمات بعدی هم نشان داد که آخرین مورد هم نخواهد بود. ریزش بخشی از ساحل رود گرگر به داخل بستر رود، زنگ خطری بود تا ما را به سرعت از خیال خوش جهانی شدن این مجموعه بیرون بیاورد.



مردان نمکی، تنها اجساد مومیایی طبیعی ایران در معرض نابودی قرار دارند

## مرگ مومیایی‌ها

چقدر زود دیر می‌شود. سازمان میراث فرهنگی زنجان می‌گوید وقت مرثیه‌سرایی برای مردان نمکی نیست و قرار است برای آنها موزه‌ای در عمارت ذوالفقاری زنجان راه‌اندازی شود؛ موزه‌ای با محفظه‌هایی کاملا استاندارد که مجهز به سیستم هوشمند کنترل دما، رطوبت و گرد و غبار هستند. اما گزارش‌های متعدد کارشناسان از نابودی این مومیایی‌های منحصربه‌فرد تا زمان راه‌اندازی موزه حکایت دارد. یکی از راهنمایان موزه مردان نمکی به خبرگزاری مهر خبر داده: «محفظه نگهداری مردان نمکی در زنجان شبیه آکواریوم‌های نگهداری ماهی است با این تفاوت که درزهای آکواریوم‌ها معمولا چسب نخورده‌اند اما محفظه نگهداری مردان نمکی برای حفاظت شیشه شاید هم جلوگیری از وارفتن آن، چسب کاری شده است.»

سؤال اینجاست که چرا باید پس از گذشت پنج سال از کشف مردان نمکی، امروز موزه زنجان به فکر ساخت محفظه‌های استاندارد بیفتد؟ بسیاری از کارشناسان باستان‌شناسی متفق‌القول هستند که مومیامی‌های معدن نمک چهرآباد در تمام دنیا منحصربه‌فرد بوده و تحقیق درباره آنها علم باستان‌شناسی را متحول کرده است. به گفته خبرگزاری مهر، از میان چهار جسد مومیایی موجود در موزه زنجان، فقط مرد نمکی شماره چهار نسبتا سالم مانده و سه مومیایی دیگر متلاشی شده‌اند.

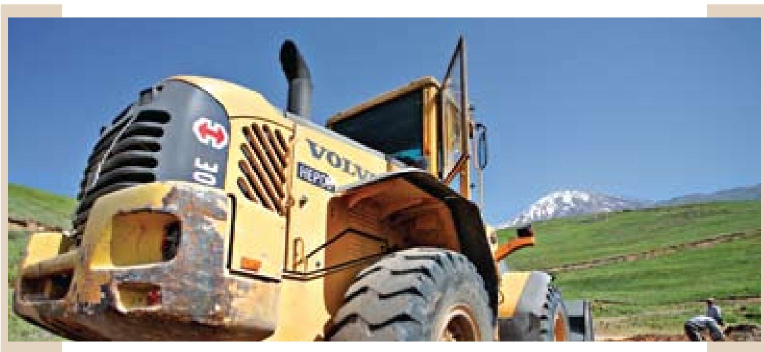


یگان حفاظت میراث ۵۱ شیء ۵هزار ساله را در خانه دو روستایی در صوغان بافت کرمان پیدا کرد

# نجات جیرفتی‌ها

اوایل دهه ۷۰ شمسی بود که جاری شدن سیل در دره هلیل رود در نزدیکی جیرفت، گورهای باستانی این منطقه را از زیر خاک بیرون آورد و هنر جیرفت را نمایان کرد. در آن زمان قاچاقچیان، زودتر از باستان‌شناسان سر رسیدند و کم هم نبودند مردم محلی که به زیر و رو کردن خاک‌ها پرداختند تـا زیرخاکی‌های این منطقه را به مبلغی بسیار ناچیز از مرز خارج کنند. با آنکه بخشی از این آثار با همکاری اینترپل به کشور بازگردانده شد اما شواهد نشان می‌دهند که هنوز خارجی‌ها مشتریان پروپاقرصی برای آثار جیرفت هستند و در ایران هم قاچاقچیان همچنان به انتقال آنها ادامه می‌دهند. چند وقت پیش یگان حفاظت از میراث فرهنگی استان کرمان پس از چند روز تعقیب و گریز و به کمین نشستن، به منزل دو روستایی در منطقه صوغان بافت رسیدند و توانستند ۵۱ شیء ۵هزار ساله را کشـف و آن را در دید همگان بگذارند؛ اتفاقی که نشان می‌دهد با وجود همه تمهیدها میراث باستانی این استان هنوز در معرض تخریب و تهدید قرار دارد.

البته محمدرضا هاشمی‌نژاد، رئیس یگان پاسداران سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشـگری استان کرمان اعتقاد دارد که حفاری‌های غیرمجاز در این استان تا ۹۰درصد کنترل شده؛ «آنچه به تازگی از منزل این دو روستایی به نام «حسـین ـ ر» و «اصغر ـ ح» یافت شده، اشیایی بوده که در سال‌هایی که یگان حفاظت در اسـتان دایر نبود به خانه آنها رفته اسـت. امروز عرصه چنان بر قاچاقچیان تنگ شده که اجازه چنین اتفاقی به آنها داده نمی‌شود». به هر حال در این تعقیب و گریزهـا، نیروهای یگان سـازمان میراث‌فرهنگی موفق می‌شوند اشـیایی متعلق به هزاره سوم پیش از میلاد را بیابند که از سنگ صابون، سـنگ مرمر، مفرغ و... ساخته شده‌اند. کارشناسان معتقدند که هنر جیرفت با وجود تکذیب و کتمان‌های محافل بین‌المللی، هنری کاملا شناخته شده است و شکل و مشـخصات خاص خود را دارد؛ از همین رو اشیای کشف شده هم نشـان می‌دهند که قطعا از دامان هلیل‌رود گرفته شده‌اند و متعلق به همین منطقه هستند.



تخریب مسیر رینه تا گوسفندسرا در دامنه جنوبی دماوند

## گنبد گیتی آسفالت شد

لودرها معمولا در تخریب میراث فرهنگی و طبیعی در رأس خبرها قرار دارند. گاهی به جان درخت‌های منطقه‌ای حفاظت شده می‌افتند و گاهی هم به حریم یک اثر ثبتی تجاوز می کنند. اما این‌بار اثری طبیعی مورد هجوم این ماشـین‌ها قـرار گرفت که خیلی‌ها آن را نشانه ایران می‌دانند؛ دماوند. هنوز یک سال از ثبت ملی دماوند، بلندترین قله خاورمیانه نگذشته که خبرگزاری ایسنا از تخریب قسمت‌هایی از آن خبر داد؛ مسیر رینه تا گوسفندسرا در دامنه جنوبی دماوند که در ارتفاع ۲۹۰۰ متری قرار دارد، توسط مسؤولان محلی آسفالت می‌شود. ماجرا از دومین دور سفرهای استانی رئیس‌جمهور به مازندران شروع شد و ۸۶میلیون تومان برای بازسازی و مرمت مسیر پنج کیلومتری رینه به گوسفندسرا اختصاص داده شد. با آغاز پروژه در تیرماه سـال‌جاری موج بزرگی از نارضایتی‌های گروه‌های دوستدار محیط‌زیسـت راه افتاد. با اینکه مسؤولان محلی قول دادند این پروژه فقط تا گوسفندسرا ادامه داشته باشد و هدفشان جذب گردشگر و کوهنورد است اما کوهنوردان و دوستداران محیط‌زیست اعتراض‌های شدیدی به این اقدام داشـتند. این اعتراض‌ها ادامه داشـت که اواخر تیرماه خبر رسید علم‌کوه هم هدف آسفالت قرار گرفته و تخریب کوهستان ادامه دارد.







همایش دومین سالگرد درگذشت سیدباقر آیت‌الله‌زاده شیرازی، پدر مرمت ایران برگزار شد

## بزرگ خاندان مرمت

بیست‌وهشـتم مرداد ماه امسـال، دومین سـالگرد درگذشت مردی بود ماندگار که قلبش با هیجان برای معماری ایرانی می‌تپید و پس از چهار دهه تلاش برای مرمت و احیای بافت و بناهای تاریخی شهرهای ایران، نگارش مقالات و کتب متعدد، آموزش شاگردانی ممتاز و بنیانگذاری و مدیریت کارهایی بزرگ، در یک جلسه سخنرانی ناگهان قلبش از تپش ایستاد. با درگذشت او تخریب بافت تاریخی شهرهای ایران شتابی باورنکردنی گرفت؛ مردی که اگر روزی، شهرهایمان از همه بناهای تاریخی تهی شود، از یاد دلسـوزی‌های او برای بناها تهی نخواهد شـد. سـیدباقر آیت‌الله‌زاده شیرازی در سـال ۱۳۱۵ در نجف و در یک خانواده روحانی ایرانی از نسل میرزای بزرگ شیرازی زاده شـد. او دکترای مطالعه و مرمت بناها و بافت‌های تاریخی را در ۱۳۵۰ از دانشکده معماری دانشگاه رم دریافت کرد. به مناسبت دومین سالگرد درگذشتش موسسه فرهنگی ایکوموس ایران یک همایش یکروزه با عنوان نویافته‌های معماری دوره اسلامی برگزار کرد. این برنامه در تالاری برگزار شد که به نام دکتر شیرازی – عضو پیوسته فرهنگستان هنر – در مرکز هنرپژوهی نقش جهان فرهنگستان هنر واقع در خیابان ولی‌عصر(عج)، ضلع جنوب‌غربی پارک ساعی، شماره ۱۱۰۱ نامگذاری شده است.



باستان‌شناسان یک شهر بزرگ باستانی را در اطراف دشت مغان کشف کردند

## کشف یک شهر

همیشه تمدن‌ها کنار رودهای بزرگ شکل گرفته‌اند و کاوش در ایـن محدوده‌هـا بی‌نتیجـه نمی‌مانـد. باستان‌شناسان ایرانی با جست‌وجو در اطراف دشت‌مغان و کناره ارس در روستای اولتان موفق به کشف یک شهر بزرگ باستانی شدند که امروزه به روستای قلعه اولتان یا اولتان قالاسی مشهور است و هنوز نام کهن اشکانی آن را نمی‌دانیم. شهری با مسـاحت ۵۰ هکتار در ده کیلومتری پارس‌آباد در نزدیک مرز ایران و جمهوری آذربایجان که از دوره اشکانیان تا قاجاریه محل سکونت ایرانیان بوده اسـت. ماجرای یافتن این شهر از کشف یک گورستان اسلامی آغاز شد. باستان‌شناسان مشغول کاوش در این گورستان بودند که آثاری از دوره اشکانیان به دست آمد. به گزارش میراث خبر، روزگاری این شهر حصاری به پهنـای پنج و بلندای هفت متر داشـته و خندقی به پهنای ۱۵ متـر آن را احاطه کـرده بود که از دو آبراه از رودخانـه ارس آب وارد آن می کردند. در حصار جنوبی این شـهر قلعه‌ای وجود دارد که نشان از زندگی اشرافی داشـته و آثاری مانند تنور، بخاری، طاقچه چهارطبقـه و اتاق‌های متعدد دیده می‌شـود که با گچ تزئین شـده اسـت. باستان‌شناسان حدس می‌زنند که شاید در این مجموعه حمام و دستشویی هم وجود داشته است.





### جهانی شدن اسناد صفویه

یک نشـان مثبت به آستان قدس رضوی اهدا می‌شود چرا که به‌تازگی مجموعـه اسـناد اداری دوره صفویـه این سـازمان به عنوان سـومین اثـر ایرانی در فهرست میراث مستند برنامه «حافظه‌جهانی» یونسکو ثبت شد.

### سمندر کردستان

کشف یک سمندر جدید در کوه‌های کوسـالان و شـاهو در شهرستان سـروآباد که با نام جکوی کردستان به ثبت جهانـی رسـیده، اداره کل محیط زیسـت کردستان را شایسته دریافت یک نشان مثبت می‌کند.

### دفاع از محیط‌زیست

وقتی اعضای کمیسیون کشاورزی مجلـس، طـرح ادغـام سـازمان محیط‌زیسـت در معاونت جنگل‌ها و مراتع وزارت کشاورزی را پیشـنهاد دادند، رئیس سازمان محیط زیست در مخالفت با این طرح گفت: «مگر می‌شـود یک دسـتگاه کاملا نظارتـی زیرمجموعه یک دسـتگاه کاملا بهره‌بردار بـرود؟! اگر این اتفـاق بیفتد باید مجلـس ترحیـم محیط‌زیسـت کشـور را برگزار کنیم».

فاطمـه واعظ جـوادی به خاطر ایـن گفته، شایسته دریافت یک نشان مثبت است.

### تخریب معدن هخامنشی

۷۰درصد معدن هخامنشی گنداشلو در استان فارس طی فعالیت معدن جدیدی در کنار آن تخریب شد.

بدیهی است که با این کار به اداره کل صنایع و معدن استان فارس یک نشان منفی تعلق می گیرد.

### جاده در محوطه اشکانی

به‌خاطـر تخریـب یـک محوطه باستانی دوره اشکانی در شرق اهواز، یک نشـان منفی به شـرکت نفت به خاطر عملیـات تعریض جـاده روسـتایی در این محوطه داده می‌شود.

**کلاه‌وطایفه**

وقتی این تصویر قدیمی حدود سال ۱۲۹۰ خورشیدی ثبت شد، ۳۰۰سالی از عمر مسجد شیخ‌لطف‌الله گذشته بود. این سند مصور که در موزه مطالعات تاریخ معاصر موجود است، حوالی سال‌های مشروطه را جلوی مسجد نشان‌می‌دهد. آن روزها از لباس افراد به‌خصوص کلاه می‌شد تیره و طایفه و جایگاه اجتماعی‌شان را شناخت.



مسجد شیخ لطف‌الله؛ نیمکره‌ای که چهار قرن تاریخ را در نقش‌جهان دیده

# شاهد پیر میدان

**مهدی تمیزی**

**خورشید آهسته آهسته در پشت کاخ عالی‌قاپو جای می‌گیرد تا غروبی دیگر از میدان نقش‌جهان رخت بندد و شب، اصفهان تاریخی را با بناهای مشهورش در خود فرو برد. چهارصد سالی است که خورشید اصفهان، چشم در چشم مسجد شیخ لطف الله می‌اندازد تا در افق غرب گم شود. چهار قرنی می‌شود که طلوع و غروب نقش جهان را دیده و سلسله‌های مختلف را. از شکوه و عزت پایتخت ایران در دوران صفوی تا روزهای افول و حمله سلطان‌محمود افغانی و تصرف این شهر، همین‌جا در سکوت خود روزگار گذرانده است. از دوره‌ای که رفت و آمد مردم با درشکه بود تا وقتی پای ماشین به میدان نقش‌جهان باز شد و درشکه‌ها شدند وسایل تفریحی‌ای برای توریست‌ها و مهمانان اصفهان.**

تاریخ تولد شاهد روزگار سپری‌شده اصفهان برمی‌گردد به روزهایی که شیخ‌لطف‌الله از لبنان به پایتخت صفویه آمد و شاه‌عباس اول به احترامش دستور ساخت مسجدی اختصاصی را صادر کرد. شاه صفوی این بنا را برای نماز و عبادت خانواده درباری و اهل حرمش بنا کرد تا مجتهد بزرگ آن روزگار –شیخ‌لطف‌الله– در آن عبادت کند. گرچه ساخت این بنا ۱۸ سال طول کشید اما آن همه زحمت و ذوق هنرمندان، این مسجد را در زمره بناهای ماندگار و افتخارآفرین معماری ایرانی اسلامی قرار داد؛ مسجدی با گنبد خاکی‌رنگ مرصع که در شرق میدان نقش‌جهان اصفهان پابرجا ایستاده و این میدان را با روزها و شب‌های رفته، تماشا می‌کند.

شاه‌عباس که به شیخ ارادت داشت برای ساخت مسجد خانوادگی از هنرمندان نامی آن روزگار دعوت به کار کرد. معمار مسجد محمدرضا اصفهانی بود و بیشتر خوشنویسی مسجد از قلم پرتوان علیرضا عباسی جوشیده. سوره‌های شمس، انسان و کوثر در کتیبه خارجی گنبد به خط ثلث با کاشی سفید معرق بر زمینه لاجوردی، یکی دیگر از شاهکارهای عباسی خوشنویس است که در قاب چشم می‌نشیند. ویژگی مهم این مسجد نسبت به دیگر مسجدها، نداشتن صحن و ایوان و مناره است که بعضی دلیلش را همان خصوصی‌بودن بنا عنوان می‌کنند. وجود سطح‌های زیادی از کاشی معرق، زیبایی بنا را دوچندان کرده است. بسیاری نداشتن مناره در این مسجد را همان دلیل خصوصی بودنش می‌دانند. ذوق هنری ایرانی در این بنا به وضوح پیداست؛ از همان ورودی مسجد، کاشی معرق‌ها چشم را خیره خود می‌کند و تا سقف همراهش می‌برد. جالب اینکه همه رنگ‌هایی که در آن به کار رفته رنگ‌های روشن است. حرکت نقش‌ها اما ملایم است و با همه جزئیاتش، کامل و بدون نقص، نقش اسلیمی را نشان می‌دهد. کاشی‌های غیر براق در زمینه رنگ خاکی و نقش گل و بوته روی گنبد باعث می‌شود درخشندگی و زیاده‌روی رنگ‌ها چشم را نزنند. تناسب طرح و رنگ در این بنا هر بیننده‌ای را شگفت‌زده می‌کند.

هر کدام از شرق‌شناسان اروپایی‌ای که گذرشان به اصفهان افتاده از تماشای این مسجد کوچک شگفت‌زده شده‌اند و از آن به عنوان شاهکار معماری یاد کرده‌اند. پروفسور آرتور اپهام پوپ که دوره پهلوی اول به اصفهان آمده‌بود در وصف مسجد شیخ‌لطف‌الله و معماری خلاقانه‌اش، نوشت: «به سختی می‌توان این بنا را محصول دست بشر دانست».

راجر استیونس انگلیسی هم که سال ۱۳۳۳ خورشیدی به اصفهان آمد از دیدن این بنا شگفت‌زده شد و نوشت: «مسجد شیخ لطف‌الله به افتخار پدر زن شاه‌عباس ساخته شده و دارای یک گنبد پهن شده و تکیه داده به دیوارهای چهارضلعی زیر گنبد است. راه ورودی و راه رسیدن به فضای زیر گنبد توسط راهرویی است که از سمت میدان به داخل می‌رود و همه‌اش همین است؛ بدون حیاط، بدون ایوان، بدون تالار و طاق نما و بدون فضای باز. ولی همه چیز در حد و اندازه خود و با رعایت نسبت‌های لازم ساخته شده است». در روزگار قدیم که مسجد شیخ‌لطف‌الله ساخته شد و حتی تا وقتی عکاس تصویر قدیمی سال ۱۲۹۰ شمسی دوربینش را کاشته روبه‌روی این بنا، رسم بود از فروشندگان یا هر کسی که در حوالی مدرسه یا مسجدی برای خودش درآمدی دست و پا می‌کرده، اجاره یا مبلغ مشخصی می‌گرفتند و برای همان بنا هزینه می‌کردند. از این‌رو شاهان و حاکمانی که دستور ساخت بنایی را می‌دادند، ساختمان‌ها و زمین‌های اطراف آن را وقف می‌نامیدند تا همیشه منبع درآمدی برای آن بنا باشد. مسجدی که در تصویر یک قرن پیش است چرخش از درآمد وقف می‌چرخید اما در تصویری که مربوط به همین روزهای گرم تابستانی است، مسجد از ابنیه اطرافش درآمدی ندارد و گوشه چشمی به ردیف بودجه کشوری دارد یا پول توجیبی یکی دو توریست.

امروزه اما جز درشکه‌چی‌ها، شغل دیگری در میانه میدان رواج ندارد. از بازی‌های ملی مانند چوگان هم خبری نیست. امروزه دیگر در این مسجد به غیر از یکی دو روز نماز برگزار نمی‌شود. شب‌ها از چراغ‌های بی‌شماری که چشم هر سیاح عصر صفوی را خیره می‌کرده خبری نیست و به نام نورپردازی در معماری، یکی دو نورافکن نیم سوز، بنا را روشن می‌کند. ■

**نیم‌قرن‌سواری**

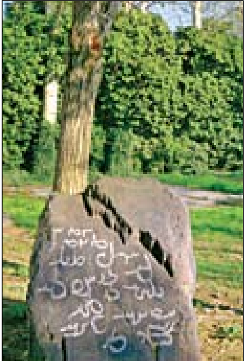
در تصویری که عکاس بعداز یک قرن در تابستان ۱۳۸۸ ثبت کرده، شهر و شهروندان تغییرات زیادی کرده‌اند. دیگر آدم‌ها برای دیده‌شدن در تصاویر ذوق و علاقه‌ای نشان نمی‌دهند. تا همین ۵۰سال پیش درشکه و گاری از بهترین وسایل نقلیه درون شهری بود اما همان‌طور که تصویر نشان می‌دهد درشکه امروزه وسیله‌ای برای تفرج گردشگران در میدان نقش‌جهان به‌شمار می‌رود

عکس: مهدی تمیزی



**شاه‌عباس اول دستور داد به‌احترام شیخ‌لطف‌الله مسجدی خاص بنا کنند. برای همین نامدارترین هنرمندان را استخدام کرد تا حاصل ۱۸سال زحمتشان شاهکاری شود که امروز روبه‌روی عمارت عالی‌قاپو بدرخشد**





**این کجا و آن کجا**
**در حالی که اصل کتیبه پهلوی تیمره در میان خرت و پرت ها به حال خود رها شده (راست)**
عکس:بابک امین تفرشی
**مولاژ آن در باغ کتیبه‌های نیاوران لمیده است (چپ)**
عکس : محمدرضا شاهرخی نژاد

### کتیبه ساسانی تیمره در حال نابودی است

# بدل در باغ، اصل برباد

**علی شهیدی**

شــش ماه پیش بود که با افتتاح باغ کتیبه‌هــا در کنار کاخ نیاوران، دلمان خوش شد که با قالب‌برداری و ساخت مدل یا مولاژ کتیبه‌های صخره‌ای ایران آنها را ماندگار کرده‌ایم. چند اثر از آثار این باغ هم مدل کتیبه‌های صخره‌ای تیمره خمین بود. کتیبه‌هایی از پیش از تاریخ تا روزگار ما، با نقوش هندسی، حیوانی و انسانی، شکار و شبانی؛ یادگار ماندگار ایرانیان هزاره‌های دور و موزه‌های همیشه در باد. آثاری که می‌تواند با کهن‌ترین نقاشی‌های دیواری جهان که بر دیواره غارها و صخره‌ها کشیده شده‌اند، رقابت کند. گفتنش هم سخت است اما تکه‌سنگ ترک‌خورده‌ای که در عکس به عنوان میز کار برای گذاشتن اسباب و ابزار، یک گوشه افتاده، یک کتیبه ساسانی از همان آثار تیمره است. کتیبه‌ای به زبان فارسی میانه یا پهلوی ساسانی به خط کتابی، که با اینکه مبلغ گزافی برای ساخت مولاژ آن، برای نمایش در باغ کتیبه‌های نیاوران خرج شده اما اصل کتیبه به حال خود رها شده است. کدام گوشه رها شــده را نمی‌توان گفت، چراکه همیشه دادن نشانی این آثار ترسناک است. کتیبه‌ای معرفی می‌شود و مدتی بعد خبر می‌رسد که دیگر نیست و صد افسوس که خرابکارها گاهی از اهالی تحقیق و پژوهندگان زبان‌های باستانی ایران هستند. همین چند وقت پیش با اره سنگ‌بری بخشی از کتیبه کرتیر، موبدان موبد نامدار دوره ساسانی، در نقش رجب فارس بریده شد. تکه‌ای را مثل قالب پنیری از دل کتیبه درآوردند و بردند و به گفته کارشناسانی که از نزدیک مسأله را بررسی کرده‌اند، نگاه دوباره به کتیبه نشان می‌داد که واژه خاصی در کتیبه را برای بریدن انتخاب کرده‌اند؛ واژه کرتیر نام صاحب کتیبه را و پیداست که مجموعه‌داری فقط آن یک کلمه را می‌خواسته و بس. با خبر بودن از اینکه واژه کرتیر کجای کتیبه نوشته شده، نشان می‌دهد که آن شــخص زبان‌های باستانی می‌دانسته اســت. البته به همت سازمان میراث فرهنگی جای خالی با سیمان پر شــده تا باد و باران گزندی به بار نیاورد. شاید اگر دستِ دست‌اندرکاران در انتقال بی‌درنگ کتیبه‌ها به موزه باز بود، اینچنین نمی‌شد.

گویا متن این کتیبه پهلوی، خواننده را به رعایت حرمت، پاسداری و جاودان شمردن آب و آتش و خاک فرامی‌خواند. اندرزی که دست کم در مورد خود این کتیبه فراموش شده و از یادها رفته است. همان فراموشی تاریخی که از خودمان است. ■





### دروازه دولت روزگاری در اصلی طهران بود

# شاه کلیدشهر

**مرجان جلالی فراهانی**

راستی اسمِ شبِ امشبِ طهران را می‌دانید؟ در قدیم اگر سه ساعت از تاریکی هوا می‌گذشت و داخل شهر نمی‌شدید، می‌بایست تا صبح را پشت یکی از دروازه‌ها در بیابان می‌خوابیدید تا صبح اول وقت پس از بازشدن دروازه‌ها وارد شوید. مگر اینکه اسم شــب را که هر روز وزیر دربان برای عبور و مرور دولتی‌ها به رئیس قراولان و گزمه‌ها می‌داد، می‌دانستید. اگر کسی می‌خواست به زور وارد شود، ســر و کارش با گزمه‌ها بود که البته آدم عاقل فکر چنین کاری هم به ذهنش خطور نمی‌کرد.

«گزمه»؛ این واژه‌ای بود که شــبگرد نگهبان دروازه ارک طهران با سبیل‌های پرپشت چقماقی، هر شب با صدای بلند و کشدار تکرار می‌کرد و بعد سر آهنی چماق بزرگی را که به دست داشت محکم به زمین می‌کوفت که تقریبا چیزی هم معنی «نفس‌کش» بود.

طهران قدیم با دیوار بلند و بزرگی به نام بارو محصور می‌شد که از راه دروازه‌های بزرگ به بیرون شهر راه داشت؛ دروازه‌هایی که معمولا بالاخانه‌ای داشت که جای قرآن بود و شــهروندان با گذر از آن از زیر قرآن می‌گذشتند که در زمان قاجار به مرور بر تعدادشان افزوده شد و به ۱۲ باب رسید. زمان شاه‌طهماسب صفوی هم هر چندصد متر در باروی طهران، برجی برای دیده‌بانی ساخته بودند که تعداد آنها به تعداد ســوره‌های قرآن مجید، ۱۱۴ میل بود. به جز برج و بارو، برای امنیت بیشــتر، گرداگرد بارو، خندق بزرگ و عمیقی هم کنده بودند تا مانع بیشتری سر راه سپاه دشمنان یا دزدان و راهزنان باشد که حد شمالی این خندق و بارو خیابان انقلاب فعلی بود و دروازه شمالی شهر دروازه دولت که شمال خیابان سعدی شمالی فعلی به آن ختم می‌شد و شمال این دروازه تا شمیران، بیابان خدا بود.

شاید در آینده، کسانی که اولین بار گذرشان به دروازه دولت تهران بیفتد و درهای بزرگ ورودی مترو را که بر ســردرش بزرگ نوشته: «دروازه دولت» ببینند، با خود فکر کنند که این اسم همین دروازه‌های مترو است؛ غافل از اینکه در دوران پهلوی اول، زمانی که سرلشکر کریم‌آقا بوذرجمهری- همان که مدت‌ها نامش بر خیابان ۱۵ خرداد فعلی بود- ریاست بلدیه (شهرداری) را بر عهده داشت، خندق‌ها پر شدند و بارو و برج‌ها و دروازه‌ها ویران شدند تا راه را برای ماشین‌ها باز کنند و دروازه دولت- عروس دروازه‌های طهران- یکی از آنها بود، که دیگر نیست. دروازه دولت که نام قدیم‌تر آن دروازه اسدالدوله بود، نفیس‌ترین کاشیکاری را داشت؛ کاشی‌هایی با رنگ و لعاب مرغوب که از کاشی‌های دروازه‌هایی که بعد از آن ساخته شده بودند، کیفیت و قیمت بیشتری داشت و به مجالس شاهنامه مثل نبرد رستم و اسفندیار آراسته بود. دروازه دولت در شمال محله دولت قرار داشت؛ محله‌ای که مقامات دولت دربار قجر در عمارت‌ها و باغ‌های بزرگ آن به دور از مردمی که در محلات چاله میدان و ســنگلج و بازار در خانه‌های کوچک به سختی زندگی می‌کردند، روزگار را خوش می‌گذراندند و چون ارک سلطنتی در محدوده جنوبی این محله جای داشت، کلید دروازه دولت شاه کلید شــهر بود. خیابان‌های فردوسی (علاءالدوله آن وقت)، لاله‌زار، سعدی (باغ‌وحش یا لختی آن وقت) و سپهسالار یادگارهای آن روزگارند؛ محله‌ای که شــمار ساختمان‌های زیبای قجری و کوچه پسکوچه‌هایش هر روز کمتر و کمتر می‌شود. با کار کریم آقا دروازه‌های پایتخت که مجموعه‌ای از شاهکارهای معماری قاجاری بودند برای همیشه ناپدید شدند، بی‌آنکه شکل و شمایل و کاشی‌ها و نقاشی‌هایشان حفظ شــوند، جز چند عکس و چند سطر یادگاری از آن همه در دست نیست. که اگر بود می‌شد آنها را بازسازی کرد. اما با این اطلاعات کم، بازسازی آنها شاید به ساخت سازه‌هایی ساختگی منجر شود. شاید با خود فکر کنیم که اگر دروازه‌های طهران ویران نشده بود، امروزه در جذب سیاحان چنین و چنان می‌کردیم. اما از یکی از آن همه دروازه که در میدان مشق یا باغ ملی برقرار است هم هیچ استفاده‌ای نکرده‌ایم. شاید بهتر و بکرتر از فکری که برای بازسازی دروزاه‌های طهران به ذهنمان رسیده، آن باشد تا آن بودجه و زمان را صرف احیای بناهایی در همان محله دولت بکنیم که به نام بافت فرسوده شهری تا چند روز دیگر ناپدید خواهند شد. شاید با این کار دل دروازه دولت هم که دیگر نیست شاد شود. ■



عکس:آنتوان‌خان‌سوریوگین



**یادگار طهران**
**روزگاری دروازه دولت یکی از جاذبه‌های توریستی طهران قاجار بوده و در سفرنامه ها از آن بسیار نوشته اند. این کارت پستالی است که در پاریس از روی یک عکس سیاه و سفید قجری دروازه دولت که بعد ها رنگ شده، چاپ شده است**

[فرهنگ]

# گنجینه در زیگورات

## دیروز و امروز کتابخانه ملی ایران

فرزانه ابراهیم‌زاده

عکس: سمانه سامانی



**دیروز در امروز**
نمای ورودی ساختمان قدیم کتابخانه ملی در خیابان سی تیر تهران که روزی کتابخانه فردوسی نام داشت و مجسمه نیم تنه فردوسی آن را می آراست؛ با بیتی از شاهنامه فردوسی بر سنگ سر در: پی افکندم از نظم کاخی بلند/ که از باد و باران نیابد گزند
عکس: آرشیو کتابخانه ملی.

## تاریخچه کتابخانه ملی ایران از خیابان سی تیر تا تپه های عباس آباد

# دیروز و امروز کتابخانه ملی

**«سلاخی کنید، خون‌ها بریزید، آتش‌ها برافروزید، خانه‌ها بسوزید، جنین شکم مادرها بدرید، چهارپایان را هم بکشید که هیچ مخالفی نماند تا من سلطان و صاحب ابدی مردمان باشم.» با این فرمان و وصیت چنگیز، شهرها در آشوب می‌سوخت. در این میانه یکی گفت: «برای سلطه ابدی باید کتابخانه‌ها را سوزاند». پس چنین کردند. اوراق هزاران نسخه خطی در شعله‌های آتش سوخت و بخشی از اوراق هویت ایرانی برای همیشه از میان رفت. با حمله چنگیزیان رکود علم در ایران آغاز شـد و قرن‌ها ادامه یافت اما در آن سوی، جهان به سرعت پیش می‌رفت؛ اروپاییان پیش رفتند و کتابخانه‌هایی عظیم ساختند اما در ایران اوضاع همان بود تا عهد قاجار که مردی میرزا تقی خان نام از خاندان فراهانی برخاست و تلاشی سر سختانه برای تنویر افکار و بنای نخستین مدرسه مدرن و ساخت کتابخانه پیش گرفت. دیری نپایید که باغ فین، مقتل میرزا تقی خان شد. امیر را شهید کردند اما مدرسه‌اش ماند و هسته نخستین کتابخانه جدید در آن شکل گرفت. آن شد که در ۱۳۱۶ بر اصطبل اسبان میدان مشق، کتابخانه‌ای ساختند تا ۷۰ سال بعد محفل گرم دانشجویان باشد؛ گنجینه‌ای که هر روز افزون تر شد تا چند سال پیش به تپه‌های عباس آباد رسید. زیگوراتی مجهز به امکانات آسمانخراش‌ها در دل تپه‌های پایتخت سر بر آورد و هزاران کتاب در مخازن آن گرد آمد و یکی از یادگارهای عصر ما برای آیندگان شد.**

«پادشاهان ایران برای نگاهداری و حفظ و صیانت دانش‌ها و به‌جای ماندن آنها اهتمامی فوق‌العاده مبذول می‌داشتند. آنها برای محفوظ ماندن کتب و آثار دانشمندان از آسیب زمانه و آفات آسمانی و زمینی، وسیله‌ای از سخت‌ترین و محکم‌ترین اسباب و لوازم را برگزیدند که تاب مقاومت در برابر هرگونه پیشامدی را داشته باشد و عفونت و پوسیدگی در آن راه نیابد و آن پوست درخت خدنگ بود که به آن توز می گفتند؛ چنان که هندیان و چینیان و مردم دیگر کشورها از ایشان پیروی کردند. توز برای محکمی و سـختی و نرمی و قابلیت انعطاف در کمان‌سازی هم به‌کار برده می‌شد. ایرانیان پس از اینکه بهترین وسیله را برای ثبت، ضبط، نوشتن و نگاهداری دانش‌ها به‌دسـت آوردند، برای یافتن بهترین جا و مکان جهت بنیاد کتابخانه‌ها و خزانه کتاب به جسـت‌وجو پرداختند.» این روایتی اسـت از ساخت کتابخانه‌هـای قدیم ایران که ابومشـعر بلخـی در کتاب «اختـلاف الزیجات» روایت‌می کند.

ایران از دوران باستان تا پیش از تاسیس کتابخانه ملی، کتابخانه‌های بزرگی به خود دید که همه کتاب‌هایشان نفیس، نادر و خطی بودند. از باستانی‌ها که بگذریم، کتابخانه ابوالوفای همدانی، کتابخانه بهاءالدوله دیلمی، کتابخانه عضدالدوله دیلمی در شیراز که از بزرگ‌ترین کتابخانه‌های ایران بوده و برای نخستین بار کتاب‌ها را بر پایه موضوع، نام کتاب و نام مولف رده‌بندی کرده، کتابخانه عباد الدوله دیلمی، کتابخانه نوح بن منصور سامانی، کتابخانه صاحب بن عباد، بعضی از آن همه است. اما قرن‌ها بعد گرد مرگ بر آن کتابخانه‌ها پاشیده شد و تعداد زیادی، همچون کتابخانه سلطنتی سامانیان در هجوم قبایل مهاجم شرقی سوزانده شد. هنگام سوختن این کتابخانه بود که اشخاصی چون



**از ملانصرالدین تا...**
سر لوحه روزنامه های قاجاری که در بخش نشریات کتابخانه ملی به دیوار زده شده، از تابلوهای جالب این مجموعه است. هزاران روزنامه و مجله از روزگاران دور تا امروز در این بخش گرد هم آمده است
عکس: جواد منتظری

پورسینا، درد سوختن کتاب‌ها را بر جان خود حس می کردند. این گونه کتابخانه‌ها سوختند و کتاب‌ها متروک ماندند و این تنهایی کم و بیش تا دوران تجدد ایران ادامه یافت.

### خشت اول

ملک‌الشعرای بهار فریاد برآورد: «یا مرگ یا تجدد»؛ این درد زمانه بهار بود. ایران رنسانس می‌خواست؛ جست‌وجویی تازه، فکری نو. قرن‌ها بود که در تالارهای اندیشه، سؤالی برای فلاسفه نمانده بود. کتابخانه‌های عظیم ایرانی هم از همان زمان رو به انحطاط گذاشـتند؛ انحطاطی که قرن‌ها طول کشید. اروپاییان با اقتباس از کتابخانه‌های شرقی از فرصت استفاده کردند و توانستند نخستین کتابخانه ملی را به نام خود ثبت کنند؛ به نام فرانسه آزاد؛ «ببیلیوتک ناسـیونال». با انقلاب کبیر فرانسه در پاریس و عمومی‌شدن کتابخانه‌ها و بازشدن آن به روی عموم، جهان کتاب متحول شد. پس از آن بود که چندین کتابخانه با تعریف ملی در جهان راه‌اندازی شد که کتابخانه ملی انگلستان یکی از مهم‌ترین آنها بود. پس از گذشت سال‌ها از این تحولات جهانی، ایرانی‌ها تازه به صرافت افتادند که‌ای داد بیداد، چاره‌ای جز نو شدن نمانده است و در این راه شهید هم دادند؛ شهیدی که بنیانگذار نخستین مدرسه مدرن در سال ۱۲۶۸ هجری‌قمری بود؛ مدرسه‌ای که ۱۲ سال بعد، یعنی سال ۱۲۸۰ تولد نخسـتین کتابخانه مدرن را جشن گرفت. با این تولد، نخستین کتاب فارسی در ایران چاپ شد. البته این نخستین کتاب چاپی فارسی نبود؛ «داستان مسیح» نخستین کتاب فارسی چاپ شده در جهان، در ۱۶۳۹ میلادی در لایدن هلند منتشر شد. این کتاب فارسی که در ۹۰۰ صفحه به همراه متن اصلی به زبان لاتین چاپ شده بود، توسط مولانا قاسم لاهوری به فارسی ترجمه شد. توجه به معارف یا به قول امروزی‌ها فرهنگ، بعد از مرگ ناصرالدین شاه قاجار به خصوص در دوره مظفرالدین‌شاه، جانی تازه گرفت. میرزا حسن رشدیه و جمعی از روحانیان، روشنفکران، آزادیخواهان، دولتمردان و تجار ترقی‌خواه، برای تاسیس مدارس و گسترش فرهنگ، نهضتی نو به راه انداختند و در یکی از جلسات خود در سال ۱۳۱۶ قمری، برای استفاده محصلان و معلمان مدارس خصوصا دارالفنون از مجموعه کتاب‌های خارجی و کتاب‌های چاپ سـنگی چاپخانه دارالفنون، در گوشه این مدرسه، کتابخانه‌ای راه انداختند.

**در سال ۱۳۱۳، کنگره هزاره فردوسی در تهران تشکیل شد. در همین کنگره بود که مستشرقان نامداری به ایران آمدند و کتاب‌های ایران‌شناسی بسیاری به این کتابخانه هدیه کردند**

«ابتدا خانه و ملکی متعلـق به خود را برای انجمن معارف اختصاص دادم و قریب به ۱۰۰۰ جلد کتاب که دوثلث آن خطی بودند را به کتابخانه ملی اهدا کردم». این بخشی از خاطرات میرزا محمود احتشام‌السلطنه، یکی از موسسـان انجمن معارف و از رؤسای مجلس ایران بعد از مشروطه اسـت. پس کتابخانه معارف که بعد به کتابخانه ملی معارف تغییر نام داد، به این ترتیب، مهم‌ترین کتابخانه شهر و جزو مدرسه دارالفنون شد. اما مفهوم کتابخانه ملی در آن زمان با معنای امروزی‌اش متفاوت بود. در سال ۱۳۱۳، کنگره هزاره فردوسی در تهران تشکیل شد. در همین کنگره بود که مستشرقان نامداری به ایـران آمدند و کتاب‌های ایران‌شناسـی بسـیاری به این کتابخانه هدیه کردند. با این اهدای بزرگ، پیشنهاد شد تالار فردوسی تشکیل و کتاب‌ها در آنجا نگهداری شوند.

### کتابخانه‌ای که ملی شد

مهدی بیانی- مسـؤول کتابخانه معارف- نخسـتین کسـی بود که بـه طور جدی به کمبودهای کتابخانه‌ای اندیشـید. او بـا درکی که از وضعیت ایران داشـت، پیش علی‌اصغرخان حکمت- وزیر معارف وقت- رفت و گفت: «باید کتابخانه‌ای ملی تاسیس

**در شمال موزه ایران باستان، قطعه زمینی بایر بود که شهرداری آن را به اصطبل خود اختصاص داده بود. حکمت درخواست کرد که این زمین به کتابخانه اختصاص داده شود**

شود». این عنوان ملی با ملی معارف قبلی فرق داشت و بیـانگـر آن بـود کـه کتابخانه به گردآوری آثار ایرانیان و همه آثاری که درباره ایران نوشته شده می‌پردازد، برای استفاده عموم ایرانیان است و هیچ‌گونه وابستگی دولتی ندارد و برای خوشایند حکومت‌ها کار نمی‌کند. علی اصغرخان هم این فکر را تمجید کرد و آن را به مجلس برد. نمایندگان ملت همه تصویب کردند که باید این کتابخانه راه اندازی شود.

خبر راه اندازی این کتابخانه را پیش رضاشاه بردند. او هم دستور داد که کتاب‌های سـلطنتی را به این کتابخانه هدیه دهند. اما این تنها سرمایه اولیه کتابخانه ملی نبود؛ کتاب‌های بسیاری به زبان‌های روسی، آلمانی و فرانسه که متعلق به بانک استقراضی روس بود هم به آن افزوده شد.

«کتابخانه‌های بزرگ دنیا هم شروعی بهتر از این نداشتند. کتابخانه کنگره آمریکا با کتابخانه کوچک جفرسون –رئیس جمهور آمریکا– درست شد. کتابخانه ملی فرانسه با مجموعه مازان –صدراعظم فرانسه– شکل گرفت.» کامران فانی –عضو هیأت علمی کتابخانه ملی ایران– به این گفته ایمان دارد؛ ایمانی که به حقیقت بدل شد؛ حقیقتی که امروز به ۱۸۶۱۵۰۰ جلد کتاب در مخازن رسیده است. کتابخانه ملی ایران از لحاظ مساحت از کتابخانه‌های ملی مهم اروپا مثل انگلستان بزرگ‌تر است، هر چند در مقایسه با آنها، از نظر منابع و امکانات هنوز کاستی‌هایی در کار است.

### کتابخانه به جای اصطبل

آندره گدار، ۱۳۰۷ به ایران آمد، عاشق آب و هوای جمال‌آباد– روستای خوش آب و هوای شمال تهران– شد و گرچه گاهی رفتار خوشی با ایرانیان نداشت اما برای فرهنگ ایران بسـیار کوشـید و برخلاف دیگر هموطنان فرانسوی‌اش، به جای انباشتن موزه‌های کشورش از آثار ایرانی، خود معمار نخستین موزه ایران باستان شد و برای سازماندهی و راه‌اندازی اداره کل باستان‌شناسی تلاش کرد، اداره موزه معارف را تا سال ۱۳۱۲ به عهده داشـت، از ابتدای ۱۳۱۳ با حفظ سمت به ریاست کتابخانه معارف و با تاسیس موزه ایران باستان به سمت مدیر کل موزه منصوب شد. مسیو با همراهی مادام یدا گدار– همسرش– رسالت بزرگ دیگری را هم به انجام رساند؛ معماری نخستین ساختمان کتابخانه ملی ایران.

سال ۱۳۱۲، درسـت همان زمان که وزیر فرهنگ، علی اصغرخان حکمت، مامور احداث موزه در میدان مشق شد، آندره گدار هم طرح‌های معماری این کتابخانه را تهیه کرد که به اعتراف حکمت در نوع خود بی‌نظیر بود. حکمت نقشـه‌های گدار را نشان رضاشاه داد اما وقتی شاه نقشه‌ها را دید، صرف این مساحت زمین برای احداث کتابخانه را اسراف در زمین‌های تهران دانست.

در این میانه، قطعه زمینی در گوشه میدان مشق برای کتابخانه در نظر گرفته می‌شود؛ درست در زمان شهرداری کریم‌آقا بوذرجمهری در تهران که خیابان‌های جدیدی در مرکز پایتخت کشیده می‌شد. روایت است که در قسمت شمالی ساختمان موزه ایران باستان (خیابان ۳۰ تیر فعلی) قطعه زمینی بایر بود به مساحت حدود ۳۵۰۰ متر مربع که شهرداری آن را به اصطبل اسب‌های خود اختصاص داده بود. حکمت از شاه درخواست کرد که این زمین به سـاخت کتابخانه اختصاص داده شـود که چنین شد. ساختمان کتابخانه ملی ایران در ۱۳۱۶ همزمان با موزه ایران باستان به پایان رسید و شهریور همان سال باز شد. استاد ابوالحسن‌خان صدیقی هم مجسمه نیم‌تنه حکیم فردوسی را برای ورودی ساختمان ساخت؛ مجسمه‌ای که هنوز در گوشه ساختمان جدید استوار است.



**همدم قدیمی موزه ملی**

**روزگاری همه امکانات کتابخانه ملی در این ساختمان کوچک که از نظر معماری هماهنگ با ساختمان موزه ایران باستان ساخته شده بود، یکجا جمع شده بودند. قرار است این ساختمان در آینده به موزه کتابت تغییر کاربری دهد و دیگر متروک و منزوی نماند/** عکس: آرشیو کتابخانه ملی

این روزها آن ساختمان قدیمی در انتظار سرنوشت تازه‌ای است؛ قرار است همزمان با بهسازی میدان مشق، این بنای آجری هم موزه خط و کتابت شود. طرح این موزه را قرار است ایتالیایی‌ها ارائه دهند که با اجرای آن، ساختمان کتابخانه تبدیل به موزه کتاب می‌شود. اما اهدافی که برای کتابخانه ملی تعریف شده، یکی جمع‌آوری تمام کتب و اطلاعات درباره ایران و دیگری پژوهش و تحقیق در حوزه‌های کتابداری است. قدیمی‌های کتابخانه ملی می گویند که این دو هدف هرگز تا سـال‌های سال بعد از ۱۳۱۶ اجرایی نشد. گرفتاری و تنگناها مانع از آن بود که راهکارها و راهبردهای جدید در کار باشد. اعضای کتابخانه ملی ادبا و بزرگانی بودند که همه به سنت‌ها تعلق داشتند و سنت کتابداری به شیوه‌های قدیم راه خود را می‌رفت. کامران فانی معتقد است که در آن زمان هیچ کس فکر نمی کرد که می‌شود تغییری در سیستم به وجود آورد؛ حتی فکر نمی کردند که می‌توان به کتابداری با نگاه انتقادی نگریست؛ به طوری که بعد از این همه سال هنوز هم نتوانسته‌اند مجموعه ایران‌شناسی کاملی تهیه کنند. تا سال‌ها اهداف کتابخانه‌های ملی برای نخبگان آشـنا نبود تا اینکه دولت وقت به بازبینی و بررسی کتاب‌ها رسید و اینکه چه کتابی باید چاپ شود و مجوز بگیرد. از این زمان به بعد، کم کم پای کتاب‌ها به وزارت فرهنگ و هنر آن زمان باز شـد. بعد با انتقال این مسؤولیت، کتاب‌ها راهی کتابخانه ملی شدند. رفته‌رفته کوهی از کتاب پدید آمد. بعد از آن بود که مسؤولان تازه به فکر افتادند که باید این کتاب‌ها را سازماندهی کرد.

## از انبارداری تا کتابداری

با اضافه شدن هر نسخه چاپی در کشـور، کتابخانه ملی تبدیل به انباری بزرگ شد که مسؤولانش نمی‌دانستند باید با این همه کتاب چه کنند.

هر کجا که امکان داشت، کتاب‌ها را جا می‌دادند؛ در پستو، راه پله، کارتون، تا خاک بخورند. بعد از آن کتاب‌ها کم کم ثبت شدند و برای آنها برگه‌هایی درست شد و در فیشی که به آن وریقه می گفتند، مشـخصات کتاب را نوشتند. فهرست کتاب‌ها به این صورت بود و بدون اینکه تابع هیچ گونه ضوابط خاصی باشد، فقط نوشته می‌شد. از کتابداران تحصیل کرده استفاده نمی‌شد. قدیمی‌ها با محتوای کتاب سر و کار داشتند و معتقد بودند که کتابداری جدید تنها باعث رونق جنبه‌های ظاهری می‌شـود. همین بود که تا سال ۱۳۶۱ از ادغام مرکـز خدمات کتابداری با کتابخانه ملی جلوگیری شد؛ رویدادی که برای پیشرفت کتابخانه ملی بسیار مهم بود و به همت فریدون بدره‌ای – ریاست وقت کتابخانه ملی – به انجام رسید. این مرکز کتابداری با هدف به روزرسانی انتشار کتابشناسی ملی، انتخاب منابع، سفارش فهرست‌نویسی، رده‌بندی فعالیت‌های پژوهشی و تدوین انتشار استانداردها راه‌اندازی شد اما این پایان کار ادغام نبود؛ دست روزگار آن‌قدر گشت که هم مرکز خدمات کتابداری با کتابخانه ملی ادغام شد و هم سازمان‌های دیگر.

اواخر سال ۷۸ سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسـلامی، وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی هم با کتابخانه ملی یکی شد و تعداد ساختمان‌های کتابخانه ملی به هشت ساختمان رسید. در دهه ۸۰ هم سازمان اسناد ملی کشور با کتابخانه ملی ایـران ادغام و سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی تشکیل شد. این ادغام‌ها که با اسباب کشی به تپه‌های عباس‌آباد توام شد، تحول بزرگی را در کتابخانه ملی به وجود آورد.

## زیگورات عباس‌آباد

نماد کوه کیهانی در بین‌النهرین است که چندین طبقه دارد و هر طبقه از طبقه پایینی کوچک‌تر است. می گویند که مجسـمه خدایان در آن نگهداری می‌شده؛ بنایی برای مناسک مذهبی که بعضی‌ها زیگورات می‌نامندش؛ همان طرحی که برای کتابخانه ملی ایران در نظر گرفته شد. این زیگورات جدید در تپه‌های عباس‌آباد ساخته شد؛ تپه‌هایی که در آینده‌ای نه‌چندان دور، مرکز فرهنگ و هنر پایتخت خواهند شـد؛ بستری برای فرهنگستان‌های جمهوری اسلامی، باغ موزه کتاب، باغ موزه دفاع مقدس، باغ هنر، سـالن‌های چند منظوره فرهنگی و خزانه بانک مرکزی. ساختمان کتابخانه که سال ۱۳۶۹ طراحی و در سال ۱۳۷۵ اجرایی شد، بنایی است عظیم به مساحت ۶۲ هزار مترمربع که زمان ریاست جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی همزمان با ریاست محمد خاتمی بر کتابخانه ملی، کلنگش خورد.

طرح این زیگورات مدرن توسط یک شرکت مهندسی به نام پیراز که از شرکت‌های قدیمی معماری شهرسازی است، با همکاری مهندس اسکویی ارائه شد و در تاریخ ۷ مرداد ۱۳۷۴ از بین ۵ طرحی که برای شرکت در مسابقه طراحی کتابخانه ملی ارائه شده بود، انتخاب شد، آن هم روی تپه‌های عباس‌آباد که تنها امید طبیعت از دست رفته تهران بود؛ شش‌های تنفسی سالمی که نباید رویشان سازه‌ای شکل می گرفت. این تپه‌ها گنجی بود که بسیاری از نهادهای دولتی دیگر هم خواهان احداث ساختمان در آن بودند و این باعث بروز مشکلاتی میان شهرداری تهران و برخی از این نهادها شده بود. سرانجام به فرمان مقام معظم رهبری، تپه‌های عباس‌آباد به بخش فرهنگی واگذار شد. اما چون نمی‌خواستند مثل دیگر تپه‌های تهران سازه‌ها از سر و کول تپه بالا بروند، طراحان از معماری زیگورات الهام گرفتند که در عین گستردگی، ارتفاعی قابل قبول و شکلی تپه مانند دارد.

در طراحی ساختمان، از الگوهای معماری قبل و بعد از اسلام استفاده شده است. ساختمان کتابخانه، ترکیبی بالارونده، سیال و شـناور دارد. جهت بنا سمت و سوی خاصی ندارد و دید را به بالا و بالاتر می کشاند. ساختمان، روی یک کرسی بتنی گسترده مستطیل شکل بنا شده و به تدریج در طبقات فوقانی از سـطوح طبقات کاسته می‌شود. وجود قوس‌ها و نقوش اسلیمی در نما، از جمله تمهیدات طرح برای الهام‌پذیری از معماری دوره اسلامی است. اسکلت سـاختمان انعطاف‌پذیر بوده و در مقابل لرزش‌های ناگهانی و زلزله، مقاوم است.

**در طراحی ساختمان جدید، از معماری قبل و بعد از اسلام استفاده‌شده. ساختمان ترکیبی بالارونده، سیال و شناور دارد و جهت بنا دید را به بالا و بالاتر می کشاند**

ساختمان بـه گونه‌ای طراحی شده کـه بتواند عـلاوه بـر مدیریت، واحدهای پشتیبانی و پارکینگ، هشت مـرکـز مهم و تخصصـی کتابداری و مجمـوعـه کتاب‌های مرجع و غیرمرجع چاپی، نسخـه‌هـای خطـی، کتاب‌های نادر و منابع غیر کتابی را درخود جا دهد و قابلیت آن را داشته باشد که با تغییراتی که در حوزه فناوری – به خصوص فناوری اطلاعات – روی می‌دهد، هماهنگ شود. در این ساختمان ایـن امـکان فراهم است تا مراکز تخصصی کتابداری بتوانند با هم در ارتباط و تعامل مستقیم باشند. مجمـوعـه اصلـی کتابخانه ملـی در مخزن‌های بسته و در زیر زمین نگهداری می‌شود ولی مجموعه‌ها و منـابـع مرجع (عمومی و تخصصی) در سالن‌های قرائت و به‌صورت نظام قفسه باز در دسترس مراجعه کنندگان هستند. به منظور حفظ و نگهداری این میراث فـرهنگـی کشـور، بـخش نسخـه‌هـای خطـی و کتاب‌های نادر



**فضای بیرونی کتابخانه ملی تا ورودی ساختمان به شکل باغ ایرانی ساخته شده است و جوی‌های آبی که به آب نمای مرکزی و آب نماهای اطراف می‌رسند، به شیوه باغ ایرانی که نمونه آن را در ماهان و کاشان می توان دید، طراحی شده‌اند**

هم از امکانات و تجهیزات ویژه‌ای برخوردار است. با استفاده از تجهیزات مدرن، انتقال کتاب از مخازن به بخش‌های امانت امکان‌پذیر است و هر بخش به دستگاه‌های خودکار خاموش کردن حریق مجهز است. روزگاری در سایه پیه‌سوز و شمع، مشق علم می کردند. امروزه هم نور یکی از عوامل مهم در کتابخانه است. نورگیری فضاها از طریق روزن‌ها، نورگیرهای حاشیه‌ای و پیشانی ساختمان، یادآور فضاهایی چون بازار و مسجد است.

فضاهایی مانند مخازن و بخش نگهداری نسخ خطی که احتیاج به نور کمتری دارند، در جبهه غربی سـاختمان کتابخانه ساخته شـده‌اند. در این جبهه با کاشت درختان بلند، ایجاد سایه کرده‌اند. فضای بیرونی کتابخانه ملی تا ورودی ساختمان به شکل باغ ایرانی سـاخته شده اسـت و جوی‌های آبی که به آب نمای مرکزی و آب نماهای اطراف می‌رسند، به شیوه باغ ایرانی که نمونه آن را در ماهان و کاشان می‌توان دید، طراحی شده‌اند. تشکیلاتی که تکمیلش ۱۴ سال زمان برده، گنجایش حداکثر هفت‌میلیون نسخه را دارد.

## جانیست

«ما تا هفت، هشت سال دیگر مشکلی برای کتابخانه نداریم اما با توجه به سرعت بسیار زیاد تولید محتوایی، تا ده سال دیگر، فضای مخزنی در کتابخانه نداریم.»؛ این را رئیس فعلی کتابخانه می گوید و ادامه می‌دهد: «پیشنهاد کرده‌ایم فضای ۸۰ هزار متری‌ای را که زیر میدان فرهنگ و منطقه است، برای ساخت یک مخزن جدید در اختیار ما قرار دهند که با موافقت رئیس جمهور به زودی مقدمات آن انجام شده و مخزن مکمل کتابخانه ملی ساخته می‌شود. وزیر مسکن، کار کارشناسی را انجام داده و اعلام کرده است که مشکلی برای ساخت آن وجود ندارد، شهرداری هم موافقت کرده است». حالا خبرها دیگر زیر پای کتابخانه ملی است و برخلاف فرهنگستان‌ها و سایر بخش‌های این مجموعه، بخشی از مخزن بزرگ کتابخانه مادر کشور، براساس آخرین تکنولوژی کتابخانه‌سازی و استاندارد کتابخانه‌های معتبر دنیا، در زیرزمین در حال آماده‌سازی است.

## تالار بزرگان

کتابخانه ملی ۳۰ تیر، تا چند سال پیش، تنها کتاب‌هایی را که تا سال ۷۳ منتشر شده بود، به کتابخوان‌ها می‌داد اما در این ساختمان اگر به دنبال کتابی باشید، فرقی نمی کند سال ۱۳۰۰ منتشر شده باشد یا سال ۱۳۸۸؛ می‌توانید آن را امانت بگیرید و بخوانید.

برای ایجاد سرعت در اطلاع‌رسـانی و خدمات بهتر، موضوعات مختلفی تعریف و برای هر کدام از مخازن تخصصی مشخص شـده است. تابلوهای سبز و آبی رنگی که در صحن اصلی کتابخانه قرار دارد مراجعه کننـده را راهنمایی می کند. تالار «ابن ندیم» – فهرست‌نویس بزرگ ایرانی – تالار شـرقی کتابخانه و مربوط به کتاب‌های کتابداری و اطلاع‌رسانی است. تربیت کتابداران با در دسترس قرار دادن آخرین تحولات کتابداری، یکی دیگر از وظایف کتابخانه ملی است که هر ساله با برگزاری دوره‌های تخصصی این رشته صورت می گیرد. این قسـمت از کارهای کتابخانه ملی در حوزه آموزشی است که رئیس کتابخانه ملی آن را این گونه تعریف می کند: «در این زمینه دو کار انجام می‌دهیم: آموزش‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت. در بخش آموزش‌های کوتاه‌مدت، سازمان هر ساله چند سرفصل درسی اعلام می کند و سرفصل‌ها را به صورت کتاب چاپ می کند و برای همکاران کتابخانه و دستگاه‌های دولتی و کتابخانه‌های خارج از ایران، کلاس‌ها و دوره‌هایی برگزار می کند. معمولا همکاران خودمان شرکت می کنند و خیلی از دستگاه‌های دولتی هم استقبال می کنند. در خارج هم این خدمات ارائه می‌شود. البته این دوره‌های خارج از کشور به صورت متقابل انجام می‌شود».

براساس اطلاعات سایت کتابخانه «آموزش کوتاه مدت از سال گذشته به صورت الکترونیکی هم راه‌اندازی شده است و در آینده نزدیک پنج واحد درسی جدید به آموزش‌ها اضافه می‌شود».

تالار «زکریای رازی» – دانشـمند نامدار ایرانی – مخزن تخصصی علوم و فنون است و شامل کتاب‌های علوم پایه، فناوری، کشـاورزی و پزشکی. این مخزن بیشتر از ۳۲۴۰۰ کتاب دارد. مخزن بعدی «ابن سینا» نام گرفته و شامل کتاب‌های مربوط به





**نوادر نسخ**

**بخش نسخ خطی کتابخانه ملی ایران، آثار ارزشمندی را در خود جای داده که صحیفه سجادیه به خط میرزا احمد نیریزی (عکس بالا) یکی از آنهاست. دیدن دستخط واقعی مفاخر ملی ایران که فقط نامشان را شنیده‌ایم، هیجان انگیز است. دستخط بزرگان علم و ادب ایران نیز از آثار جالب مجموعه نسخ خطی است. مجموعه رسالات فلسفی و اشعار فارسی و عربی به خط ملاصدرای شیرازی تصویر (پایین) از آن جمله است**

عکس: سمانه سامانی

**کتاب‌های اهدایی هیتلر به ایران، مجموعه پنج هزار جلدی بانک استقراضی روس و کتابخانه پنج هزار جلدی دکتر فخرالدین شادمان هم از جمله کتاب‌های تالار ایران‌شناسی است**

فلسفه، ادبیات، تاریخ، جغرافی، دین، روان‌شناسی و در یک کلام علوم انسانی است. به مجموع این تالارها باید مخزن علوم اجتماعی و هنر را هم افزود که شامل کتاب‌هایی در حوزه علوم اجتماعی، سیاسی، حقوق، هنرهای گوناگون و معماری است.

### تالار سرزمین من

اما شاید مهم‌ترین تالار کتابخانه ملی، تالار ایران‌شناسی باشد که به نام شیخ شهاب‌الدین سهروردی خوانده می‌شود. ایران وارث دو گنجینه گرانبهای ایران باستان و ایران پس از اسلام است و سهروردی کسی است که توانسته این گنجینه‌ها را به زیبایی در پیکره‌ای یکپارچه بنمایاند. این تالار که مجموعه‌ای نفیس از کتب ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی را در خود جای داده، همزمان با کتابخانه ملی در ۱۳۱۶ در خیابان ۳۰ تیر تاسیس شد. بسیاری از دانشـــمندان تاریخ و فرهنگ ایران، کتاب‌ها و آثار خود را به این تالار هدیه کرده‌اند؛ نام‌هایی چون آرتور کریستین‌سن، آندره گدار و هانری کربن. البته قدیمی‌های کتابخانه ملی می‌گویند که هزاره فردوسی در راه‌اندازی این بخش بسیار موثر بوده است. کتاب‌های اهدایی هیتلر به ایران، مجموعه پنج هزار جلدی بانک استقراضی روس و کتابخانه پنج هزار جلدی دکتر فخرالدین شادمان هم از کتبی است که به آن افزوده‌اند.

مطالعات ایران‌شناســی و اسلام‌شناســی یکی از موضوعاتی اســت که در شرح وظایف کتابخانه ملی آمده اســت؛ «یکی از وظایف پژوهشـــی کتابخانه ملی، بخش مطالعات ایران‌شناســی اســت. در این بخش، علاوه بر خدماتی که به محققین داده می‌شود، کارشناسان، وظیفه شناسایی و گردآوری منابع و موادی را دارند که مورد نیاز اسلام‌شناسان و ایران‌شناسان است». رئیس فعلی کتابخانه ملی از برنامه‌هایی که برای ایران‌شناسی در نظر گرفته‌اند هم می‌گوید؛ «ما قصد داریم در موضوعات ایران‌شناسی و اسلام‌شناســی مطالعه کنیم. بیشــتر تحقیقات ما منجر به اجرای تسهیلاتی برای پژوهشگران است. در بخش اطلاع‌رسانی در حوزه کتابخانه ملی، ما موظفیم که همه آثاری را که درباره ایران یا به زبان فارسی یا توسط ایرانیان در هر کجا آماده شود، گردآوری کنیم. این آثار اعم از کتاب، پایان‌نامه، مجله و... است». منابع ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی با کمک چند شورا از استادان دانشگاه‌ها فهرست و تهیه می‌شود که شامل مدارک دیداری، شنیداری، دیجیتالی و آثاری چون کتاب، مجله، پایان‌نامه، جزوه، تمبر، پوستر، بروشور، کارت‌پستال، تقویم و نظایر آن در ۶۵ قالب محتوایی است. بحث جمع‌آوری تاریخ شفاهی هم از پروژه‌های کتابخانه ملی است که در چند سال گذشته، با همکاری سازمان اسناد ملی در حال گردآوری آن است.

### از کاغذ اخبار تا همشهری

گرچه به علت ضعف سنت آرشیو در ایران، جای بسیاری از مجلات و روزنامه‌های قدیمی ایران در کتابخانه ملی خالی است و باید سراغ بعضی‌هایشان را در کتابخانه‌های خارجی گرفت اما از «وقایع اتفاقیه» گرفته تا «همشهری»، بســیاری از روزنامه‌ها، مجلات، نشریات و حتی بعضی بولتن‌ها را اینجا می‌توان یافت. یکی از مسؤولان بخش مطبوعات، نشریات ادواری یا «پی‌آیندها» که از قدیم در این کتابخانه کار می‌کرده، می‌گوید: «تازه بعد از هفت سال، آرشیو روزنامه‌ها، به روزنامه‌ها و مجلات دهه پنجاه رسیده است». مطبوعات بعد از کتب خطی و کتاب‌های چاپی، مهم‌ترین اسناد و منابع تاریخ معاصر هستند اما کتابخانه ملی به دلایل مختلف، همه روزنامه‌هایی را که در یکصد و پنجاه سالی که از انتشار نخستین روزنامه در ایران می‌گذرد، منتشر شده‌اند، ندارد. نمونه مهمش



**معماری مدرن، سنت کهن**

**سقف بلند و پنجره های بزرگ باعث می شود که تابش نور و گردش هوا در طبقات و نیم‌طبقه‌های کتابخانه به‌خوبی انجام شود. فضای بزرگ اجازه می دهد تا در صورت افزایش تعداد مراجعان، تعداد میزهای مطالعه بیشتر شود تا کسی سر پا نماند. این عظمت فقط گوشه ای از کتابخانه ملی ایران است /** عکس: داریوش کیانی

نسخه‌ای از اولین شماره «کاغذ اخبار»- نخستین روزنامه ایرانی- است که تا چند وقت پیش در ایران پیدا نمی‌شد. اما از چند وقت پیش، کمیته‌ای به پیشنهاد و مرکزیت کتابخانه ملی ایران تشکیل شده است که قصد دارد مجموعه کاملی از همه روزنامه‌های منتشر شده در ایران را به تعداد کتابخانه‌های بزرگ ایران به صورت کاغذی و دیجیتالی منتشر کند. یکی از اقدامات این شورا، جست‌وجو برای یافتن نسخه‌های نایاب برخی از روزنامه‌ها از جمله کاغذ اخبار است که توسط میرزا صالح شیرازی- نخستین مدیر مسؤول و روزنامه‌نگار ایران در تهران- منتشر شده است. بخشی از این روزنامه‌ها در بخش جدیدی از کتابخانه ملی به صورت آن لاین به نام حافظه رقومی ملی (حرم) در اینترنت قرار دارد: http://haram.nlai.ir

## کودکان و روشندلان

هر چند برای مطالعه و پژوهش در کتابخانه ملی باید مدرک لیسانس و فوق لیسانس داشت اما بخشی هم به نام کودکان و نوجوانان دارد. این بخش با هدف ایجاد کتابخانه‌ای استاندارد و نمونه برای ارائه خدمات به گروه سنی هفت تا ۱۴ سال راه اندازی شده است. گردآوری کتاب‌ها و منابع غیر کتابی منتشر شده در داخل و خارج از کشور برای کودکان و نوجوانان و همچنین پژوهشگران این حوزه، از مهم‌ترین فعالیت‌های این بخش است که به نام مترجم معاصر، حسین ابراهیمی نامگذاری شده است. ابراهیمی که بیش از ۱۰۰ کتاب برای کودکان و نوجوانان به فارسی ترجمه کرده، از نظر تعداد جوایز دریافتی، پرافتخارترین مترجم ایرانی است و نخستین نویسنده‌ای است که نسبت به پرداخت حق تالیف آثار ترجمه شده به پدیدآورندگان آن، حساسیت نشان می‌داده. تماس‌هایی که او با ناشران اصلی کتاب‌ها می‌گرفت، اسناد تاریخچه حقوق مولف در ایران است. از دیگر فعالیت‌های این بخش برای کودکان و نوجوانان، آموزش کار در کتابخانه، بازدید از کتابخانه ملی، شاهنامه‌خوانی و کتابخوانی است. کتابخانه ملی کتابخانه اصلی کشور به شمار می‌آید و کمک به کسانی که ناتوانایی‌های جسمی دارند از مهم‌ترین اهداف این کتابخانه است. پس نابینایان و کم بینایان هم می‌توانند در آن کتاب بخوانند. یکی از کتابداران می‌گوید: «در این بخش علاوه بر کتاب‌هایی به خط بریل، جدیدترین امکانات کتابخوانی نابینایان و کم‌بینایان مثل نرم افزارهای ویژه و دستگاه‌های بزرگ‌نمایی و برجسته‌سازی نقوش توسط سیستم‌های حرارتی در کتابخانه وجود دارد.»

## حافظ نسخه‌ها

در چند سال اخیر، کارهای بزرگی در کتابخانه به انجام رسیده است که تکمیل شدن ساختمان و انتقال همه کتاب‌ها از ساختمان سی‌تیر به ساختمان جدید از آن جمله است. اما شاید به جرات بتوان گفت که از نظر شیفتگان فرهنگ ایران، یکی از مهم‌ترین یادگارهای فرهنگی علی‌اکبر اشعری- ریاست کتابخانه ملی- صندوق امانات نسخ خطی کتابخانه است.

نگهداری از کتاب‌های خطی و حفاظت از آنها، یکی از مهم‌ترین وظایف کتابخانه ملی ایران است. این کتابخانه مانند بسیاری از کتابخانه‌های بزرگ دنیا، دارای نسخه‌های نفیسی از کتاب‌های ریاضیات و نجوم، ادبیات و تاریخ، فلسفه و عرفان، فقه و اصول، طب و گیاه‌شناسی به زبان‌های فارسی و عربی است که تعدادی از آنها نسخه‌های نادر، نفیس و با ارزش هستند. همین‌طور این مخزن مجموعه‌ای از نخستین ترجمه‌های فارسی اروپائیان را دارد، این بخش هم در ۱۳۱۶ راه‌اندازی شده است اما این بخش صندوق اماناتی دارد که کسانی که نمی‌خواهند کتاب‌های خطی خود را به کتابخانه ملی بفروشند یا هدیه بدهند، می‌توانند از مشاوره تخصصی کتابخانه ملی برای نگهداری و حفظ کتاب‌های خطی بهره‌مند شوند و کتاب خود را در صندوق امانات نسخ خطی به امانت بگذارند. مخزن نسخ خطی کتابخانه ملی، قطعا کامل‌ترین مخزن کتاب‌های خطی کشور نیست. همه کتابخانه‌های بزرگ کشور و برخی از مجموعه‌داران کتاب‌های نفیس، شاید آثاری نفیس‌تر از آنچه در این کتابخانه نگهداری می‌شود، در دست دارند. اشعری معتقد است: «عموما شرایط نگهداری این منابع از نظر نور، دما، رطوبت و گرد و غبار مناسب نیست و در معرض از بین رفتن هستند. خیلی از اینها هم در معرض خروج از کشور توسط دلال‌ها هستند. به همین دلیل، کتابخانه ملی سعی کرده با ارتباط و گفت‌وگو با مردم چند راه را برای نگهداری بهتر منابع خطی پیشنهاد دهد».

رئیس کتابخانه ملی راه حل‌هایی برای نگهداری کتاب‌ها دارد: «یک راه هدیه دادن است که نسخه به نام خود اهداکننده ثبت می‌شود. دیگر آنکه آن را با یک قیمت توافقی خریداری کنیم. اگر این دو راه نشد، ما مانند صندوق امانت بانک مرکزی، صندوق‌هایی را به نام افراد در کتابخانه داریم که آثار را به صورت امانی نگهداری می‌کنیم».

**از نظر شیفتگان فرهنگ ایران، یکی از مهم‌ترین یادگارهای فرهنگی علی‌اکبر اشعری- ریاست کتابخانه ملی- صندوق امانات نسخ خطی کتابخانه است**

## از وُریقه تا فیپا

زمانی بود که برای پیدا کردن کتاب در کتابخانه ملی، نه‌تنها موضوع کافی نبود بلکه باید نام کتاب یا نویسنده هم حتما عنوان می‌شد تا پس از زمانی دراز، کتابدار از میان هزاران شماره کتاب، کتاب مورد نظر را یافته و به‌دست متقاضی می‌رساند اما امروز به کمک روش‌های نو که کتابخانه ملی ایران هم به آنها مجهز است، برای یافتن منابع مربوط به یک موضوع، تنها تایپ موضوع و چند کلیک کافی است که همه منابع مربوط به آن موضوع با آدرس دقیق مکان نگهداری پیدا شود. زمانی در ساختمان خیابان سی‌تیر از هیچ یک از این امکانات خبری نبود و کتاب‌ها در انبارها روی هم تلنبار می‌شدند. زمانی رسید که هیچ کتابی را دیگر نمی‌شد از میان هزاران هزار کتاب بیرون کشید. ۵۰ کارمند آمدند و روی وریقه ها، نام و نویسنده کتاب را یادداشت کردند؛ تا اینکه فیپا یا همان فهرست‌نویسی پیش از انتشار در کشورهای مختلف باب شد. در میان تمام وظایف کتابخانه ملی، فهرست‌نویسی پیش از انتشار یا همان فیپا مهم‌ترین وظیفه‌ای است که برعهده کتابخانه‌ملی گذاشته شده که عبارت است از تهیه اطلاعات کتاب‌شناختی لازم برای شناسایی و بازیابی یک کتاب بر مبنای ضوابط و استانداردهای بین‌المللی.

این طرح به شکل غیررسمی در سال ۱۸۷۰ در آمریکا پیشنهاد شد و برای نخستین مرتبه به طور رسمی توسط کتابخانه کنگره آمریکا در سال ۱۹۰۱ آغاز و در سال ۱۹۷۱ برای دومین مرتبه با روشی که برخاسته از طرح فهرست‌نویسی از مأخذ بود، در کتابخانه



## نظام اداری ما یکی از رکورداران جهانی تعداد روزهای تعطیل در سال است اما کتابخانه ملی ایران، یک تفاوت اساسی با دیگر سازمان‌ها و ادارات کشور دارد و آن کمترین میزان تعطیلی است

کنگره آمریکا پی گرفته شد. پس از حدود سه سال، ۶۵درصد از کتابخانه‌های آمریکا دارای فهرست برگه پیش از انتشار شدند.

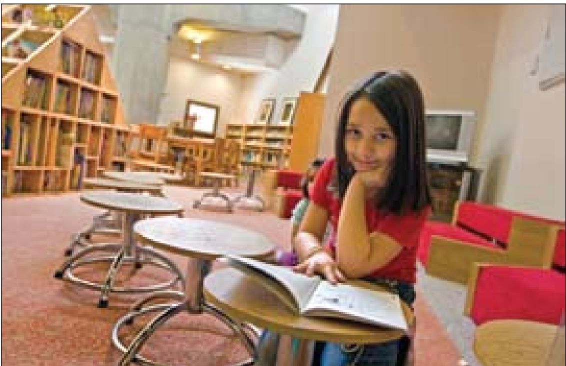
در ایران، شکل ابتدایی و مختصر این طرح برای کتاب‌های چاپ سال ۱۳۴۶ به بعد دانشگاه تهران و ۱۳۴۹ به بعد خانقاه نعمت‌اللهی اجرا شد. اما کنگره کتابداران و روسای کتابخانه‌های ملی بزرگ جهان که در حدود سال ۱۳۵۵ به میزبانی کتابخانه ملی ایران در تهران برگزار شد، سیستم فهرست‌نویسی پیش از انتشار را در ایران وارد مرحله جدیدی کرد. در این کنگره، روسای کتابخانه‌های ملی دنیا درباره روش‌های جدید فهرست‌نویسی تصمیم‌گیری کردند و ایران هم به این مجموعه پیوست؛ طرحی که به دلیل همزمانی با پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی در ایران با وقفه‌ای چند ساله روبه‌رو شد تا اینکه در سال ۱۳۷۱، کتابخانه ملی ایران این طرح را به طور آزمایشی با برخی ناشران اجرا کرد و پس از موفقیت نسبی، پیشنهاد قانونی شدن آن، طی طرحی در اسفند ۱۳۷۴ از سوی کتابخانه ملی به هیأت دولت ارائه شد که تصویب آن در ۱۳۷۵ به کتابخانه ملی ابلاغ شد و مسؤولیت اجرایی طرح بر عهده کتابخانه ملی نهاده شد. تخمین زده می‌شود که فقط سالانه بیش از یک میلیارد تومان صرفه‌جویی، حاصل اجرای این طرح است. یکدستی و هماهنگی فهرست‌نویسی، تسهیل امر فهرست‌نویسی، جلوگیری از انجام کار تکراری و افزایش سرعت بازیابی منابع در کتابخانه‌ها از مزایای این روش است.

در کنار فیپا خدمت دیگری هم بر مبنای تصمیم سازمان بین‌المللی استاندارد (ایزو) مقرر شده است. همان گونه که به هر کتاب، یک شماره بین‌المللی یا شابک (ISBN) داده می‌شود، به هر پی‌آیند هم شماره خاصی تعلق می‌گیرد تا بازیابی و شناسایی آنها به سهولت امکان‌پذیر شود. همین امر درباره شناسایی کتابخانه‌های هر کشور هم به کار گرفته شد؛ بنابر این کتابخانه ملی به عنوان مرکز ملی شاپا (ISSN) و شابکا (ISIL)، عهده‌دار تخصیص شماره استاندارد بین‌المللی پی‌آیندها (شاپا) و همچنین شماره استاندارد بین‌المللی کتابخانه‌ها (شابکا) به متقاضیان شد تا از این راه، هم حضور کتابخانه ملی را در صحنه جهانی اعلام کند و هم امکان هر گونه مبادله و همکاری بین‌المللی را در زمینه‌های مربوط فراهم کند.

## کمترین تعطیلی در کشور

مجموعه امکاناتی که در کتابخانه ملی ایران گرد آمده، اگر خواننده‌ای نداشته باشد، بی‌فایده است و معمولا یکی از موانعی که استفاده از امکانات را محدود می‌کند، ساعات کاری است. نظام اداری ما یکی از رکورداران جهانی تعداد روزهای تعطیل در سال است اما مجموعه امکانات کتابخانه ملی ایران، یک تفاوت اساسی با دیگر سازمان‌ها و ادارات کشور دارد و آن کمترین میزان تعطیلی است که شاید باورش سخت باشد؛ فقط سه روز در سال! خط اول متروی پایتخت و ایستگاه میرداماد که هر چند دقیقه یک بار مینی‌بوسی از آن به مقصد کتابخانه ملی در حال حرکت است، دسترسی به کتابخانه را برای دانش‌پژوهانی که ماشین ندارند، آسان کرده است. برنامه حرکت مینی‌بوس‌ها را که در روزهای عادی هر ۱۵ دقیقه یک‌بار و در روزهای تعطیل هر ۳۰ دقیقه یک‌بار راه می‌افتند، می‌توان روی پایگاه اینترنتی کتابخانه مطالعه کرد. برای پژوهشگرانی که کارشان با چند ساعت کار در تالارهای عمومی راه نمی‌افتد و نیاز به جایی راحت در کتابخانه دارند، ۱۶ اتاق کار ویژه در نظر گرفته شده که البته برای استفاده از آن باید از پیش ثبت نام کرد. ضمنا یک نسخه از پژوهش انجام یافته هم باید در مقابل به کتابخانه ملی تقدیم شود.





**تالار کودکی**
**بخش کودکان علاوه بر ارائه خدمات کتابخانه ای و برگزاری دوره های آموزشی خاص برای کودکان و نوجوانان، به پژوهش و گردآوری آثاری که برای این گروه‌های سنی پدید آمده هم می پردازد** / عکس: سمانه سامانی

**سرای رودکی**
**بخش ویژه روشندلان مجهز به دستگاه ها و امکاناتی است که مطالعه را برای نابینایان و کم بینایان به شکل مکتوب و دیجیتال میسر می کند. متن ها به خط بریل تایپ می شوند و کتاب ها به صورت فایل های صوتی درمی آیند و مانیتورها حروف را بزرگ‌تر نمایش می‌دهند** / عکس: داریوش کیانی

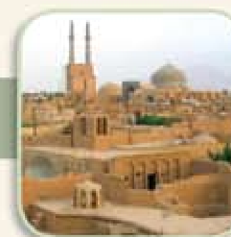
بوفه و رستورانی با قیمت‌های نسبتا مناسب و دانشجویی، کتابفروشی، فروشگاه لوازم‌التحریر و یک شعبه بانک هم از دیگر امکاناتی است که یکجا گردهم آمده‌اند.

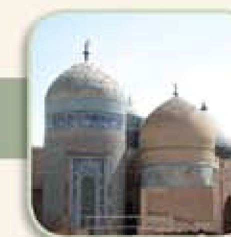
این روزها بسیاری از کسانی که در تالارهای قرائت کتابخانه ملی اوقاتی را صرف مطالعه یا استفاده از منابع می کنند، شاید چندان تاریخچه‌ای را که برای رسیدن به این نقطه طی شده، ندانند یا برایشان اهمیت نداشته باشد اما نکته اینجاست که اجداد ما روزگاری بزرگ‌ترین کتاب سازان و کتابخوانان جهان بوده‌اند و به همان اندازه در حفظ و نگهداری کتاب، صاحب فن و دانش زمانه خود بوده‌اند. ساخت کتابخانه ملی جدید و همت مدیران آن در دوره‌های مختلف تا به حال نویدبخش این بوده است که رسیدن به جایگاه تاریخی کتابخانه‌های ایران در میان رقیبان جهانی، آرزویی دست‌نیافتنی نیست.




# شرکت سرمایه‌گذاری ایرانگردی و جهانگردی





## آذربایجان شرقی

**سرای جهانگردی تبریز:**
جاده ائل گلی، پارک ملت
تلفن: ۳۸۴۵۲۷۰ نمابر: ۳۸۴۹۰۳۳

**هتل جهانگردی جلفا:**
خیابان امام، میدان شهید بهشتی
تلفن: ۳۰۲۲۸۲۴-۳۰۲۲۲۲۰
نمابر: ۳۰۲۲۸۲۵

**مهمانسرای جهانگردی سراب:**
بلوار شهید بهشتی
تلفن: ۲۲۲۳۸۸۹ نمابر: ۲۲۲۳۸۸۸

**مجتمع جهانگردی بندر شرفخانه:**
شبستر، بندر شرفخانه، کنار ساحل
تلفن: ۲۱۶۲۹۹۷-۲۱۶۲۷۵۰

**هتل جهانگردی مرند:**
کیلومتر ۴ جاده قدیم مرند به تبریز
تلفن: ۲۲۲۷۴۴۶ نمابر: ۲۲۲۷۴۴۵

## آذربایجان غربی

**هتل جهانگردی ارومیه:**
خیابان کاشانی
تلفن: ۲۲۲۳۰۸۰-۲۲۲۳۰۷۰
نمابر: ۲۲۴۳۲۰۲

**هتل جهانگردی خوی:**
خیابان انقلاب
تلفن: ۲۲۴۹۱۰۰-۲۴۴۰۳۵
۱ نمابر: ۲۴۴۰۳۵۲

**هتل جهانگردی ماکو:**
خیابان امام
تلفن: ۳۲۲۳۱۸۵ نمابر: ۳۲۲۳۱۸۴

## اردبیل

**مهمانسرای جهانگردی خلخال:**
جاده خوجین، جنب دانشگاه پیام نور
تلفن: ۴۲۵۳۶۷۰-۴۲۵۳۹۹۱ نمابر: ۴۲۳۴۵۴۳

## اصفهان

**مهمانسرای جهانگردی اصفهان:**
میدان آزادی، خیابان هزارجریب، روبه‌روی کوی امام خمینی(ره)،
تلفن: ۱۴-۶۷۳۶۰۱۲ نمابر: ۶۷۳۶۰۱۰

**مهمانسرای جهانگردی اردستان:**
خیابان امام خمینی، روبه‌روی پمپ‌بنزین
تلفن: ۵۲۴۳۵۰۱ نمابر: ۵۲۴۳۵۰۲

**مهمانسرای جهانگردی داران:**
بلوار آیت‌الله طالقانی
تلفن: ۴۲۲۲۸۸۳ نمابر: ۴۲۲۴۶۰۰

**مهمانسرای جهانگردی نائین:**
خیابان شهید رجایی، جنب هلال‌احمر
تلفن: ۲۲۵۳۰۸۱-۲۲۵۳۰۸۸ نمابر: ۲۲۵۳۶۶۵

**مهمانسرای جهانگردی گلپایگان:**
بلوار شهید بهشتی، روبه‌روی استادیوم تختی
تلفن: ۳۲۴۰۸۶۷ نمابر: ۳۲۴۰۸۶۶

## بوشهر

**هتل جهانگردی دلوار بوشهر:**
خیابان رئیس علی دلواری، میدان دلیران تنگستان
تلفن: ۲۵۲۱۵۵۰-۲۵۲۶۳۴۶-۲۵۲۶۳۴۲
نمابر: ۲۵۲۶۸۸۱

## تهران

**هتل و مجتمع جهانگردی دیزین:**
کرج، کیلومتر ۷۵ جاده کرج، چالوس
تلفن: ۹-۵۲۱۲۹۷۸ نمابر: ۵۲۱۲۴۴۹

**هتل جهانگردی شمشک:**
شمیرانات، رودبار قصران، شمشک
تلفن: ۳۵۵۲۶۶۰-۳۵۵۲۹۱۲ نمابر: ۳۵۵۲۹۱۲

**هتل و مجتمع جهانگردی میگون:**
میگون، فشم تلفن: ۱-۳۵۳۳۲۶۰
نمابر: ۳۵۳۳۱۲۷

## چهارمحال و بختیاری

**هتل جهانگردی شهرکرد:**
بلوار شریعتی، روبه‌روی شهرداری
تلفن: ۲۲۲۱۰۷۷-۲۲۲۴۸۹۲
نمابر: ۲۲۲۵۷۱۱

## خراسان جنوبی

**هتل جهانگردی بیرجند:**
خیابان ارتش، روبه‌روی بیمارستان ارتش
تلفن: ۲۲۲۲۲۳۱-۲۲۲۵۱۴۵ نمابر: ۲۲۲۶۳۸۰

## زنجان

**مجتمع جهانگردی زنجان:**
بلوار خرمشهر، جنب صدا و سیما
تلفن: ۷۲۷۱۹۱۰-۷۲۷۱۹۳۰
نمابر: ۷۲۷۲۰۶۲

## سمنان

**مهمانسرای جهانگردی دامغان:**
میدان آزادی، بلوار شمالی، جنب پارک شهر
تلفن: ۵۲۴۲۰۷۰ نمابر: ۵۲۴۶۸۰۰

**هتل جهانگردی سمنان**
میدان معلم، بلوار بسیج
تلفن: ۵-۴۴۴۱۴۳۳ نمابر: ۴۴۴۳۲۲۲

**هتل جهانگردی شاهرود:**
میدان آزادی، خیابان فردوسی، خیابان صادقیان
تلفن: ۲۲۲۶۰۷۸-۲۲۳۱۲۸۸
نمابر: ۲۲۲۴۰۰۸

**هتل جهانگردی بسطام:**
بلوار شهید بهشتی، جنب پارک شهرداری
تلفن: ۵۲۲۲۲۶۲-۵۲۲۳۸۱۱
نمابر: ۵۲۲۳۷۴۷

## سیستان و بلوچستان

**هتل جهانگردی زاهدان:**
خیابان جام‌جم، روبه‌روی بیمارستان خاتم‌الانبیاء
تلفن: ۳۲۲۰۱۱۳-۳۲۲۴۸۹۸
نمابر: ۳۲۲۴۴۴۰

**مهمانسرای جهانگردی میل ۷۲:**
میرجاوه، داخل گمرک مرزی میرجاوه

**مهمانسرای جهانگردی میرجاوه:**
خیابان پاسداران، روبه‌روی تربیت بدنی
تلفکس: ۳۲۲۲۴۸۶

## فارس

**مجتمع جهانگردی شیراز:**
شیراز، کلبه سعدی، ابتدای بلوار ابونصر
تلفن: ۲-۷۳۲۲۴۱۱-۷۳۰۳۰۴۲
نمابر: ۷۳۰۷۵۰۳

**مهمانسرای جهانگردی استهبان:**
بلوار قائم، خیابان میثم، بالاتر از اداره برق
تلفن: ۴۲۲۵۴۹۰ نمابر: ۴۲۲۵۳۱۰

**هتل جهانگردی داراب:**
بلوار سپاه تلفن: ۶۲۲۸۴۵۵
نمابر: ۶۲۲۸۴۹۵

**مهمانسرای جهانگردی فسا:**
بلوار شهید بهشتی، روبه‌روی ترمینال قدیم
تلفن: ۹-۳۳۳۴۴۴۸ نمابر: ۳۳۳۷۰۶۶

**هتل جهانگردی فیروزآباد:**
میدان گاز (میدان هنگ)
تلفن: ۶۲۲۳۶۹۹ نمابر: ۶۲۲۲۱۰۵

**مجتمع جهانگردی تخت‌جمشید:**
شیراز، کیلومتر ۲ جاده تخت‌جمشید
تلفن: ۲-۴۴۷۴۰۰۱ نمابر: ۴۴۷۴۰۰۰

**هتل جهانگردی لار:**
شهر جدید، بلوار جمهوری اسلامی، مقابل ثبت‌احوال
تلفن: ۲۲۴۱۲۷۱ نمابر: ۲۲۴۴۰۷۹

## قزوین

**مهمانسرای جهانگردی تاکستان:**
کیلومتر ۷ جاده تاکستان به ابهر، سه‌راه شامی‌شاپ
تلفن: ۳-۵۳۹۴۲۸۲-۵۲۷۰۰۸۲
نمابر: ۵۲۲۲۲۴۷

## کردستان

**هتل جهانگردی سنندج:**
انتهای خیابان پاسداران، جنب امور آب،
تلفن: ۶-۶۶۲۳۶۷۵-۶۶۲۳۵۲۵
نمابر: ۶۶۲۳۶۷۸

**مهمانسرای جهانگردی مریوان:**
جنب دریاچه زریوار
تلفن: ۳۲۲۰۶۲۶-۳۲۲۳۰۱۰
نمابر: ۳۲۲۳۰۲۰

## کرمان

**مهمانسرای جهانگردی بم:**
بلوار امام خمینی، جنب فرمانداری
تلفن: ۲۳۱۳۳۲۱ نمابر: ۲۳۱۳۰۰۵

**مهمانسرای جهانگردی رفسنجان:**
خیابان امام خمینی، نرسیده به میدان قدس
تلفن: ۳-۸۲۲۲۰۵۲-۸۲۲۲۰۵۰
نمابر: ۸۲۲۲۰۵۱

**هتل جهانگردی سیرجان:**
خیابان خیام، روبه‌روی سینما قدس
تلفن: ۳۲۲۷۸۷۸ نمابر: ۳۲۲۵۱۷۵

**هتل جهانگردی کرمان:**
بلوار جمهوری اسلامی، نبش چهارراه شفا
تلفن: ۵-۳-۲۴۴۵۲۰-۲۴۴۴۷۰۴
نمابر: ۲۴۴۴۰۸۷

**مهمانسرای جهانگردی ماهان:**
میدان قرنی، روبه‌روی نیروی انتظامی
تلفن: ۶۲۲۲۷۰۰ نمابر: ۶۲۲۵۷۰۰

**چایخانه حمام وکیل کرمان:**
بازار بزرگ کرمان، بعد از حمام گنجعلی‌خان
تلفن: ۲۲۳۵۲۵۹ نمابر: ۲۲۲۵۹۸۹

## کهگیلویه و بویراحمد

**مجتمع جهانگردی یاسوج:**
خیابان شهید دستجردی، تپه تل‌دراز
تلفن: ۲۲۲۳۸۱۳-۲۲۲۷۶۱۶
نمابر: ۲۲۲۲۲۱۸

## گلستان

**هتل و مجتمع جهانگردی ناهارخوران گرگان:**
گرگان، بلوار ناهارخوران (پارک جنگلی ناهارخوران)
تلفن: ۵۵۲۲۲۷۸-۵۵۳۰۳۸۲
نمابر: ۵۵۲۲۲۷۹

## گیلان

**هتل جهانگردی آستارا:**
خیابان حکیم نظامی، روبه‌روی اداره بهداشت
تلفن: ۴-۵۲۲۶۰۶۳ نمابر: ۵۲۲۶۰۶۵

**مجتمع جهانگردی صدف:**
کیلومتر ۶ جاده آستارا به انزلی، روستای داداش‌آباد
تلفن: ۵۵۴۲۹۰۹ نمابر: ۵۵۴۴۹۳۴

**هتل جهانگردی نمونه انزلی:**
کیلومتر ۵ جاده انزلی به آستارا، جنب نمایشگاه بین‌المللی
تلفن: ۵۲۲۲۹۰۲-۵۲۲۲۵۱۱
نمابر: ۵۲۲۲۰۱۸

**هتل جهانگردی لاهیجان:**
خیابان امام، جنب استخر
تلفن: ۲-۲۲۲۳۰۵۱-۲۲۲۲۰۰۲
نمابر: ۲۲۲۳۹۸۷

## لرستان

**مهمانسرای جهانگردی الیگودرز:**
بلوار امام خمینی شرقی، خیابان شاهد
تلفن: ۲۲۲۳۵۹۹ نمابر: ۲۲۲۸۲۲۲

**مجتمع جهانگردی سراب کیو خرم‌آباد:**
خرم‌آباد، میدان ۲۲ بهمن، جنب صدا و سیما
تلفن: ۲-۳۲۲۸۱۴۰ نمابر: ۳۲۲۵۶۷۲

## مازندران

**مجتمع جهانگردی چالوس:**
کیلومتر ۵ جاده چالوس به کرج، جنب پارک فین
تلفن: ۲۲۲۶۵۳۷-۲۲۱۲۵۲۴
نمابر: ۲۲۲۶۵۳۷

**هتل و مجتمع جهانگردی چلندر:**
نوشهر، کیلومتر ۱۸ جاده نوشهر به نور
تلفن: ۹-۳۱۴۶۳۱۸-۳۱۴۲۸۱۱
نمابر: ۳۱۴۲۸۱۱

**مجتمع جهانگردی خزرشهر:**
بابلسر، کیلومتر ۶ جاده بابلسر به فریدون‌کنار، خزرشهر جنوبی
تلفن: ۵۲۲۱۷۱۳-۵۲۲۴۴۳۴
نمابر: ۵۲۲۵۴۹۱

## مرکزی

**هتل جهانگردی محلات:**
جاده دلیجان به محلات، کیلومتر ۲۷
تلفن: ۳۳۲۳۵۵۵ نمابر: ۳۳۲۳۴۴۴

## هرمزگان

**مهمانسرای جهانگردی میناب:**
خیابان امام خمینی(ره)، پارک ملت
تلفن: ۲۲۲۵۸۶۳ نمابر: ۲۲۲۵۳۲۲

## همدان

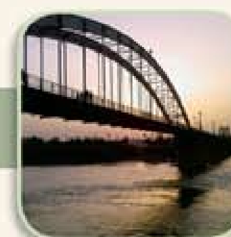
**هتل جهانگردی علیصدر:**
کبودرآهنگ، روستای غار علیصدر
تلفن: ۹-۵۵۳۳۳۳۷ نمابر: ۵۵۳۳۳۱۲

## یزد

**هتل جهانگردی یزد:**
میدان امام حسین، بلوار دانشجو
تلفن: ۳۰-۶۲۴۹۱۲۷ نمابر: ۶۲۴۷۲۲۲

**چایخانه حمام خان یزد:**
میدان خان، جنب مسجد ملا اسماعیل
تلفن: ۶-۶۲۲۵۱۹۵ نمابر: ۶۲۷۰۳۳۶









**دفتر مرکزی**
نشانی: تهران،خیابان ولیعصر،خیابان شهید عباسپور (توانیر)، بن بست شمس،پلاک ۷،تلفن:۸۸۶۶۰۸۰۱ تلفن گویا:۸۸۶۶۰۸۰۰ نمابر:۸۸۶۶۰۸۰۲
WWW.ITTIC.COM ; info@ittic.com



**Golab**
The rose-water flowers are picked before midday, so the fresh petals would not be damaged by the sunlight
photo: Mohammad Mahdi Bahmani

# A Trip to Qamsar

## The Qamsar rose-water, one of the finest perfumes in the World

The Qamsar rose-water is one of the finest perfumes in the World. Some of the most expensive French perfumes use it as an ingredient. Rose-water is made from a distinct pink rose. Extracting rose-water lasts from early May to mid-June, as thousands of people flock to observe the process at Qamsar, south of Kashan.

The flowers are picked before midday, so the petals would not be damaged by the heat of the sun. They are then transported to the workshop while fresh. The petals are then boiled in water, as their steam flows into aluminum pipes into pitchers cooled down in spring water. Prior to rose-water, in April, Qamsaris make essence of musk-willow, and then essence of sour orange blossom, and then rose-water, chicory, mint, thistle, walnut leaf, and sycamore leaf. So, year around Qamsar is engulfed in pleasant scents that the Qamsaris export to all over the world, especially to Saudi Arabia which is largest customer of Iran's rose-water, for it is used in Mecca where the Ka'ba is rinsed on the first of Sha'ban eighth of Zilhajje with Zamzam water and fragranced with Qamsar rose-water.








با تلفن رایگان ۱۸۱۹-۰۲۱ در طول ساعات شبانه‌روز تماس بگیرید
تا ارتباط شما با نزدیک‌ترین دفترقبول آگهی برقرار شود

راهنمای همشهری
نیازمندیهای صبح تهران



**Persian Gulf Drummers**
On Nowruz of the Fisherman evening, in a performance named Rezif, a few drummers and vocalists sing to pray for the abundance of the sea and its fishes
photo: Omid Salehi

# The Day, the Sea Takes a Breath

**Most coast-dwellers of the Persian Gulf do not go to the sea on what they call Nowruz of the Fisherman**

Most coast-dwellers of the Persian Gulf, including people of the Salakh village in the Qeshm Island, make their living from the sea, but they do not go to the sea on what they call Nowruz of the Fisherman or the Nowruz of the Sea, for they believe this is the day the sea rejuvenates and the sea-dwelling creatures reproduce. On this day, they rub Gelak – a red clay – on their animals' forehead, on palm trees, and house doors, representing health and fertility. They then collect their herd in a corner for an old man to say a prayer and puff onto the animals and the trees. Then, everyone except older people swim in the water to rid themselves of their ills. At midday they go back home, returning to the beach in the evening to continue with celebrations.

One month after the Nowruz of the Fisherman, the last day of month of Tir (June 22nd), the coast-dwellers believe the weather cool down. On that day's evening, a performance called Rezif is being carried out. A few drummers play and a few vocalists sing a song to pray for the abundance of the fish, the same they sing when pulling the fishing net up the boat. Then two men, dressed in black, covering their face with palm leaves and heads with date branches, run to the stage screaming and pretend to attack the people with two palm branches. People run away while still singing. One of the village elders steps onto the stage and attempts to quell the attackers. People believe that this signifies negotiations with the enemy and their invitation to peace. Then a small camel with groom arrives, with a sea-gull who opens and closes its beak, all proceeding towards the sea.

The Nowruz celebration of the fisherman is a prayer to the sea who is life-giver and wish for prosperity for the coast-dwellers.

**Chogha Zanbil - in - Tehran**
New Iranian National Library's building is similar to Chogha Zanbil ziggurat on Abbasabad hills
photo: Samaneh Samani



# Treasure in the Ziggurat

**The story of Iranian national library's ziggurat-like building**

Iran's new national library is located in a ziggurat-like building nestled among gardens on Abbasabad hills. It houses 7 million books and provides digital access to its collection. The Library also provides ISBN for in-press books. Its emblem consists of a tree growing out of a book, with 11 branches signifying the word "hoo" (he who is); with its trunk, it constitutes 12 branches, signifying the twelve imams. The underlying verse roughly reads: Should your tree bear fruits of knowledge
You will bring down the blue sky

# سفر کارت ملی

■ **سفر کارت ملی چیست؟**
به منظور توسعه، تعمیم، تسهیل و توزیع عادلانه امکانات مورد نیاز سفر و بسط فرهنگ سفر و گردشگری برای آحاد مردم (بازنشستگان، کارمندان، کارگران، دانشجویان و...) کارتی الکترونیکی تهیه و عرضه شده به نام سفر کارت ملی.

■ **نحوه تهیه سفر کارت ملی**
کلیه سازمان‌ها و دستگاه‌های اجرایی وابسته به دولت می‌توانند با مراجعه به سایت اختصاصی نسبت به تکمیل فرم‌های مخصوص (واگذاری) سفر کارت ملی (شرکت سرمایه‌گذاری ایرانگردی و جهانگردی) اقدام فرمایند تا پس از طی کردن مراحل اداری، نسبت به صدور کارت‌های مذکور از طریق بانک عامل اقدام لازم صورت پذیرد.

■ **نحوه شارژ و استفاده از سفر کارت ملی**
دارندگان سفر کارت ملی می‌توانند به ۲ طریق نسبت به شارژ کارت خود اقدام کنند:
الف) شارژ کارت از طریق سازمان‌های مربوط و واریز مبالغ به حساب شرکت سرمایه‌گذاری ایرانگردی و جهانگردی.
ب) شارژ کارت به صورت شخصی و از طریق صاحب کارت با مراجعه به کلیه شعب بانک سپه در سراسر کشور و واریز مبلغ مورد نظر.

■ **رعایت نکات زیر جهت استفاده کنندگان از سفر کارت ملی ضروری است:**
۱- مبالغ موجود در سفر کارت ملی قابل دریافت نقدی نبوده و فقط می‌توان از خدمات ارائه شده اعلامی از طریق دفترچه راهنما و سایت استفاده کرد.
۲- سفر کارت ملی در شبکه A.T.M کاربری نداشته و صرفا از طریق پایانه‌های فروش P.O.S نصب شده در شبکه پذیرندگان (اقامتی، پذیرایی، فرهنگی، تفریحی، ورزشی، صنایع دستی و دفاتر خدمات مسافرتی) قابل استفاده است.
۳- صرف دارا بودن سفر کارت ملی الزام پذیرش از سوی مراکز گردشگری را در بر نداشته و هماهنگی قبلی و ذخیره جا در زمان مناسب از سوی دارندگان سفر کارت ملی ضروری است (مهم).
۴- دارندگان سفر کارت ملی در زمان فقدان یا سرقت سفر کارت ملی خود می‌بایست به یکی از شعب بانک سپه مراجعه و مراتب مفقودی کارت خود را اعلام کنند و یا در ساعات اداری با شماره تلفن‌های ۶۶۷۴۳۶۱۱-۳۵۹۱۲۵۹۳-۳۵۹۱۲۳۹۶-۳۵۹۱۲۳۶۸ و در ساعات غیراداری با شماره تلفن‌های ۶۶۷۴۳۱۸۵ و ۶۶۷۴۳۱۹۹ اداره عابر بانک و خدمات ویژه بانک تماس گرفته و مراتب را اطلاع دهند.

■ **استفاده از سفر کارت ملی به روش‌های زیر مقدور است:**
الف) استفاده از سیستم فروش و رزرواسیون اینترنتی به نشانی:
WWW.SAFARCARD.IR
ب) طی تماس تلفنی یا ارسال نمابر یا مراجعه حضوری به مراکز گردشگری موجود در دفترچه راهنما یا سایت اختصاصی.
ج) تماس تلفنی یا ارسال نمابر یا مراجعه حضوری به دفتر فروش رزرواسیون شرکت سرمایه‌گذاری ایرانگردی و جهانگردی به شماره تلفن ۸۸۶۶۰۸۰۰ (۰۲۱) و نمابر ۸۸۶۶۰۸۰۲ (۰۲۱)

■ **مزایای سفر کارت ملی برای دارندگان سفر کارت ملی (واگذاری) و اعضای شبکه پذیرندگان (کارگزاری)**
الف) مزایای سفر کارت ملی جهت دارندگان سفر کارت ملی (واگذاری):
۱- استفاده از تخفیفات مندرج در دفترچه راهنما و سایت اختصاصی.
۲- برنامه‌ریزی و امنیت در امر سفر و استفاده بهینه از اوقات فراغت.
۳- امکان استفاده از شبکه یکپارچه رزرواسیون اینترنتی شرکت سرمایه‌گذاری ایرانگردی و جهانگردی.
۴- از بین رفتن خطرات و ریسک حمل پول نقد در هنگام سفر.
۵- استفاده از خدمات مورد نیاز در سفر (پذیرایی، اقامتی و...) با رعایت استانداردهای تعریف شده از سوی اعضای شبکه پذیرندگان سفر کارت ملی.
۶- شناسایی و پیگیری پیشنهادات و شکایات احتمالی از پذیرندگان و اعلام به ستاد سفر کارت ملی.
ب) مزایای سفر کارت ملی جهت اعضای شبکه پذیرندگان (کارگزاری)
۱- توسعه سفر در طول سال و در فصول مختلف با تبلیغات گسترده و تشویق به سفر در فصول کم کاری و با نرخ‌های تشویقی.
۲- بازاریابی گسترده برای مراکز پذیرنده.
۳- سالم‌سازی رقابت‌ها و حذف واسطه‌های مازاد توسط سیستم نوین تجارت الکترونیک و ارائه خدمات و محصولات به صورت مستقیم براساس استانداردهای واقعی مراکز گردشگری.
۴- قرار گرفتن در بزرگترین شبکه تبلیغاتی صنعت گردشگری کشور بدون هیچگونه هزینه (در سایت سفر کارت ملی، دفترچه راهنما و انواع ماهنامه و بروشورهای تبلیغاتی و همایش‌های مرتبط).

■ **راهنما و مراجع اطلاع‌رسانی سفر کارت ملی**
به منظور رفاه و تسریع در امور مربوط به متقاضیان و دارندگان محترم سفر کارت ملی ستاد مرکزی در ساعات اداری و در تعطیلات خاص آماده پاسخگویی و رفع مشکلات احتمالی هستند.

**نشانی ستاد سفر کارت ملی:**
تهران - خیابان ولی‌عصر(عج) - روبه‌روی خیابان شهید عباسپور (توانیر)
کوچه شمس - پلاک ۷ - کدپستی: ۱۵۱۶۷۴۶۳۱۳ تلفن گویا: ۸۸۶۶۰۸۰۰
شرکت سرمایه‌گذاری ایرانگردی و جهانگردی

نشانی سایت شرکت: WWW.ITTIC.COM
نشانی سایت سفر کارت ملی: WWW.SAFARCARD.IR
تلفن بانک سپه جهت اطلاع موجودی کارت:
۶۶۷۴۹۵۴۱-۶۶۷۴۴۶۰۰-۶۴۰۹۹






# Sarzamin-e-Man

Iranian Cultural and Geographical Studies Journal


**Hamshahri Magazines Group**
**Address:** 101, Karim Khan Ave.
Tehran 15856, IRAN
Phone: + 98 - 21- 84321- 316
Advertising: + 98 - 21- 888 -12267
Subscription: + 98 - 21- 84321- 843
email: sarzamineman@hamshahrimags.com






**Green Wings**
The *Pandoriana Pandora*, one of the most common butterflies of Iran, live in Zagros and Alborz ranges
photo: Ali Mohajeran

فقط با

# فرتاک

## از تمام نقاط ایران بدون هزینه بین شهری

## و حتی داخل شهری با خارج از کشور تماس بگیرید



**از همه جا ارزانتر:(مقایسه کنید)**

| | | | |
|---|---|---|---|
| **امارات:**(ثابت و موبایل) | دقیقه‌ای ۱۴۸ تومان | تایلند:(ثابت و موبایل) | دقیقه‌ای ۳۸ تومان |
| ترکیه: | دقیقه‌ای ۴۵ تومان | عربستان: | دقیقه‌ای ۱۰۴ تومان |
| موبایل ترکسل: | دقیقه‌ای ۸۵ تومان | عراق: | دقیقه‌ای ۶۰ تومان |
| سوئد: | دقیقه‌ای ۳۸ تومان | تاجیکستان | دقیقه‌ای ۱۰۲ تومان |
| موبایل سوئد: | دقیقه‌ای ۹۸ تومان | آذربایجان (باکو): | دقیقه‌ای ۸۶ تومان |
| آلمان: | دقیقه‌ای ۳۸ تومان | ارمنستان: | دقیقه‌ای ۶۰ تومان |
| موبایل آلمان: | دقیقه‌ای ۱۰۸ تومان | کویت: | دقیقه‌ای ۸۶ تومان |

✔ تکنولوژی نوین ✔ ارزان و آسان ✔ بدون رقیب

**تلفن : ۱۵ ۹۵ ۶۵ ۸۸ (خط ویژه)**

Fartak

فرتاک، فن‌آوری فــردا

تحت لیســانس

XFar